



د اطلاعات او کلتور وزارت

د کلتور ریاست

دلرغون پېژندنې او تاریخي اېداتو د ساتنې لوی مدیریت

د افغانستان لرغون پېژندنه



لومړی کال - لومړی کښه

مجله ششماه علمی و تحقیقی باستان‌شناسی

شنبه ۱۳۵۸

نمبر مسلسل (۱)

سال تاسیس ۱۳۵۸

در این شماره :

صفحه	مترجم	نویسنده	مضمون
(۱)		عبدالواسع «فیروزی»	باستان‌شناسی آئینه ...
(۵)		غلام رحمن «امیری»	دسارو تارد غلغلی ...
(۱۰)	میر احمد «جوینده»	اتریه بشواس	تاریخ سیاسی یفتلی هادر...
(۲۴)		حبیب «اعظمی»	طلا تپه یا ...
(۲۹)		شکیب «سا لک»	مسجد جامع هرات
(۳۳)	ع. م. «اقبال»	او کرو گلیکوف	تحقیقات هیات ...
(۳۶)	داؤد «کاویان»	ماوریز یو توژی	درباره تجارت لاجورد در...
(۴۹)		زمری «کمال»	عظمت بامیان در ...
(۵۶)			اخبار
(۵۹)	(عبدالظاهر یوسفزی)		اصطلاحات باستان‌شناسی
1		P. BERNARD	RAPPOR... A AI-KHANOUM...
17		G.K.Raw	THE RESERVATION...

شرح علایم نقشه روی جلد :

- مناطق مسکونی قدیمی
- آبدات و بناهای مذهبی
- مغاره ها و پناهگاههای سنگی
- ⋯ آثار فلزی باستانی و گنجینه‌های مقدس
- ◇ معادن و احجار قیمتی استفاده شده
- ☆ ساحاتی که اکثر مناطق فوق الذکر شامل است.

مدیرمسئول : عبدالواسع فیروزی
مهیتم : اکبر امینی

آدرس : درغون پشردنی پوس
قلعه فتح الله - کابل - افغانستان
تلفون : ۳۱۳۱۶



باستان‌شناسی

آئینه چهره‌نمای تکامل تاریخ

قضایایی که تشکیل دهنده جریان تکامل تاریخی اوست غریزه کنجکا و او را وادار ساخت تا ارتباط منطقی و روند منظم حوادث در گیرنده که در تکوین حیات اجتماعی او نقش موثری داشته کشف و قانونمندی و تاثیر مستقابل آنها را با یکدیگر مورد ارزیابی و پژوهش قرار دهد.

بنیان گذاران جامعه علمی با انتشار و اعلام (مانیفست) این رویای دهرین نگارندگان تاریخ را به حقیقت پیوند دادند و این اصل کلی راپی‌ریزی ساختند که: «در هر یک از اعصار تاریخ شیوه مسلط تولید و مبادله اقتصادی و نظام اجتماعی که ناگزیر از این شیوه تولید ناشی میگردد زهر بنائی است که بر روی آن تاریخ سیاسی آن عصر و تاریخ تکامل فکری آن بنا شده و تنها بوسیله آن زیربنای این تاریخ را توجیه نموده بنا بر این سراسر تاریخ بشریت (از زمان تجزیه شدن جامعه طایفه‌ای اولیه که زمین در آن مالکیت اشتراکی بود) تاریخ مبارزه طبقاتی و پیکاری بین طبقات استثمارگر و استثمارزده، طبقات حاکم و محکوم بوده است.» با ارائه این اصل کلی و پیشرفت‌های علمی در عصر کنونی شیوه نگارش تاریخ تغییر یافت و پدیده‌های زندگی اجتماعی در ارتباط و تاثیر متقابل بر روی هم مورد ارزیابی و پژوهش قرار گرفت.

مورخانیکه از قرن پنجم میلادی بپسورد گذشته را از درجه محدود مسیحیت تحلیل و ارزیابی می‌کردند و پدیده‌های تاریخی را بشکل مجرد و نا مرتبط تفسیر و توجیه می‌نمودند تحقیقاتشان مقهور اصل علمی بالا واقع گردید و نگارش تاریخ دیگر به ذکر کارنامه‌های

تاریخ در حد گسترده علمی و وسایل موجود خویش از آن زمان آغاز می‌یابد که بشر چهره انسانی خود را از پشت پرده زندگی حیوانی نمایان ساخت کسب قدرت بیان و حفظ خاطرات توأم با حافظه ازین هنگام در نوع انسان بروزی گفت. از این زمان بپسورد سیر تکامل حیات انسانی ماجراها و حوادثی تظا هر می‌نماید که در هر حال باشدت یا ضعف در زندگی اجتماعی او تا ثیری از خود بجا گذاشته است و عموماً صر تشکیل دهنده تاریخ را انباشته شدن این مشتمل ماجراها و آشفته و بدون ارتباط و روند پیش رونده زمان احتوا کرده و نحوه زایش تاریخ و آفرینش احکام و استتاج تاریخی تا مدت‌ها در چهره این ماجراها و واقعات پراکنده ظاهر میشد و در هر عصر و زمان تفسیرها و تصورات گوناگونی را در علم تاریخ جاگزین ساخته بود. اما حقیقت گواه برانست که بروز این ماجراها جز صورت ظاهری تاریخ چیزی دیگری نیست و این تظا هر صوری مسلماً با نیاز مندی‌ها و سلیقه‌های بشر در هر عصر و زمان بستگی داشته و این نکته را میتوان از مطالعه نمایشنامه‌ها، ادبیات و بخصوص منظومه‌های اقوام مختلف در ادوار متوالی زمان بصورت بهتر تمیز داد زیرا در دوره‌ها و مراحل نوزائی هر جامعه تراکم این حوادث صرف جنبه صوری و ظاهری تاریخ را می‌ساختند که گاهی حکایت از حضور در زمان را ارائه می‌گفت و زمانی عکس این مطلب را به نمایش می‌گذازد.

در جریان پی‌آمدهای زندگی اجتماعی گرایش انسان برای دسترسی به گذشته تاریخی خویش و آگاهی از وجود

شاهان، امیران و جهانکشایان و بیان خونریزی و نبردهای بی مایه آنها نبرد اکت و سیر نگارش تاریخ در جهت شرح زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مردم بحرکت افتاد، زیرا تاریخ زاده پراتیک جوامع انسانی بوده که اساس آنرا کار و تولید مادی تشکیل میدهد و این پراتیک فعالیت یک شخصها یک فرد نبوده بلکه فعالیت توده های مردم و تمام زحماتکشان است که برای تغیر طبیعت و جامعه انجام می یابد و خصیلت اجتماعی پراتیک است که تاریخ بشریت را بصورت واقعی توضیح میدهد و در روند پیشتازنده و جوشان زمان تحت قانونمندی که در نظم خاص اجتماعی حکمفرما می دارد تاریخ را مورد پژوهش قرار میدهد.

وسيله تغذیه تاریخ کهن را از گذشته های دور سواد تاریخی تشکیل میدهد که در مجموع مقداری از سنگ نوشته ها، تصاویر و اشیای ابتدائی ساخت بشر است و این سواد باز گوکننده طرز زندگی و شیوه تفکر بنا به بشر اولیه بوده و باقیمانده های تاریخی شمرده میشوند ولی طبیعت در مورد نگهداشت آن از گزند عوامل طبیعی هیچگونه ضمانت نکرده و بسیاری از این باقیمانده های تاریخی مدتها جز در محدوده اقلان غریزه کنجکا و پژ و هشگر آن بکار نبرفت زیرا در برخی سنگ نوشته ها که به خط خوش و ناخوش نوشته شده که فلان در نبرد کشته شد و بهمان در چنین روز بد نیا آمد، این نوشته ها غرور و وقت بیشتری را ایجاد میکند. چرا که ممکن در نهایت این نوشته ها سهمی از خصیصه عشق بقا و غرور طبقا تی نهفته باشد.

آثار دیگری که در جوامع انسانی در اثر پیشرفت و توسعه الفبا بجا باقیمانده امروز مطالعه و تحقیق آنها جزئی از پدیده های علم تاریخ راسی سازد و توام به آن داستانها، روایات نقلی و منظومه هایی که بوسیله چندین نسل تدوین گردیده نیز منبع تغذیه تاریخ قرار گرفته است.

اما اگر مجموع این دو پدیده در بررسی علمی تاریخ بآید منطقی و فراست و آگاهی لازم مورد تحقیق قرار نگیرد زمینه به بیراهه کشیدن ابعاد واقعی تاریخ فراهم خواهد ساخت. در آن صورت است که تاریخ واقعی به شبه تاریخ تبدیل میگردد و شبه تاریخ جز شرح قضایای متنوع سرهم بندی شده چیزی دیگر نخواهد بود.

در حال باستانشناسی با مطالعه دقیق افزار و لوازم باقیمانده ساخت انسان بدوی طرحی از ترتیب زمانی انسان قبل از تاریخ را تهیه کرده و رشته ای از ادوار متوالی زمان را بوجود آورده که اساس آن بر نوع

اشیائی قرار دارد که در ساختن صنایع بکار رفته است. کاوش های باستانشناسی علمی الرغم گزندیکه طبیعت به آثار و مواد تاریخی وار داورده در غنای تاریخ سهم بزرگی را داشته و بویژه در تاریخ نگاری علمی که ساختمان اقتصادی و مجموعه پیوندهای تولید را بشما به زیر بنا یا ساخت نخستین و سازمانهای سیاسی، قضایی، حقوقی و فلسفی جامعه را بعنوان پدیده های رو بنائی می نگرد کمک شایان توجه انجام داده و نقش بارزی را برای روشن ساختن زوایای تاریخ انسان بازی نموده است.

حفاری های باستانشناسی تغیراتی را در بررسی علم تاریخ رونما ساخته که استنتاج مکمل آن کشف کانونهای عمده تاریخ در پهنای کره زمین میباشد و هر کدام از این حوزه های کانونهای تاریخی دارای تمدنهای درخشانی بوده و مبین زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اقوام و مللی است که در توالی زمان وارد صحنه تاریخ گردیده اند. مراحل تاریخی جوامع گوناگون به استناد فعالیت های باستانشناسی تشخیص شده و نقش تکامل پدیده های را که در شگوفائی تاریخ زندگی اجتماعی انسان مؤثر بوده آشکار میسازد که در حقیقت سهم ارزنده پراتیک اجتماعی را در زندگی گروهی انسان در مراحل مختلف تاریخ نمایان میگردانند.

افغانستان که یکی از کانون های عمده تمدن جهانی بشما، میرود در این هنگام تلاش هائی را برای تشخیص هویت تاریخی خویش در سطح ملی و بین المللی آغاز نموده و کاوش های باستانشناسی این رسالت را بدوش گرفته است تا مباحثات درخشان تاریخ پرتب و تاب مبین ما را با تمام ابعاد زندگی گذشته مردم این سرزمین روشن سازد و تفسیر درست تاریخی از جامعه افغانستان که تاکنون اسیر پنجه سرنوشت بود در توالی زمان ارائه داده باشد.

سرزمین سرترفع افغانستان در مرکز آسیا موقعیت دارد و چشم انداز تاریخ باستانی آن از طریق مطالعه ما قبل تاریخ از مدتی است که چند برابر گشاده تر گردیده اکنون بجای چهار یا پنج هزار سال قبل از میلاد که اسناد مکتوبی و یادگارهای مشخص تاریخی فضای بررسی و مطالعه ما قبل تاریخ کشور ما را بطرز اقلان کننده ای محدود میساخت بدوره های بیشتر از سی هزار سال پیش از میلاد مسیح گام گذارده و باستانشناسی در این زمینه با جمع آوری و طبقه بندی ابزار و سلاح های پیشینیان فراخفای مطالعه تاریخ کهن افغانستان را گسترده تر ساخته است.

دلچسپی باستان شناسان فرانسوی به توضیح فر از و نشوینهای تاریخ باستانی کشور ما در سال ۱۹۲۲ موجب بنیان گذاری (DAFA) گردید. پیش از ابراز تمایل

این باستانشناسان به کشف حقایق تاریخی کهن این سرزمین در این حوزه به گنج درویرانه اشاره نموده و یاد آوری‌هایی از ساحه‌های تاریخی این منطقه جهان ارائه داده بود ولی باستانشناسی برای باز شناختن چند عصر تاریخی این سرزمین معیارها و شاخص‌های رادر معرض تجربه قرار داده و باین ترتیب مرز مقیاس زمانی را که برای تاریخ افغانستان پیش از این پذیرفته شده بود در هم شکست و نمایش تاریخ کهن این کشور را به سده‌ها و حتی هزاره‌ها ارتقا بخشید. بی‌سورد نخواهد بود که فشرده‌ای از این ارزیابی‌های باستانشناسی رادر اینجا یاد آور شویم: کهن‌ترین ساحه باستانی در افغانستان به دوره‌ی اخیری پلستوسین (late pleistocene) میرسد و نمونه‌های آن در مغاره‌های دره کور (Dara-i-kur) که به تمدن (Mousterian) وابسته است پیوند پیدا میکنند. ساختن تیغ‌ها (Blades)، افزار سنگی و تیغ‌های لپتولیتیک (Leptolithic) از مشخصات این تمدن بوده باز مانده‌ها و یادگارهای کهن قره کمر (Karakamar) گواه روشن این مطلب شناخته شده است آقای کون (Coon) کالچر (Aurignacion) را از روی سنه گذاری کاربن چهارده (C14) که مربوط به (۳۲۰۰۰ سال قبل از میلاد میلاد) می‌باشد تصریح کرده است.

یکی از قدیم‌ترین دوره و مرحله ابتدائی Leptolithic که شامل عناصر (Aurignacion و Microlithic) اما بدون (Burins) در آقی کپرک (Aq Kupruk) است که مقیاس زمانی آن به (۱۳۰۰۰-۱۸۰۰۰ ق.م) میرسد. چندین مغاره دیگر بشمول قره کمر از روی سنه گذاری کاربن چهارده به (۸۵۰۰) ق.م ارتباط پیدا میکنند که منشأ همه آنها و سرگز اصلی‌شان با (Microlithic) و با (Kuprukian) مرتبط هست این ادعا از روی تیکرهای جمع‌آوری شده و بخصوص در جاهای بازمه نمایشی از تیکرهای دوره اول نیولو تیک می‌نماید. آگاهی و معلومات در باره عصر نیولو تیک (Neolithic) در افغانستان بیشتر به مناره‌های نئولیتیک می‌رسد که زحوه یک اقتصاد بخصوص را بخود اختیار نموده است. در اقی کپرک کهن‌ترین تیکرهای قسم نرم با دیزاین دنداندار (متکسر) (Zigzag) که دوره ۴۵۰۰-۵۰۰۰ رادر برسی گیرد بدست آمده است همینطور در دره کور که به دوره آخری Late Neolithic تعلق دارد بقایای استخوانهای پزدیده شده که گواهی از آئین و عینیات مذهبی ویژه‌ای میدهد.

توأم با این مطالعات تاریخی تشخیص جاگزینی چهار مرحله توسط آقای کزل (Casal) در مندیک کلمید حل

مطالعه عصر مس و برونز را بدست میدهد. آقای کزل تاریخ این تمدن را به (۲۵۰۰-۲۷۵۰) ق.م که به اساس تجزیه و ارزیابی ظروف سنه گذاری کرده است میرساند با آنهم این سنه گذاری به پیشتر از این دوره مشخص شده ارتباط پیدا می‌کند در هزاره سوم پیش از میلاد توسعه تجارت لا جورداز بدخشان گنجینه فولول (Fullol) را وضاحت می‌بخشید و عاید هفتگفتی از تجارت طولانی آن بدست می‌آید.

پس از آغاز قرن شش قبل از میلاد این حوزه در مدار تمدن تاریخی واقع گردید سپس در نتیجه فتوحات اسکندر رور و سلوکوس در باخترزمین امپراتوری ازاد یونان باختر پایه گذاری شد و دودمان مستعقلی در باختر حکمرانی کرده است.

ای خانم درکنار دریای سویا اسکوس و شهر قندهار در جنوب کشور مناطق تاریخی دیگری اند که بدوره هلنستیک ارتباط پیدا می‌کند.

هنر بودائی گندهارا و ترویج تزئینات در سرزمین افغانستان، پاکستان و شمال هندوستان بین سالهای ۵۰۰-۲۲۰ میلادی عظمت اقتدار زمان کوشانی‌ها را نمایان می‌سازد.

هنوز در بررسی‌های باستانشناسی عمیق‌تر فتن و دقیق تراند هشیدن در نهادها، آئین‌ها و معتقدات انسانهای سابق تاریخ که نمونه‌های زنده از جنبه‌های زندگی و فرهنگ آنها بدست دهد داده دارد و باستانشناسی با ارزیابی آثار و ابزار کار دوران باستان قادر به بازیابی بسیاری از این نمونه‌های زنده خواهد شد و ناگزیر سکوت را که در این مورد وجود دارد با پیشرفت نتایج علمی و دانش امروزی از میان خواهد برداشت و با درک علمی تاریخ در شناخت عوامل و عقایدی که در فرهنگ مادی و سازمانهای اجتماعی و اعتقادات مذهبی تاریخ کهن افغانستان تأثیر داشته فائق خواهد آمد و سلسله تکامل آنرا روشن خواهد ساخت.

برای درک تاریخ گذشته سرزمین ما، هر چند کار کاوش از سالها پیش جریان داشت ولی تا چنانکه لازم این فعالیت تخصصی است نتیجه حاصله از کار انجام شده در ساحات باستانی به پیمانه نیاز مندی و ضرورت تحقیق در رفع معضله‌های تاریخ میهن ما موثر واقع نگردیده است. چه رژیم دست‌نشانده گذشته آل یحیی علاوه بر عقب نگه داشتن شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حتی در زمینه غنای تاریخی جامعه ما پندار گذرانی هم در ذهن‌شان خطوطی نمی‌کرد بلکه شگفتی از آن صدها اثر از زنده و گرانپهائی را که دستاورد کوشش‌ها و تلاش

های متداوم - باستانشناسی بود به یغما بردند و زمانی هم بی آنکه در روش تحقیق ازان استفاده بعمل آید مورد دستبرد منافع ازبندگان قدر تمدن لگام گسیخته واقع گردید . اما بابه سر رسیدن پیروزی انقلاب ظفر افروز ثور همانسا نیکه درد هجر جهات مختلف اقتصادی واجتماعی جامعه ما تحولات و دگرگونی های شگرف و اساسی زونما گردید باستانشناسی نیز بحیث یک ارگان فعال تحقیقی و روشنی بخش تمدن های پردرخشش باستانی و تاریخی کشور ما که نسبت به آن مسئولیت خطیری بدوش دارد بحرکت افتاد و کار ارزها بی و تحقیق در بخش باستانشناسی از سر گرفته شده حفاری ها و کاوش ها نیکه در این زمینه انجام می یابد مورد پژوهش علمی قرار داده خواهد شد تا هر چه بیشتر شناسائی کانون های تمدن این سرزمین را در پهنای تاریخ جهان اشکار تر سازد، مهم ترا همه تاسیس نشریه ای جهت

آگاهی علاقمندان این رشته مصداق بر این مدعاست . اکنون این امید واری حاصل شده است که میتوانیم در پرتو نظام جمهوری دموکراتیک افغانستان بر پاره ای از ساسا ئل بخرنج و پیچیده تاریخ ما که تا کنون لاینحل باقی مانده به همکاری جوانان با درك و پسر شور پژوهشگر فایق آهیم و آنچه لازم کار است در عمل پیاده نموده و نتیجه حاصله را در معرض استفاده خلق نجیب خویش قرار دهیم . برای اینکه اکنون خلق ما و پژوهشگران جوان پرتحرک مادرها فته اند که ثمره زحمات و کشفیات شان دیکرزینت افزای قصرهای سلطنتی نخواهد شد و آنچه را که از خاک بیرون میکنند در زمره گنجینه های مادی فرهنگ دهرینه خلق شمرده و انباشت و نگهداشت انرا بنام خلق تکامل خواهند بخشید .



ساروتار د غلغلی بنار

نومو ری په دی نشریه کی د حصار طاق په هکله دیو تعداد اسلامی مؤرخینو او جغرافیا لیکو نکو لیکنی نقل کړی چه د لیکنی دیو بل ضد او نقیض دی د شمال په توگه: ددی نشری په ۱ ۴ مخ کسی د سامانی د دانشمند وزیر جیهانی په قول حصار طاق یو کوچنی ښار شول شوی مگر سیستانی محمد اعظم هغه زرنج ښودلی دی حال دا چه دهمدی نشری په ۳ ۴ مخ کی حصار طاق د هروی معین الدین اسفزاری په قول د سیستان له ډیرو لویو او باعظمته ښارونو څخه یو ښار گنل شوی دی همدا رنگه نومو ری جغرافیا لیکونکی لیکلی دی چه پورتنی حصار دری بار و لری او د دریم فصیل په دننه کی داسی یو سجس موجود ؤ چه هر هغه څوک چه غوشتل به یی هغه مړ کړی نو هغه به یی په دغه ځای کی ښدی کولو ترڅو له مینځه ولاړشی چه همدا اوس دانسانانو هډوکی هلمه دیر زیات موجوددی . څرنگه چه ددی ور قو د لیکلو په وخت بوچا کیسه

تارو ساریوه ترکیبی بلوچی کلمه ده تار په بلوچی ژبه پراخ اوشاره داگ یادښتی او سار لویې کلایا کلی ته وایی . نو ځکه تارو سار د یوی لویې کلا موجودیت په داسی یوی دښتی کی ښی چه هلمه ژوند وجود نلری . غالباً پورتنی سیمه داتلمی پیری په لمړی سر کی یعنی کله چه داساچه دخلکو لیخوا متروکه شوی وه دهغوخلکو لیخوا چه په بلوچی ژبه یی خبرې کولې پدی نوم پیژندل شوه . (۱)

سیستانی محمد اعظم دآریانا په مجله کی د(ساروتار یا حصار طاق) تر سر یزې لاندی پدی هکله داسی لیکلی دی: (ساروتار چه یقین ته نردی او ساده صورت یی کیدای شی سار تاروی) په قوی گمان اصلا حصار طاق ؤ مگر وروسته خصوصاً د امیر تیمور د کور وړانکویر غلمونو چه په هغه ځای کی وشود عامه تلفظ په دول (ساروتار) بدل شوی چه په همدی وروستی شکل تر نن ورځی هلمه معمول اوباقی پاته ده) . (۲)

(۱) د تراخوان ، شیوال - گده - کنگک او پشوران خلک د تاروسار کلمه په پورتنی معنی تفسیر کوی .

(۲) آریانا - ۲۶۹ کتبه - سلواغه اوکب - ۱۳۴۵ کال . ۴ مخ .

نوټ: د سمت سونین دهیات په کدون په ۱۲-۸-۱۳۵۰ کال کی دافغانی سیستان یوه برخه دلرغون پیژندنی له نظره سروی شوه ددی سروی په ترڅ کی دتارو سار تاریخی ساحه هم تر لندی څیړنی لاندی وینول شوه ددی دری ور ځنی سروی په اوږدو کی کوم لاند معلومات چه دپورتنی ساحی څخه شخصاً زما لاس ته راغلی ددی لیکنی په ترڅ کی وړاندی کیری .

و کچه چه په یوه کور کېږي هې څلور زره دانسانانو سرو نه شمیرلی دی. حال داچه عتیبه په ۴۴ مخ کې ویلې دی چه دا حصار . داوه بارو لرونکی دی. (۳) همدارنگه په ۴۵ مخ کې ابوالفدا د اتمې پېړۍ جغرافیا لیکونکي دوینا په اساس د طاق د کلا موقعیت دهلمند د سیند په لمړۍ کولای کې دیوه لوړ غره په سردی حال داچه نه یواځې د غلغلې ښار یاد اوسنی ساروتار لویه آبه د غره په سر نه پرته بلکه دهغه په شاوخوا کې هم کوم غرنه لیدل کېږي. سره لدی هم چه په اکتوبر خو کې د غلغلې او سنی ښار تارو سارد هیروی جغرافیا لیکونکي له نظریاتو سره یووالی لری او اوسنی آبه دری بارو لری او ډیره لویه او پراخه ده مگر نشو کولای چه د اسلامی مؤرخینو او جغرافیا لیکونکو د لیکنو پر اساس په قطعی ډول حکم وکړو چه حصار طاق به همدا اوسنی د غلغلې ښار تارو ساروی. که څه هم په سیستان کې تاریخي وړی اولوی کنه والی زیاتی دی شاید مطلب یی پدی ساحه کې کومه بله کلا وی. همدارنگه خپله محمد اظم سیستان د جیپا نې حصار طاق زرنج بولی. (۴)

د تارو سار لرغونی آبه چه د هغه ځای خلک ئی د (شهر غلغله) په نامه پور ئی د لمړي ځل لپاره د هنري مک سا هون Henry—Mac—Mahan له خوا چه د لویديځ سرحد د تشریحولو د هیات مشرؤ د افغانستان او ایران تر مینځ له ۱۹۰۳ - ۱۹۰۵ کال پوري معرفي شو یوه مگر نو سوري دغه ساحه د (ساروتار) په نامه یاده کړې چه په نورو انګلیسی نشراتو کې هم نوموړي سیمه په همدی نوم ذکر شویده. (۵)

د تارو سار د ښته د افغانستان په جنوب لویدیځ څنډه کېنی موقعیت لري اود نمر و ز د ولایت د چهار برجک له ولسوالی پوري تړلی ده. دغه سیمه د شمال له خوا په چخانسور، د جنوب له خوا د چهار برجک په ولسوالی د ختیځ له خوا د مارکو په ښته اود لویدیځ له لوري دهلمند له رود سره تړلی ده.

د تارو سار ساحه په تیرو اوږدو کې (د غزنو هاندوره او پخوا تر هغه) یوه حاصل خیزه اود لرغونی عظمت خاوندوه ولئ نن دهغه تاریخي کنه والی در یګی د ښتو په مینځ کې پرتې دی اود هو واقعی چول شکل ئی ځلانته غوره کړیدی او ورځ

(۳) د پورتنی مانی په دوکو توکی چه ماوکو لای شوچه ورننوزم اوس دانسان کوم اسکلت نه لیدل کیده اود غلغلې ښار د دریم فصل په دننه کې ددې آبه یوه ډیره لویه گوته د توجه وړ گرځی چه په پوره یقین کوته ده نه محسوس.

۴- (آرمانا) پنځه ویشتمه دوره - مسلسل کته ۹ - ۲۶ - سلواغه او کب - ۱۳۴۵ کال ۴۱ مخ .

۵- ماکن په افغانی سیستان کې د لرغون پیژندنی

څپر نی- ۸- ټوک ۱۹۵۹ کال- ۲۵ مخ

په ورځ دهغه لرغونی ځایونه د نا بودی لور ته سپارل کېږي . د تارو سار د غلغلې ښار ۸۶ د کيلو متر په شاوخوا کې له زر نچ اود ۲۸ کيلو متر په شاوخوا کې د فتح د لرغونی کلا هڅه د موټرو د سړک له لاری واټن لری . په نوموړی سیمه کې کوم اساسی سړک نه لیدل کېږي په ډېر مشکل او سختی سره کولای شود فرعی لارو وړو اولو پورې ځای غونډیو تر مینځ خپل ځان دغی سیمې ته ورسوو. دغه تاریخي ځای ډیر پراخه ده پدی اساس زما په نظر په افغانی سیستان کې ساری نلری. ددی آبه یی په جوړولو کې دفاعی مفاهیم په لمړی درجه په نظر کې نیول شویدی . د تارو سار تاریخي کلا د دری دیوالو اود دری څنډو په واسطه ساتل کیده یرغل گر مجبور ؤ چه له دغو دری دیوالو اود دری څنډو هڅه تیرشی ترڅو خپل ځانونه مانی ته ورسوی د غلغلې ښار دورنما او منظره په لاندی ډول بودلی شو :

۱- د بهرنی ځای باندي دیوال په اوږدو کې چه دیوی نامنظمی دایری په ډول جوړ شوی او تقریباً یو کيلو متر مربع ځای نیسی ډیر برجونه او ډول لیدل کیزی اوداسی ښکاری چه د جگړې ډیر پراخ اود فاهمی ترتیبات دهغه په جوړولو کې په نظر کې نیول شویدی .

۲- د انګر په دننه کې تقریباً یو بل دایری دیوال معلومیږی چه د لمړی انګر په پرتله ئی لږ ساحه نیولی ده. ددی دیوال په اوږدو کې دودانیو ډیری نښی لیدل کېږی چه له یوه سرغه ټولې له ریګ لاندی پتی شوی د شکل او ساخیمان په هکله به ئی د نظر څرګندول تر وخت د ښځه وی .

۳- د دوهم انګر په مینځ کې یوه لویه ودانی د شاهي مانی په ډول لیدل کېږی د امانی چه دیوی مصنوعی غونډی په سر جوړه شوی (۶) په لمړی سر کې دوه پور ډیره وه مگر د دوهم پور چت ئی د گنبد په ډول و (ځکه د گنبدی چت یعنی تر سب Trampe نییائی د کو تو په کنجو نو کې ښکاری) کښته لویدلی او هو ازی دکو تو د پوالونه په ځینو ځایو کې پاته دی لمړی پور تقریباً مکمل دی ولی د دوهم پور د خاورو د توپیدو په اثر دکو تو مینځ ډک شویدی اوبی له کیند نو هڅه نو سوړو کو تو ته دهغوې ننوتل دننوتلو دوره له لیاری ناسمکن دي . دیوې کوټې د چت هوه برخه چه تقریباً دایروي شکل لری دنړدی . ۷ سائنی متر و په قطر ئی لیدلی ده او کشته لوه للی دی . نوموړی کوټه دیوی بللی کوټی سره ارتباط در لود چه دا دی د نوموړو کوټو اندازه په لاندی ډول څرګندیږی .

الف - دکوټی او ډوالی - ۵۷ ، ۵ متره
 رر - سور - ۳۴ متره
 رر - لوړوالی - ۳ ، ۳ متره شا یه

۶- جوزف هاکن - پورتنی کتاب - ۲۶ مخ .

نوموړی کونډه دوخت په تیریدوسره د تویې شوی خاوری له سطح څخه هومتره که شوی وي

د کرکې سور . ۱۷ سانتي متره

رر لوروالی ۵۷ سانتي متره

رر ددهوال سور . ۲۰ متر

ب. دکوتی او ددوالی . ۹ متره

رر سور - ۳۶۰ متره

رر لوروالی - ۳۵۰ متره (د تویې

شوی خاوری د سطح څخه)

د کوتی دنوتلو دور سور - ۱۱۵ متره

رر رر لوروالی - ۱۱۰ متره . (د تویې

شوی خاوری له سطح څخه)

د نوموړو کونډو د دهوالو په جوړولو کې د کونډوله غولې څخه پورته د هومتر و پنځوس سانتي متر په اندازه پخې خبیتي کار شوی. هغه خبیتي چه دلته ورڅخه کار اخیستل شوی دتولو اوږده او سور (۳۳*۳۳*۹) سانتي متره دی.

د مانی په جوړولو کې له ډول ډول تعمیراتی موادو لکه پخې خبیتي، خامی خبیتي او پخسی څخه کار اخیستل شوی دی دهوالونه معمولاً له پخسی او کنبدي، رواقونه او کمانونه له خامو خبیتو جوړ شوی. د کونډو د دهوالو په پېژارود کونډونه تزئینات لکه رو کونه (رېکونه) طاخچو او داسی نورو کې پخې خبیتي پکار وړل شوی دی.

ددی تاریخي آبدی د لیدو پر اساس داسې بریښی چه لمړی انگر چه په هغه کې ډیری ودانې او حضیري لیدل کیږی د زیار کتبانوله طبقی پوری اړه لری. او دوهم انگر شاید د مادی او مذهبی مخورو اولوړ رتبه خلکو لخوا وی. د زیمه برخه یعنی خپله مانی به دهغه چاوه چه د کار مشری یی په غاړه درلوده په دوهم انگر کې د ننه له مانی څخه بهر دیوه جومات نښی نښانی هم لیدل کیږی. د جومات د محراب د تزئیناتو په برخه او د شپږو ستونو لاندنی برخې ښکاري

د جومات نورې پاتې برخې درېگ تر کونډو لاندی ورکی شوی دی. د لمړی او دوهم انگر عمومی ورنه معلومیږی لکه په اکثر ویر خوکی دیو الونه تر خاورو لاندی شوی او د لیدو وړندی. د کونډو د توتو او ساختمان په استفاد چه له نوموړی ساحی څخه په لاس راغلی په غالب کمان ویلای شو چه نوموړی آبدی به د صفارینو غزنویانو له دوری پوری مربوطه وی. لکه چه صفاریان اصلاء په سیستان کی مینځ ته راغلی او د ساحه ئی له

۲۴۷-۳۹۳ تر خپل تسلط لاندی در لوده (۷).

په ۳۹۳-۵ هجری کال کی سلطان محمود هم سیستان فتح کړ او د ساحه وروسته له دی دغزنویانو په لاس کی پریوته (۸) لاکن هایدو ویل شی چی ددی ودانې په جوړولو کی د ساسانیانو د معماری له سبک څخه زهاته استفاده شویده. که دا په نظر کی ونه نیسو چه ددی آبدی دیو الونه، چه کاملاء د اسلامی دوری په سبک جوړ شوی دغلغلی دینار پلان او نقشه په فیروز آباد کی د لمړی اردی شیر مانی نخبی ته ورته والی لری (۹).

محمد اعظم میستانی پدی هکله داسی لیکل دی: «په پارانی وختو کی خلک د (دغال گردی) بلوچی اصطلاح ده (چیکر ها د سازیکر په وخت قدیم وهل) لپاره د سارونار کونډوالو ته لځی ووروسته له یو څه مودی دیوموتی قیمتی تیرو اودانویا المزی (طلاتی نقره ئی اوسنی) سکوسره چه د پارتی، ساسانی، د عباسی دوری اوایل، صفاریانو او غزنویانو له دوری پوری اړه لری بیرته راستنویږی. (۱۰) دلعب لرونکو کودو توتی چی د اسلامی دوری په سبک ښکلی شوی او پښتی لرونکی کود ری په پورتنی ساحه کی ډیر زیات لیدل کیږی. د خاورینو لویو توتی چی له تیموری دوری پوری ارتباط لری هم له دی لخوا په لاس راغلی دی. پدی اساس ویلای شو چی شاید داسیمه به هونځل د تیموریانو د عظمت د دوری گذرگاه (د تیک راتگ) لاره هم وه.

د پورتنیو نظریاتو په اساس او دیو تعداد آثارو او تاریخي آبداتو دکتی له مخی چه تر اسلام څخه د سخته دور وپوری اړه لری د سارونار په ساحه کی دغلغلی دینار له انگر څخه بهر که چیری ووايو چه په تپه و طبقاً تویعنی دغلغلی دینار په انگر کی هم د ساسانی او پارتی د دورو آثار اوشواهد د کیندنو په نتیجه کی کشف شی مبالغه به نوی. د تاروسار دغلغلی ښار په شاوخوا کی ډیری کونډوالی لیدل کیږی مگر ددی علت په اساس چی ددغو ودانیو اکثری برخې ریکه پتی کړی دی نو ددی تر مینځ ارتباط نه معلومیږی نوموړی کونډوالی تر چهغانسور پوری دوام لری چی په دری لاندی

- ۷- د افغانستان مختصر تاریخ. لمړی ټوک د پوهاند حبیبی تالیف - ۱۳۴۶ کال ۱۱۸ مخ
- ۸- دغزنویانو سلطنت. د استاد خلیلی تالیف - ۱۳۳۳ هجری کال - ۳۸ مخ.
- ۹- جوزف هاکن - په افغانی سیستان کی د لرغون پیژندی څیړنی - پاریس ۱۹۵۹ کال - ۲۶ مخ
- ۱۰- آریانا پنځمه ویشتمه دوره - مسلسل کتبه - ۲۶ - سلواغه - گب - ۱۳۴۵ کال - ۴۰ مخ

دولونو وهشل کيږي :

۱- هغه غونډای چې لوړوالی یې لږده اود پخوانیو ودا نیوله تخریب څخه جوړی شویدی .

۲- هغه کلاکانی چې هوازی د شاوخوا دهوالونه ئی پاته دی .

۳- هغه ودانی چې تقریباً مکملی دی د لمریو اودوهمو کنډوالو په پرتله لخوانی دی او په آسانی سره مطالعه کیدای شی .

په لمرنی انگرکی دننه اوهمدارنگه دانگرڅخه بهر زهات تعداد حضیري موجود دی البته داحضیري داسلامی دوری پوری اړه لری لڅکه چې سرونه ئی دشمال اوپښی ئی د جنوب لورته مخ هی لږڅه دلویدهڅ پلوته متمایل وی .

پدی سیمه کی هوتعداد نورقبرونه هم دسړوبی په ډول ښکاری چه په هغه کی ددوهادری سړواسکلت لیدل کيږی . همدارنگه په نوسوری سیمه کی دباد تخریب ډیر زهات دی چی دهغه په اثر ډیرقبرونه تخریب اودسړواسکلت لوڅ شویدی .

دقبرونواوحضیروتعداد په پورتنی سیمه کی ډیرزهات دی لڅکه چې دباد دلگیدو په اثر دانسانانو اسکلیتونه په هر لوری کی خواړه واره ترسترگسو کيږی .

د متعددو حضیرواودوه دری کسیروقبرونود موجودیت پراساس امکان لری چی دا ښار تر سختو هر غلوانو لاندی واقع شوی وی اوپه هغه کی خونړی جگری پیل شوی وی او هوزیات تعداد انسانان په هغه کی وژل شوی وی . که دسیستان تاریخ ته نظر واچول شی داسلام له دوری وروسته ترټولو دمخه په ۱۳۸۴ میلادی کی د تیمور لنگه هرغلونه اوتخریبات د توجه ورکزی . (۱۱) که څه هم چه د دی ساحی نیول داسیر تیمور او دهغه داولادی لخوا له حقهقت څخه لری نده که چیری پورتنی فرضیه ومنودی نظر ئی ته هم نږدی کيږو چه د تاروسارد لرغونی آبدی بنسټ په دصفا ریانو یاغزنو یانو په دوره کی ایشودل شوی وی . مگر د تیمور لنگه تر یر غلو وروسته نوموړی سیمه د تیمور یا نولخوا و نیول شوه لڅکه چه د دوری د خاوره نو لوبنو توتی د ځمکی په مخ لیدل کيږی .

داچه تیموریا نو څه وخت او په کوم علت داسیمه پر هښو دلی ده د لیل ئی په څرکند ډول معلوم ندی ولی که دافغانی سیستان اوسنی جوی حالات تر څیرنی لاندی ونیسو دی نتیجی ته به ورسیرو چه تیموریا نودنا ورو شراهطو او جوی حالاتو له کبله تاروسار پر هښو دلی دی .

۱۱- لمری ټوک- دافغانستان تاریخ- داحمدعلی کهزاد

او محمد عثمان صدقی لیکنه ۱۷ مخ

زما په نظر هغه طبیعی عوامل چه دی ناحیه کی د بدلون باعث کړئیدلی دی دالاندی دوه عوامل دی :

الف: دسیندو نوا هتکال :

رود دزمانی له تیریدو سره خپله سطحه ژوره کړی وی او همجواره لڅکه دسیند له سطح څخه لوره پاته شوی وی چه په نتیجه کی داوبو بهیر په هغو ویالو کی چه دهلمند له سیندو څخه سرچینه اخلی متوقف شوی وی چه په پای کی دا بو لگو لو او او بورسولو سیستم په پورتنی ساحه کی گډوډ شوی اود هغه لڅای اوسیدونکی مچبور شوی ترڅو دغه سیمه پر هږدی البته دسیند دا بهیر دغولې دموادوله نوعیت اود اوبوله سرعت پوری اړه لری په هره اندازه چه دا بو بهیر په سیند کی تیز او سریع وی او غولای ئی له نرمو موادو څخه جوړ شوی وی په هغه اندازه دا تخریب په سریع ډول صورت سومی .

ب: درینګ اوباد تخریب :

د نهمیروز په ولایت کی ډیر زیات دې (۱۲) دا با دونه په ه حوسی ډول له هوې خوا (شمال لویدیځ) له لوری لگيږی لڅینی وختو کی ئی سرعت په یوه ساعت کی دوه سئوه کیلو مترو ته رسیري . ددې باد وخصو صیت په نوسوری سیمه کی دادی چه لمری دوه انگر شمالی د هوال او وروسته بیا جنوبی دیوال تخریبوی . د ختیځ او لویدیځ لوری دیوالونه دشمالی او جنوبی دیوالوپه پرتله لږ تخریبیږی (۱۳) هغه بادونه چه دیو سلوشل ورځوپه نوم یاد هزی ددې ولایت په زیاتو برخو کی درینګ غونډی چه تعداد ئی میلیونونه ته رسیري له یو لڅای څخه بل لڅای ته وړي . په یقین سره ویلا ی شو چه که چیری سیستان له دې یو سلوشل ورځنیو باد و څخه بی برخی وای دوی بی کولای شوله دوزخ سره سیالی وکړي . ابن حوقل په دې برخه کی داسی لیکلی دی :

« دسیستان لڅکه ښورا اور هگی او هو ایې توده ده په هغه لڅای کی واوره نه اوری لڅکه ئی هواره ده غرونه نلری په نوموړی سیمه کی دخرمه ونې هم شته » .

۱۲- د سیستان تاریخ - د ملک المشعر تصحیح
د بهار تالیف - ۱۳۴۵ - ۷۲۵ هجری

۱۳- جوزف هاکن - په افغانی سیستان کی باستانی
څیړنی پاریس ۱۹۵۹ - ۲۸ مخ



د مرکزى ساختمان (مانى) منظره اودساروتار دغلغلى دشاردا نگر دشاوخوا ديوالونو پوه خنډه .



دساروتار دغلغلى شار دمرکزی ساختمان (مانى) عمومي دروازه .

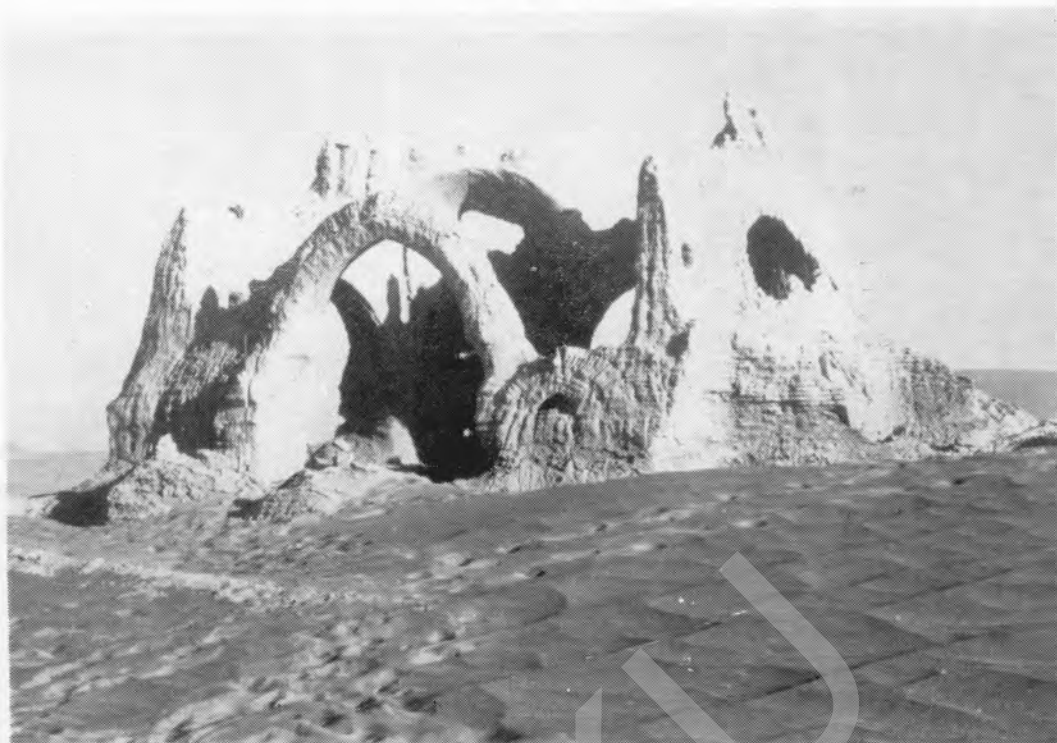
802



دساروتارد تاریخی ساحی دسیجکی له سیخ شخه لاس ته راغلی کودری خراغ .



په گل او پانو بټکلی شوی اثرچه پریوې خټی باندې کیندل شوی او بیا پوخ شوی دی .



دهنه جومات پوه برخه چی دسار وتار دغلغلی دپنار مانلی ته نیردی لیدل کبری .



داخلوریزه دیوه توتیه لعا بداره کودری پرمخ ایکل شویده اودسار وتار دپنار دتاریخی
سیمی دیوی درې کسیزی مقبری (سردابی) له خنکک خنجه لاس ته راغلی دی .

894



دساروتار په شمال کې دامیران صاحب دپشتی ته نږدی د تیمور یا نو یوه تاریخی آبده .



داساروتار په شمال کې دامیران صاحب دپشتی ته نږدی د تیمور یا نو یوه تاریخی آبده .

په هندسی پوهه ولاړه ده استفاده کوی او خپله سیمه دروان ریښه له خطر څخه ژغوری. که دا څارنه اوساتنه نو ای شوی نوښار او کلی به ئی هم وړان کړی و (۱۴) پدی اساس امکان لری داوبولگولو او او بورسولو ویا لی هم پدی سیمه کی تر همدی تخریب لاندی راغلی وی. په همدی ډول که د کرهڼې په ځمکو کی د ریښه حرکت جریان پیدا کړی ځمکه به تر ریښه لاندی شی او کښت به له سینځه ولاړشی.

پدی اساس ژوندشاید په سارو تار کی د تیموریانو تر نیولو وروسته د پورتنیو دوه عامو پوه واسط له سینځه تللی وی. په هر حال د ډیرو څرگندونو او ژورو څیړنو له پاره پدی برخه کی پراخو څیړنو او لرغونو کیندنو ته اړیوچه امکان لری په راتلونکی نږدی وخت کی هیل شی.

۱۴- آریانا- ۲۶ توك- ۳ كنه- ۱۹۶۸ كال- ۱۸ مخ.



نویسنده : اثر ییه بشواس
مترجم : میر احمد جو یغده

تاریخ سیاسی یفتلی ها

مقدمه :

تاریخ یفتلی ها قبل از حمله به هند

(بیگانه و وحشی) خوانده اند. در قدیم ترین اسناد چینی آنها بنام تی **Ti** یاد گردیده و بعدها کلمه دیگر **Pei** به آن افزوده شده است. کلمه **Pei** به مفهوم شمالی و هردو کلمه یکجا معنی **Ti** شمالی را می رساند. درباره اینکه آیا **Pei-Ti** بیانگر یک گروه نژادی بود یا نه؟ بسیار معلوم است و تردید است.

کلا پرود (۲) **Kloproth** عقیده دارد که تحت نام **Pei - Ti** قبایل گونه گون بربرهای شمالی شامل می شدند اگر چه اصلا از نژادهای مختلف بودند. یک کلمه دیگر چینی برای مشخص ساختن مردمان نام نشده سرزهای شمالی بکار رفته است که آن نشان جنگها جنگ (یعنی بربرها) کوه هاسی باشد.

همه این قبایل بادیه نشین و کوچی مختلف ممکن است هم از دیگری بودند. در زمان نخستین دوسان سلطنتی چین هسیه **Hsia** بربرهای شمالی بنام **Hsun-Yu** نامیده شده اند. بعد از آن در حدود ۱۰۰۰ پیش از میلاد لقب **Hsien-Yun** برایشان داده شده است. بالاخره واقعه نگاران چینی در زمان دودمانهای چین **Chin** و **Han** این بادیه نشینان شمالی را **Hsiu-nung** نام نهادند.

تاریخ هونها بطور کلی یکی از مضامین بسیار مغدق و پیچیده ایست که بایست بواسطه مورخین مفصلاً مورد مطالعه قرار گیرد. برای ما لازم می افتد تا یک بخشی به شکل مقدمه بیاوریم که قالب بندی ازین گوشه و میع تاریخ شده بتواند و بیشتر کتابها به تاریخ های صورت میگیرند که در چین، فارس، اروپا و هند نگاشته شده اند.

در دومیه اخیر کارهای زیادی بغرض حل مسایل هونها صورت گرفته و کوششهای درین راه بعمل آمده است اما دانشمندان توان آنرا ندارند ادعا کنند که این رسالت را با انجام رسانیده اند. **Deguignes** (۱) در مقدمه کتاب چندین جلدی در باره هونها تبصره کرده و می گوید که تاریخ آنها (تاریخ ملت نیست که تقریباً نادیده گرفته شده است). این تضاد اگر چه دو قرن پیش از امروز بعمل آمده اما تا هنوز حقیقت دارد و کارهای زیادی باقیمانده که باید انجام می شد.

هسیوننگ نود در ارتباط با چین :

در سرزهای بخش شمالی چین چند قبیله ای بادیه نشین و کوچی وجود داشتند که چینیایی ها آنها را بربری

2— H.J.V. on **Klapreth** , **Tableaux, Historiques** des Huns.

1— (M). **Deguignes** **Historie General des Huns**, I. Pt. I. P.5,

از آنجا نیکه صوت مشابه به هسیون Hsun در هر سه کلمات هسون - یو Hsun—Yu هسون یون Hsun—Yun و هسیوننگه نو Hsiung—nu به چشم میخورد بنا بر فکری می شد که همه از يك طایفه نژادی بودند علاوه بر آن می بینیم که اسیران تور آن چینایی هیجائی کلمه را بنا بر تمیز روش شان در مقابل این مردمان نیز تمیز داده اند به قسم نمونه در سال دهم میلادی وانگک منگک Wang—Mang امپراتور چین کلمه هسیا نکک - نو Hsiang—Nu را در عوض هسیوننگک - نو Hsiung—nu که نمایانگر موقعیت پائین تر این مردمان وحشی می باشد بکار برده است . چندی بعد همین امپراتور دوباره هیجای کلمه را به Kung—nu تبدیل کرد که دلالت بر احترام نسبی می کند و این وقت نیست که با ایشان روابط حسنه داشت . « ۱ » بنا برین بیجا نخواهد بود که هر سه کلمه هسیون Hsun—Yu هسیون یو Hsun—Yu و هسیوننگک - نو Hsiung—Nu را لقب يك گروه نژادی بدانیم . اما این بدان مفهوم نیست که واقعا هسیوننگک - نو Hsiung—nu يك نژاد واحد بود . ممکن آنها متشکل از ترکی مغولی و دیگر عناصر نژادی بوده باشند . با گذشت زمان توسعه قدرت هر چه بیشتر هسیوننگک - نو که امپراتوری شان از بحیره جاپان تا حوزه های ولگار ادر بر می گرفت قبایل گونه گون بادیه نشین تحت قیادت آنها در آمد و تدریجا به نام واحدی هسیوننگک - نو یادی گردیدند ، اگر چه اساسا آنها متفاوت از يك دیگر بود . بسیار دلچسپ که گفته حکمران بزرگ هونها را یعنی Mo—tun که امپراتوری وسیعی را بوجود آورد در ینجایاد آور شویم که خود به غرور تمام از آن یسادی کند « پیشوای همه آنها نیکه تیر را از پشت اسب پرتاب می کردند » این اظهار واضح می سازد که این واژه برای عموم بادیه نشینان بکار می رفته است « ۲ »

در باره اینکه چه وقت و از کجا هسیوننگک - نو بشمال چین آمده تا هموزیرای ما معلوم نیست اما افسانه های چینی « ۳ » داستانی دارد که حداقل فاسیل سلطنتی هسیوننگک - نوها را یاد و دمان Hsia چین که بوسیله Yu کبیر پسر و زهر معروف Kun « بنا بر روایات » که در سال ۲۲۰۵ پیش از میلاد بوجود آمدار تباط می دهد . بعد از سقوط این دودمان یکی از

« ۱ » بوداپر کاش - مطالعه ای بر تاریخ و تمدن

هند ، ص ۲۸۳

« ۲ » وی - م - مک گورن - امپراتوری

قدیم آسیای ، مرکزی ص ۱۰۳

« ۳ » برتون و استون . اسناد مورخین بزرگ چین ، ص ۱۵۵

شهادگان آن خانواده بنام چون - وی Chun—Wei با ۵۰۰ نفر پیر وانش به بخش های شمالی چین مهاجرت کرد در آنجا نه تنها پذیرایی گرمی توسط بربر های هسیوننگک - نوازوی بعمل آمد بلکه بحیث فرمانروا انتخاب و بنیان گذار یک دودمان گردید .

بعد ازین روایت پیرامون منشأ خانواده سلطنتی هسیوننگک - نو خلای بز رگی در تاریخ شان وجود دارد . در سده چهارم پیش از میلاد ذکر گردیده است که این بربر های شمالی به سه دسته :

تو نکک - هو Tung—hu یو - چی Yueh—Chih و هسیوننگک - نو منشعب گردیدند .

همه این قبایل سه گانه از قدر ضعیف و کم اهمیت شدند که هیچ رولی را در تاریخ آسیای میانه و چین بازی کرده نتوانستند . به تدریج قبیله هسیوننگک - نو قدرت ابتکار و وحدت و توسعه نفوذ را بر امرای محلی و چین بدست گرفت . در سال ۳۲۱ ق . م . هسیوننگک - نو با همکاری امرای محلی چین تهاجمات شان را در قلمرو های شمال چین یعنی Chin آغاز کردند . اما به تدریج قدرت هر دو متحد جنگی بواسطه Chin در هم شکست خورد از شکست کامل آنهاشی - هوانگک - تی هاد شاه این خانواده در سال ۲۴۶ ق . م خود را امپراتور جهانی اعلان کرد . این امپراتور سوا چین هسیوننگک - نو را از سرزهای چین بیرون راند و مجبورشان ساخت تا به منگولیا مستقر شوند . برای محافظه امپراتوری چین ، دیوار بزرگ چین را که از بحر تا دورترین نقطه مرزهای غربی در ایالت کانسو Kansu امتداد داشت بحیث سد در مقابل بادیه نشینان شمالی اعمار کرد .

تحکیم سرحدات چین بواسطه شی - هوانگک - تی موفق هسیوننگک را ضعیف ساخته و برای چند زمانی مانع گسترش امپراتوری شان در داخل چین گردید . این واقعه توجه و علاقه آنها را بجانب دیگر بادیه نشینان جلب کرد .

بعد از نام سوس خانواده سلطنتی هسیوننگک - نو ، چون وی (۴) نام - توو - من Tou—man را بحیث اولین شان - یو (یار رئیس) هسیوننگک - نوهای هم در سال ۲۰۹ ق . م . توو - من کشته شد و پسر دلیرش سو - تن Mo—tun بحیث شان - یو Shan—Yu جانشین وی گردید (۲۰۹ - ۱۷۴ ق . م) .

در عین زمان امپراتور شی - هوانگک - تی در گذشت و چین به بحر تشنجات داخلی در میان شهزادگان ، هان

Han و چو **Chu** غوطه ور گردید. شان - یو - سو - تن فرصت را مساعد یافته به تقویه قدرت خود آغاز کرد. بر مواضع - یو - چی ها که در آنها بی ترین بخش ایالت کانسوزندگی می کردند حمله نموده و آنها را شکست داد. این شاه در تلاش هایش علیه قبیله ووسن **Wu-Sun** در غرب - مو فوق شد تو نکک هو **Tung hu** ها بر بره های شرقی را از پا درآورد و خلاصه جلگه های وسیع کشور منگولیا را بکلی در حیظه فرمانروایی خود شامل ساخت.

به یاری ارتش قوی خود همه قسمت های شمالی داخل دیوار بزرگ چین یعنی چهیلی **Chihli** شینسی **Shensi** و شانسی **Shansi** را فتح کرد.

کاو - تسو **Kao-tsu** امپراتور دومان هان را امپبور ساخت که منظم باج پرداخته و دخترش را به عروسی برای وی بدهد. مو - تن همچنان امپراتوری و اعتبار خود را وسعت داد و لقب بزرگ « امپرا تور هسیو نکک - نو کبیر و گماشته توسط (آسمان) را نامه خطاب به وین - تی **Wen-ti** امپراتور خانواده هان بخود قایل شد (۱) پس سو - تن بعد از مرگ وی بنام لیو - شان نکک **Liu-Shang** که شاهستکی کا فی داشت بحیث شان - یو درحد و سال ۱۷۶ ق م قدرت را بدست گرفت. این شاه نه تنها قلمر و یوچی ها را مورد حمله قرار داده و آنها را شکست داد. بلکه کاسه سر رهبر آنها را جام آبخوری خود ساخته و آنها را بکلی از ایالت غربی کانسو بیرون کشید. و یوچی ها نا گزیر شدند تا به غرب مهاجرت کنند. باعبور از صحرای کوفی به سرزمین ساکها در تاریخ **Tarim** وارد و در سال ۳۶۳ پ م آنها بدست آوردند.

در سال ۱۲۰ - پ م یوچی ها ساکهای بلخ (باختر) را بیجا ساخته و در آنجا مستقر شدند. بنابراین تهدید حاصله از حملات هسیونکک - نو برای یوچی ها منتج به مهاجرت تدریجی قبایل مختلف بجاناب مناطق غرب و جنوب غرب آسیای میانه گردید. شان - یو - لیو - شان نکک روش مبتکرانه ترنظر به پدر گرفت و خود را «امپراتور بزرگ هسیونکک نو گماشته آسمان و زمین وزاده خورشید و مهتاب» در نامه خطاب به وین - تی **Wen-ti** لقب داد (۲)

بعد از مرگ کاو تسو امپرا تور دود مان هان **Han**

۱- لك - شیراتوری در قلمر و هسیو - تو - وانگک شهزاده هسیونکک د نو و و غیره **MRDTB** ۲۹۳. نمره ۵ - ص - ۳ - ۴
۲- وین تی امپراتور هان همانا جاص **Les Han Blance**

امپراتوری در آن خانواده پیدا نشد تا مازع حملات هسیونکک نوشته و لشکری را به غرض معدوم نمودن آنها در چین بوجود آورد و از رشد روز افزون قدرت آنها جلوگیری کند تا اینکه امپرا تور ووتی ۱۴۰ - ۹۸۷ ق م براریکه قدرت تکیه زد. ووتی تصمیم گرفت تا بهر شکلی که میشود قدرت هسیونکک - نورا فلج و فعالیت های تجاوز کارانه شان را از بین ببرد. به منظور عملی نمودن پلانش در جستجوی تمام آن قبایل شمالی و شمال غربی که خواهان آزادی شان بودند و رنج تعرض های هسیونکک را کشیده بودند بر آمد و تلاش را برای وحدت آنها برآورد. بر اساس همین برنامه در سال ۱۲۹ ق م ووتی (۳) سفیری را بنام چا نکک - چین **Chang-Chien** بفرستاد تا برانگیختن احساسات علیه دشمن مشترک نزد یوچی ها فرستاد. و قتیکه چانگک - چین میخواست به سر زمین جدید یوچی ها برود باید از قلمر و هسیونکک - نو - می گذشت که درین زمان بواسطه هسیونکک نو هادستگیر و برای ده سال در حبس باقی ماند. اما در نهایت چانگک چین در رسیدن به بلخ یعنی سر زمین جدید یوچی ها موفق گردید (۴) ووتی تبلیغات و فعالیت نظامی علیه هسیونکک - نو برآورد.

انداخت و طرح بدست آوردن دوباره هو - هسی **Ho-Hsi** را از نزد هسیونکک - نو در فکرمی پروراند. این منطقه اکنون تحت فرمانروائی رئیس هسیونکک نو هسیو - تو - وانگک کسیکه به پرستش آسمان بواسطه ساختن مجسمه های فلزی و هون - یین وانگک کسیکه بعدها فرمانروای اولی را کشت و خود در ایبه ارتش هان تسلیم نمود قرار داشت (۵) ووتی چنانرا لانش را بنام های وی - چیفنگک **Wei-Ching** و هو - چو پنگک **Ho-Ghu - Ping** علیه هسیونکک - نو فرستاد و آنها در شکست دادن ارتش دشمن در شاو - فانگک **Shao-Fang** ۱۲۴ ق م و کانسو ۲۱۱ ق م موفق شدند. آنها قدرت هسیونکک - نورا درهم شکستند و بداخل منگولیا ای خارجی که در تصرف هسیونکک - نو بود رخنه کردند. هو - چو پنگک در بخش **Tula** بالایی و منطقه ورخان **Orkhan** داخل شد و بر فراز کوهی هشتاد تن از سران هسیون - نو را اعدام دسته

۳- دایرة المعارف ما - توان - لین کتاب **ccccxxviii**

ساخود از منت - ما رتین **Ephth** **Les Han Blance** **alites. ti, Asie, p. 57.**

۴- ایچ - جی ون کلا پرود **Tab leaux Historiques de Asie p. 57**

۵- لك - شیراتوری. **Op-cit. MRDTB, 1930** نمره ص ۷

جمعی کرد. (۱) اما بعد از سلطنت وو-تی پیروزیها و اعتبار امپراتوری آسمانی بار دیگر سقوط کرد. و کشیدگی های درونی در خانواده سلطنتی آغاز گردید و با از بین رفتن مؤقتی دود مان هان پایان یافت. دود مان چین جدید وانگک - من برادرزاده ملکه تسهیگک- تی تأسیس یافت.

وانگک مین در سال نهم عیسوی خود را امپراتور اعلان کرد و سفیری به هسیونگک-نوفستاد. اوسفیر خود را با مهربانه این جمله «مهرشان- یوی هسیونگک-نوها مطیع سین Sin» دران نقش شده بود فرستاد و برای شان امر کرد تا آنها بکار برند. هسیونگک-نو ازین فرمان سرپیچید چون خود را در موقف تابعیت می یافتند. (۲) این دستورالهامی برای آنها شده و بقیام بر خاستند (۳) و در سال ۱ عیسوی شان- یوی آنها تورفان Turfan و سرز های امپراتوری را تصرف کرده و به غارت پرداختند. در عین زمان قبایل دیگر بربری که فرمانروایی وو-تی را قبول کرده بودند از اتحاد با چین سر باز زده و دوباره وفادار به هسیونگک-نو شدند.

اکنون وانگک-من مجبور بود تا بر علیه یاغی ها دست بکار و متصل به قوه نظامی گردد. عملیات بسیار گران تمام شد و خلق چین متحمل مالیات سنگین گردیدند. سنگینی مالیات خلق چین را وادار ساخت تا دو دمان سین Sin را بر اندازند. قیام های وسیع پراه افتاد و فشار دود مان سین از دوش خلق بدور افکنده شد وانگک-من در قلعه ای پناه برد اما دسته های خشم آلود سربازان و خلق چیانگک-نان Nan-chiang سراو را بریده و نعش او را پاره پاره کردند (۲۳ عیسوی) (۴).

بعد از قتل وانگک-من سرزمین چین چه از نظر قیام های داخلی و چه از نگاه حملات بربرهای بیرونی به مزاحمت ها و مشکلات مواجه گردید. این دوران اغتشاش باروی کار آمدن کووانگک-تی Kuangwu-Ti موسس دوباره دودمان هان در سال ۲۵ عیسوی پایان گرفت. در حدود اوایل سنه عیسوی تحت رهبری شان-یو-یو

- 1— E. Chavannes, les Memoires de se-me-tsin I. Intd P. LXVII.
- 2— Tsien-han shu, ch, Xciv, b, P, 8.
- 3— E. Chavannes, les Payd occidentd, apres les Heou-han-chou, P. 157.
- 4— H.J. Von Klapproth, Tabl eaux Historiques de Asia P.61.

Shahn—yu—yu درمی یابیم که هسیونگک-نو بار دیگر به تأسیس تسلط در منگولیا و منچوریای غربی موفق میشوند اما این دوران دو باره احیای نفوذ و قدرت با سرگک Shan—Yu—Yu بار دیگر پایان می گیرد. منابع چینیایی اطلاع می دهد که بعد از سرگک وی سر زمین هسیونگک-نو برای چندین سال که در نتیجه خشکسالی دوامدار و هجوم بزرگ دسته های ملخ که به دارایی و انسانها خساره شدیدی وارد نمود به قحطی و گرسنگی مبتلا شد. این تخریب و تکالیف طبیعی چنان وسیع بود که شان-یو بو نو Bonu جا نشین یو Yu همه امیدها یش را برای فتوحات بیشتر مناطق همجواری دست داد و به ترس و وحشت از طرف حملات چینی رو برو بود. برای جلوگیری از خطر احتمالی تجاوز چین سفیری را بدانجا فرستاد و خواهان پیمان دوستی گردید امپراتور چین با جواب مثبت سفیر را به کشورش فرستاد و بعد ازین روابط چین و هونها برای مدتی دوستانه شد. اما کاندیشن هونها به برخورد های درونی مواجه گردید که نتیجه آن تقسیم قبایل هسیونگک-نو بود یکی از رهبران هونها بنام پی Pi که از حمایت هشت قبیله جنوبی هسیونگک-نو برخوردار بود به منظور کسب مقام شان-یو به قیام برخاست. در نهایت از جانب قبایل هشتگانه دعوت شد تا مقام شان-یو را بدست گیرد. شان-یو بی وفاداری اش را به دربار چین ابراز داشت. امپراتور چین کووانگک-تی دوباره قدرت هسیونگک-نورا یکجا با کانسو شانسی بدست آورد.

این شاخه هسیونگک-نوروی همین ملحوظ هسیونگک-نو جنوبی نامیده شد. آنها بحیث منطقه حایل بین چین و هسیونگک-نو شمالی بوجود آمد و هر وقتیکه بین هر دو قدرت جنگی صورت می گیرد آنها در پهلوئی چینایی ها قرار گرفته و به کمک شان می شتافتند.

سلطنت امپراتور ان چینی مساقتند-مینگک-تی Ming—Ti (۵۸-۷۵ م) چانگک-تی Chang—Ti (۷۶-۸۸ م) هو-تی Ho—ti (۸۹-۱۰۵ م) عصر طلایی توسعه حدود قلمرو چین را نشان میدهد. تحت فرماندهی پان-چاو Pan—Chao ارتش چین نه تنها به تاختن پیشرفتند بلکه در (۷۴ م) در ایالت کاشغر نفوذ کردند که آنوقت تحت اداره سران کوچه Kucha، دوتی Dou ti بود. تسخیر کاشغر نقطه اوج شهرت و ترقی پان-چاو-بشمار می رود. او خود تلاش بیشتری برای تصرف دیگر بخش های کاشغر شمالی نکرد بلکه راه را برای دیگر قوماندانان چینی باز کرد تا قدرت چین را در تمام این منطقه تأسیس کند. در سال (۷۴ م) یکی از افسران چینیایی بحیث جنرال محال فقط تمام کاشغر را مقرر شد و ماری را بغرض فتح بخش های باقیمانده

وادی تاریخیم براه انداخت .

در سال (۷۵) میلادی وقتیکه مانچورها و شرق و جنوب
منگولیا در تصرفها قبایل دست و و هوا ن
Wu-huan وسین پی **Sien-Pi** با دراداره هسیو-
نگک - نو جنوبی بود چین هم قدرت های آسیای میانه
را خلع قدرت کرد و در بلندترین نقطه حیثیت و
اعتبار خود قرار داشت. در زمان سلطنت هو-تی **Ho-ti**
جنرالی بنام تیوهسین **Teou-hsien** (۸۹ م) برادر ملکه
دواگر **Dowager** علیه هسیو نگک - نوشمال فرستاده شد
و هسیو نگک-نو جنوب نیز با آن دست کمک را دراز
کرد. او پیروز و زنده ماند تا کوههای **Yin**
پیشرفت. ابدۀ یادگاری رادر فراز یک تپه که کتیبه نیز
در آن درج گردیده بود به یاد پیروزی اعمار کرد. بعد از
غلبه بر هسیو نگک-نو در منگولیا، تیوهسین دوباره به
چین برگشت. اما پیروزی چنان تأثیری از خود بجا
گذاشت که تقریباً پنجصد نفر از مردمان هسیو نگک-
نوشمالی خود را به هسیو نگک-نو جنوبی تسلیم کرد
که در حقیقت بشکل غیر مستقیم حاکمیت چین را قبول
کردند. حتی شان - یوهسیو نگک-نوشمالی چنان سراسیمه
شد که فوراً باب مذاکره را بغرض تسلیم با زکرد. اگر چه
در آن لحظه این مذاکرات نتیجه قطعی را پانزدهم آورده (۱)
تیوهسین با سفکوره وحدت هسیو نگک-نوشمالی و
جنوبی روی مخالفت نشان داد. در نتیجه در سال (۹۲ م) پیش-
نهاد کرد تا یکی از اعضای خانوادۀ شان-یوهسیو نگک-نو
که زمانی از سرزمین هسیو نگک-نو فرار کرده بود
بحیث شان-هسیو نگک-نوی شمالی انتخاب گردد. اما
امپراتور جوان هو-تی پیروزتر شده رفت. همه قدرت را
از دست ملکه دواگر تصرف کرد و تیوهسین افسانوی
را از بین برد. با پایان حیات تیوهسین امپراتور چین
به تدریج تفوقش را بالای هسیو نگک-نوشمالی از دست داد
و چین دیگر دستی برای انتخاب شان-هسودرانچا نداشت (۲)
اگر چه هسیو نگک-نوشمالی بنام مستقل بود اما در سو قعی
قرار نداشت تا با چین و قبیلۀ روز بروز رشد کننده سین-پی
Sein-Pi جنگ کند. آنها تسلط شان رادر مانچور یا
اکفون از دست داده و تنها در منطقه زونگریا **Zungria**
محدود شده بود اما برعکس تصرف دوباره منگولیا توسط

چین - سیاست امپراتور-ان **An** (۱۰۷ م) که بعد از مرگ
هو-تی (۱۰۵ م) به قدرت رسید عقب نشینی بزرگی در
راه توسعه طلبی چین بود اما در راه او دلچسپی خاصی در
کشورهای دورترین غرب نداشت و فتح آنها را دست آورد
بیهوده ای میدانست که برای چین جز منصرف گزاف
چیزی دیگر بار نمیآورد. بنا برین از سفکوره موجودیت
یک ماموریت بنام جنرال محافظ در مناطق تازه فتح شده صرف
نظر کرد. (۳)

علاقه چین در سرزمین های شمال غرب بار دیگر در
حدود (۱۱۹ م) وقتیکه دستۀ از سربازان چینی برای اشغال
شهر استرا تژی یکی فرستاده شد با زدر میان آمد. قلمرو
های گوش **Gushi** جنوبی و شان - شان **Shan-Shan**
داوطلبانه تابعیت شان را به امپراتوری آسمان (چین)
اعلام داشتند. با تقرر پان-هونگ **Pan-Yung** (پسر پان-
چاو) در سال (۱۲۳) میلادی توسعه طلبی دوباره تجدید
شد. او علیه ارتش مشترک هسیو نگک-نو و گوش جنوبی
سارش کرد و پیروزی بزرگی بدست آورد. هسیو نگک-
نوشمالی به طرف شمال کوه تین - شان **Tein-Shan**
رانده شد و گوش جنوبی یکبار دیگر به ارتش چین
تسلیم گردید. در سال (۱۲۷ م) چینایی ها قرقه شهر، ختن
و یارقند را تصرف شدند. با ذکر ی از جنگ هسیو نگک-
نوشمالی را با ارتش چین برای آخرین بار در حدود (۱۵۳ م)
می یابیم - این وقتیکه است که آنها به کمک گوش شمالی که
شاه آن توسط امپراتور چین برکنار ساخته شده شتافتند.
کمی بعد تر از (۱۵۰) م یکی از رهبران قبیله

Sien-Pi سین پی بنام تان-شی-هوای **Tan-Shi-huai**
با فتوحات خود در منگولیا دینگلینگ **Dingling** و
سایر یای جنوبی روز بروز قدرتش زیاد تر می شد.
همه سرزمین های را که قبلاً جزء ملکیت هسیو نگک -
نوشمالی بودند به تصرف خود درآورد. سک گورن (۴)
عقیده دارد که این نه تنها دال بر فتوحاتش در
منگولیا می کند که قبلاً نیز شامل ملکیت سین پی بوده
بلکه هسیو نگک-نوشمالی را از زونگریا نیز خارج
کرد. دانشمند موصوف گفته هایش را با آوردن دلیل دیگر
یعنی فتح و - سن **Wu-Sun** بوا سطح - تان - شی -
هوای **Tan-Shi-huai** تقویت می بخشد. او می
گوید برای اینکه و - سن را فتح کند باید زونگریای
جنوبی فتح می شد زیرا هسیو نگک - نو زونگریا مانع
بزرگی در راه فتح و - سن بشمار می رفت. قبیلۀ سین -

(۱) هو - هان - شو - ع - ه ما نجا ۵۳-۲۵ ه ما نجا
۱۱۹ - ۱۹ ما خود از کتاب مک گورن-امپراتوری
های قدیم آسیای مرکزی ص (۲۸)

۲- همان جا ع - ۱۱۸ - ه ما نجا ۲۶، ۲۶، ۲۷ ه ما نجا
۱۱۹ - ۱۲۰ ماخدا از همانجا ص ۲۸۴

3-E. Chara nnes, Les pay, d, Occident dapres
Heou-han Chou p 14
4-W. M. Me Govern Op. cit.p. 306

برای يك مدت قابل ملاحظه ای این منطقه منگولیای خارجی را در تصرف داشت، بفا بر این تفوق هسیونگک-نورا برای همیشه در همسایگی چین پایمان بخشید.

در باره تاریخ هسیونگک-نوی جنوبی ضرورتی در اینجا دیده نمیشود که ذکر مفصلی بهمیان آید. آنها نیز تحت فشار سنگین سین-پی قرار گرفتند و در وادی های بزرگ دریای زرد و در نشیب های اژدس مستقر شدند. در سال (۲۱۵ م) آخرین شان-هوانها به نفع امپراتور چین از ازبک شاهی کنار رفت. در سده های سوم و چهارم میلادی حینیکه امپراتوری چین ضعیف شده رفت، آنها با کوشیدند بخت شان را دوباره بیازمایند اما این تلاش در سطح بسیار پائین قرار داشت ولی با زهم بعضی مزاحمت ها را برای چین خلق کردند. اما سرانجام آنها خود در میان نفوس چین جذب شدند و شگفتی و تردید زیاد موجود است که آیا آنها بجا نب غرب مهاجرت کردند تا تاریخ بقیه تمام جهان را مزاحم شوند.

مهاجرت هسیونگک-نوشمالی بجا نب غرب:

در نتیجه شکست هسیونگک-نوشمالی بجا نب بسیاری از مردمان این قبیله خود را تسلیم فاتحین کردند و بجهت رعایای امپراتوری و سلطنت چین باقیماندند و تفوق شان را قبول کردند. اما یک عده از مردمان دلیر و سلحشور این گروه قبول شکست را نکردند و از راه تر کستان به امید پیدا نمودن سرزمین های جدید مسکونی مهاجرت را بفریب آغاز زکر دند. اما ارقام و حقایق تاریخی بسیار به مشکل بدست می آید تا رد پای حرکت شان را بطرف غرب دنبال کنیم. تقریباً از سال (۱۷۰ م) تا (۳۷۰ میلادی تاریخ هسیونگک-نوشمالی بجا نب قرار دارد. علت عدم موجودیت اسناد در باره این قبیله مشهور اینست که از یک طرف شاید آنها تماس شان را با امپراتوری اسمانی از دست داده و از جانب دیگر در جریان حرکت شان به سوب دهگر باعث آن شده باشند که مورخین غرب نتوانستند اخباری از آنها فراهم کنند. بدین لحاظ نه در تاریخ های چینایی و نه در منابع کلاسیک ذکر از مهاجرت آنها بعمل آمده است. اما تصور کرده می توانیم که ممکن در جریان حرکت بطرف غرب آنها با گروه های مختلف در تماس آمدند و با هم خلط شدند که ازدواج و مراودت های بین آنها را بد نبال داشت. آنها از عینیات، عادات و عقاید ملیت های مختلف متأثر گشتند و مقابلاً خاطراتی از خود نیز بجا گذاشتند. روی همین ملحوظ حرکات و کوچ کشی با ملت های اروپایی در تماس شدند و لقب هون ها را ب خود گرفتند.

هونها در اروپا:

فرضیه فوق بر تصوراتی استوار است که هونها یعنی آنها نیکه اروپا را مورد تهاجم قرار دادند در حقیقت باز

ماندگان هسیونگک-نواند. همان هسیونگک-نوشمالی را در شمال غرب چین خلق کردند. این مزاحمت ها برای بیش از سه قرن دوام داشت و بالاخره از سرزمین اصلی شان بیرون و به غرب رانده شدند.

طرح مسئله کار ساده نیست زیرا هیچ معلوماتی در دست نداریم که بتواند بدون تردید سوال را حل کند. بر علاوه Maenchen Helfen (۱) اظهار می دارد که شایهات هر دو نام (دلیل ثبوت یکی بودن هونها با هسیونگک-نوشمالی کهنه نیست انطوریکه وسیعاً قبول گردیده است. اگر همسانی نام باعث آن شود که هر دو یکیست پس باید والون Walloons با ویش Welsh و ویتیان Venetian با ویندها Wends یک چیز باشد) وی خاطر نشان

می سازد که در واقعه نگاری سوریه کلمه هون بعضی اوقات بمفهوم او متروگوت Ostrogoths آمده است و نویسندگان بیزانسی اکثرآ مگیارها Magyars (۲) و سلجوق ها را بنام هونها یاد کرده اند. اعتراض Maenchen-Helfen در بر خورد اول کاملاً درست به نظر می رسد.

اما اگر قبول کنیم که امکان سوء تفاهم در قسمت هر دو نام وجود دارد باز هم مطلقاً مدارک و شواهد ز با نشناسی رانده شده گرفته نمی توانیم. تعیین هویت هونها ی اروپا با هسیونگک-نوشمالی چین برای بار نخست توسط Deguignes (۳) بمیان کشیده شد که بعد ها توسط دانشمندان چون گیبون Gibbon، هرت Hirth، کلمان-نوشمالی Kalman Nemati، پارکر Parker و چاوانیز Chavannes نیز مورد تأیید و قبول واقع گردید.

استدلال هرت Hirth اما ما بر متون چینایی مانند وی-شو Wei-Shu و پی-شی Pei-Shih استوار است و آنها ازین قرار اند:

۱- منطقه که سو-تی Su-to نامیده شده است در ادوار باستان بنام یین-تسای Yen-tsai یاد می گردد.

۲- هونها-شو (فصل ۷۸) وی-شو خاطر نشان می کند که یین-تسای با کلمه Alan الان نیز معرفی گردیده است.

۱- O. Maenchen-Helfen, Pseudo-Huns, CAJ, I, No. 2, 1955, P. 101

۲- سایکلو پی دیا بریتانیکا چاپ یازدهم چند سیزدهم به نظر می رسد که مگیارها با زماندگان هونها اند.

۳- تاریخ عمومی هونها جلد اول چاپ اول ص ۵ M. Deguignes

رسد که این دانشمند اهمیت فاصله و زمان را نادیده گرفته است. این نظریه که هونها وقتی بدین مناطق رسیدند بقدر قابل ملاحظه ای از نظر فرهنگی و نژادی در معرض تغییر قرار گرفته بودند. در دوران مهاجرت شان بدون تردید با قبایل گونه گونه در آمیختند و متأثر از کلتور آنها گردیدند و تمدن مخصوص بخود شان را اعمار کردند که مخلوطی بود از عناصر آسیای میانه و اروپایی. در تحت چنین شرایطی تعجب اور نیست که اقای هلفن تشابه ای بین تمدن جدید هونی ها و تمدن کهن هسیو نگ- فونمی یابد.

کلمان نوماتی (۴) از نظر جغرافیایی و تاریخی دلایلی برای اثبات اینکه هونها و هسیو نگ- فونمی یکی اند ارائه می کند. دلایل وی به شکل ذیل خلاصه شده می تواند: ۱- در جغرافیه می یابیم که مردمی بنام فاونسی Fauni در همسایگی چین ذکر شده است.

۲- مورخین عصر گو تیک Gothic در هسور یا سیلا Historia Miscella معلومات می دهند که طایفه پدری هونها جنگا بازان بودند که بنام Fauni Ficarri یاد شده اند. ۳- در تاریخ جور دانس Jordanes طایفه پدری هونها بحیث Fauni Ficarri یاد نشده، باستانشنای بیان Spiritus Immandi (یعنی ارواح ناپاک) این جمله به خوبی مفهوم (شیطان) را می رساند.

۴- متن چینایی تسین- شو Tsin-Shu هسیو نگ- نورا بحیث کوی- فانگ Kwei-Fang یاد می کند. کوی Kwei به مفهوم (شیطان) در میان معنای گوناگون، (فانگ) مفهوم (ناحیه یا منطقه) بسیار مهم است. ۵- بدین لحاظ وی نتیجه گیری می کند که چون نام عا میانه Fauni در پهلوئی جغرافیه سترابو همچنان روایات گو تیک بحیث طایفه ای پدری هونها ظاهر گردیده است. این نام چه از نظر فونتیک و چه از نگاه استعاره مفهوم (شیطان) را می رساند که عیناً شبیه به نام کوی- فانگ لقب دیگر برای هسیو نگ- فونمی معنی شیطان است که در افسانه های چینایی آمده است. بنابراین گمان ثبوت شده می تواند که طایفه پدری هونها سیم تاریخی را در شمال دیوار بزرگ چین در تاریخ منطقه داشته است. که این موضوع در نقشه سنت. هرون (۵) نیز نشان داده است.

مورخین گو تیک چون جور دن (۶) Jordanes و

۳- محاسبات وی- شو بر گزارش های تو نگ- وانگ Tung-Wang و کاو- مینگ Kao-ming که هر دو بعد از یک سفر در بحیره کسپین در سال (۴۴۴ م) به چین باز گشته اند اساس گذارده شده است. بدین لحاظ حقایق وی در بین سالهای (۴۴۴ و ۴۵۵ میلادی) نوشته شده است.

۴- فتح سو- تی Su-te (یعنی ین- تسای یا الان) توسط هسیو نگ- فونمی در دهه اخیر نیمه اول سده چهارم صورت گرفته بود. ۵- قرار معلومات نویسنده گان کلاسیک مصادف به وقتی است که الان Alan بواسطه هونها تسخیر گردید چنین نتیجه گیری شده می تواند که هونها و هسیو نگ- فونمی یکی اند.

این نظریه هرت Hirth توسط شیرا توری (۱) Shiratori و هلفن (۲) مورد انتقاد قرار گرفت. شیرا توری بر تعیین هویت سو تی با ین- تسای که توسط هرت صورت گرفته اعتراض نمود. وی فکر می کند که نظر به شواهد و مدارک هون- هان- شووشی- سان- چن- چی (که توسط کان- ین Kan-Yin در ۳۰۴ نوشته شده است) معلوم می گردد که انهاد و کشور مختلف با سراسر مختلف بسوزند. این دانشمند سو- تی را با سویداک Soydak یا سغدیان تعیین هویت می کند. در چین زمان Haloun ها لون (۳) ین- تسای را با قسمت های مرکزی سیر- در یا یکی می داند. هلفن در باره صحت معلوماتی که در وی- شووی- شی داده شده است شک دارد برای اینکه بکلی هوید است که فصل (۱۰۲) وی- شو از ین رفته بود و مصنف sung سونگ- در سده یازدهم میلادی متون مربوط به پی- شی را جمع اوری کرد حقیقت دیگر مورد اعتراض عبارت است از اینکه حتی متون پی- شی همگون نه بوده بلکه یک سند مرکب است. هلفن می کوشد تا فرضیه هسیو نگ- نورا بر اساس کشفیات باستانشناسی که توسط حفریات Noin Vla در منگولیای شمالی و وارنر Warner در ترانسبایکالیا Transbaikalia صورت گرفته رد کند. او معتقد است که آثار باستانشناسی هونها که درین مناطق پیدا شده هیچ ربطی با کلتور و تمدن هسیو نگ- فونمی در سیم تاریخی ذکر شده نمی گیرد. اما چنان به نظر می

۱- ک- شیرا توری - مطالعه سو- تی MRDTB نمبر دو ۱۹۲۸ (ص. ۳-۲۲۸)

۲- منچن- هلفن- هونها و هسیو نگ- فونمی، بیژان تی ۱۹۴۷ جلد ۱۷-۱۸ (ص. ۳-۲۲۸)

G. Von. G. Haloum, Zur uetsi Frage ZDGM 1937 p. 252,

۴- IAQR اپریل ۱۹۱۰ ص ۳۵۲-۳۶۵
۵- نقشه سنت هرون. (BM, Ms. no. Add. 10049, f. 64)

۶- جور دن- تاریخ گو تیک ترجمه توسط سی- می- میرو ص ۸۵-۸۷

امیانوس مارسیانو (۱) یاد آور شده اند که هونها سوار کاران ماهر و همیشه آماده استعمال تیر و کمان بودند. این خصوصیت یادیده نشینی هم چنان در میان هسیونگ - نو مرزهای شمالی چین نیز آشکار بود (۲) جوردن باز هم نمای مفصلی از منشأ طبیعت و قیافه شناسی هونها را بدست می دهد. وی هونها را چنین تشریح می کند:

(دارای نوعی از قیافه بی شکل، باچشمان باریک و فاقد ریش تا آخر حیات بودند) بخوبی در می یابیم که این ممیزات برای مبالغت مشهود مخصوص مردمان مغولسی اند. معلومات وی توسط نویسنده یونانی کلاودین Claudian که در حدود زمان سقوط امپراتوری روم نگاشته است نیز تأیید گردیده.

بدینگونه دانشمندان زیادی کوشیده اند تا باثبات برسانند هونها یک اروپا را مورد تهاجم قرار دادند. بعضی ارتباط فرهنگی با هسیونگ - نو شمال چین داشتند.

نخستین نویسنده غربی که از هونها نام برده است هراتوستنس Eratosthenes (در سال ۱۹۶ ق. م از جهان در گذشته) بود. سترابو از وی یاد کرده می گوید که شخص فوق از چهار قبیله متوطن در آسیای مرکزی چون سیتی ها Scythians، هونها، کسپین و البانیایی ها (۳) ذکر می نماید آورده است. پتالیمی «بطلیموس» که در سده دوم میلادی می زیست متذکر شده است که هونها در بین باسترنس Basternes و اوکسولان ها قرار داشتند. سوزیس از کورین Khoren (قرار روایات شاید نویسنده سده پنجم میلادی باشد) از شاه ارمنی بنام تیریدات Tiridate یاد کرده است که باسر بازانس به در زمین هونها رفته بود (۴) زوسیمس Zosimus (نویسنده سده پنجم) می نویسد که آنها سیتی ها را در استیر Ister (دانوب) مورد حمله قرار داد و بعداً به اروپا و آسیا سران بردند. (۵) حمله هونها بر گوت ها توسط جوردن

باز گوشه است - با عبور از دریای دن Don هونها در سال ۳۷۴ م گاتها را مورد حمله قرار دادند. آنها ظاهراً خوفناک داشتند و روایت شده است که رهبر هونها درین حملات بالم بیر Balambir نام داشت. تولستف Tolstov (۶) معلومات مفصلی را از حفاریات سال ۱۹۵۴-۵۶ در اهدی - قلعه در کنار دریای اوزبای، کائنگه قلعه و کونیا - و زه که بقایای قبایل بربری هونها کشف شده است ارائه می دارد. ظروف و محلات مسکونی که در بارک - تام (در دلتای شمالی دریای کچه دریا، سده های چارم و پنجم میلادی) پیدا شده بقول وی متعلق به مردمان هونی اند. هونها بعد از آن تهاجمات شان را بر امپراتوری روم آغاز نهادند. اولین رهبر هونها اولدیس نام داشت که بحیث هجوم آورنده روم در سال ۴۰۰-۴۰۸ م بحساب برفته است. در شروع سده پنجم با نام یک رئیس طایفه هونها بنام روا Rua برمی خوریم که بادو برادرش Mundinch و اوکتار Octar در رهبری سهم مشترک داشت. هر دو برادرش چند سال قبل از Rua در گذشته بنا برین Rua در رهبری هونها حد اقل دو سال (۴۳۲-۴۳۴ م) بی رقیب باقی ماند. اتیلا Attila و بیلدا Balda دو برادرزاده اش جانشین Rua گردیدند. در سال ۴۴۵ اتیلا برادر کلانش بیلدا را به قتل رسانید و حاکمیت نا تقسیم را به چنگ خود در آورد. بنا برین اتیلا حکمروائی یک تاز این دسته قبایل هونها را تا لحظه مرگ در ۴۵۳ م در دست داشت پرسکوس Priscus (۷) سفیر روم در دربار اتیلا مطالب و معلوماتی چند پیرامون عادات و رسوم در کمپ هونها برای ما به یادگار گذاشته است. به قول وی کمپ اتیلا از کفنه درخت و دستک ها ساخته شده بود. او (اتیلا) چندین زن داشت تا برای سر بازان لباس زیبا تهیه کند. نان شب با عظمت و شکوه خاص سلطنتی صرف می شد و با شراب آغاز می کردند.

۱- امیانوس مارسیانو III, XXXI

۲ - سترابو، ص ۲

۳ - هروس تینیوس

Die Geographischen Fragments ed by H. Berger p. 314 Fragm B 63 strabo,

XIC. 519 F.

4 - V. Langlois, Histoire, Armenic-Moised Khoren Bk. 2 Ph. 85.

5 - Zosimus, Corpus Scriptorum Historire Byzantineed by B. G. Niebuhr, 194, 10.

6 - S. P. Tolstov, Podrevin deltam Oksai Yaksarta p. 235-36

۷ - پرسکوس - تاریخ بیزانترین - تدون ب - جی نای بوهر (ص ۲۰۳-۲۰۶).

شب پادشاه در میان سازوسرود دوشیزگان به استراحت می پرداخت. بعد از اتیلا پسرانش مردمان ضعیف بودند و امپراتوری را در میان خود تقسیم کردند. درین زمانست (۵۵۵م) که هونها به شدت از طرف یک ارتش بغاوت کننده جرمن ها تحت رهبری ارداریک **Ardaric** در امتداد دریای گم نام نیداو **Nedao** دریا نونیا **Pannonia** به شکست مواجه شد. ایلاک **Ellac** پسر خورد اتیلا کشته شد و یرانک **Eranc** پسر خوردش به خاک سیاهی کوچکی فرار کرد بغاوت برین ترس دوامدار از سزاحمین هونها در اروپا پایان یافت.

هونها در فارس :

قبایل هونها در اکناف مرزهای فارس می تواند به چندین شاخه تقسیم شوند مانند تکول **Tchols** در شمال گورگان - کیداریها در شرق تالقان و یفتلی های تخارستان و باخترا (۱) در میان این همه قبایل یفتلی ها یا هونها سفید بسیار برزنده بود. ابولفدا (۲) در کتاب جغرافیه اش اظهار می دارد که ولوالج (رستاق) مرکز تخارستان است و زمان قدیم سرزمین هپتالیها (یفتلی ها) بود. این نام سرزمین باستانی است که چینایی ها آنرا تا - هسیا **Ta-hsia** نامیده اند. مردمان ساورای آمو دریا را فردوسی بنام هتیل (۳) می شناخت. یفتلی هادر دراز نای تاریخ به نام های گونه گونه معروف بوده اند. نویسندگان عربی و فارسی آنها را هیاتل (۴) **Heyatal** هیا تله و هیاتل و هیاتا نامیده اند.

شکل دیگر نام یفتلی ها بواسطه تیو فون **Theophone** سؤرخ و جیورگوس سید ریغوس آمده یفتلی ها **Nepthalite** است.

تیوفیلکتوس سیموکاتا **Theophylactus Samocotta** آنرا ابدل **Abdele** نام می دهد که عیفاً با یفتلی ها یکی است بنا بر قول نویسنده قرن پنجم ارمنی الیزوارید سرزمین شرق کسپین و طن یفتلی هون بود لزا روس

در فریب **Pherb** (قرن پنجم) آنها را هفتال نامیده است. میکاهل **Michael** یک نویسنده قرن نهم میلادی آنها را هونی نپوتلات **Neuthalite** می نامد. نویسندگان شرقی اکثر آنها را به اصطلاحات ترک یا هون لقب داده اند. اصطلاح هونها سفید تا تنها هون این حقیقت را می رساند که هفتلی ها خود را بخشی از مردمان هونی می دانند. تا هنوز منشاء واقعی نژادی شان در ابهام مستور است. البته این نه بدان علت است که ذکر از آنها در اسناد قدیمی نیامده است بلکه عامل عمده درین راه تفاوت در منابع قدیمی می باشد که وحدت نظر در بین آنها موجود نیست. در ادوار باستان مؤرخین بخصوص تاریخ نگاران شرقی در مورد بکار بردن و شناساندن اصطلاحات نژادی از دقت کما و نگرفته اند. چنانچه بوضاحت دهنده میشود که آنها اصطلاحات ترک، ساکها و سیتی ها را طوری بکار برده اند که هیچ تفاوتی در بین شان قایل نیستند در حالیکه هر کدام متعلق به طایفه های نژادی جداگانه بودند. بنا برین به عین شیوه کلمه هون در اسناد قدیمی با شرقی طرح گردیده است.

از سده هفدهم بدو هسودانشمندان می کوشیدند تا این معضله را حل کنند. کلمه یفتلی ها برای نخستین بار توسط - هر بلوت **De Herbelot** حقیقه کتاب خود موسوم به **پیلو تیک** - اورنتیل رانشر می کرد در باره هیتله یا یفتلی ها نوشته است (۵) به تعقیب آن اسیمانی **Assemani** این مردم را در کتابش «پیلو تیک اورنتیل» که در سال ۱۹۱۷ - ۲۸ چاپ شده متذکر گردید (۶) اما مطالعه جدی آنها تا وقتی ممکن نشد که د یگو گنیز توجه علمای با کار معروف خود تاریخ عمومی هونها (۷) جلب کرد. آغاز ازینجا به قدریچ نظریات و فرضیه های متنوع در باره منشاء یفتلی ها به پیش کشیده شد. گیبون (۸) تئوری هائی را پیش کرد که آنها متعلق به هونها ی اروپا بود، اما راویلسن (۹) باین تعیین هویت روی موافق نشان نداد.

۱ - یعنی تو - هو - لو **Tu-hu-to** در غرب کوه تسانگ - لنگ و جنوب دریای آمو (مأخوذ از کتاب چاوان **Doeurnents sur les Tou-Kiue Occidentaux** P. 155).

۲ - م - م - ریواد - جغرافیه ابولفدا - چاپ ۲ ص - ۲۰۷

۳ - م - م - جیبی - موهل فردوسی **Ms. ineditis de la Bib, Naparis** جلد ششم فصل سوم ص ۸۹ - ۹۷

4 - **St. Martin, Les Huns Balace ou Ephthalites, p. 52.**

5 - **B. D. Herbelot Bilitheg ue Oriental . P. 179.**

۶ - همانجا

7 - **OP. Cit II, P. 292,325**

۸ - هی - گیبون سقوط واضح جلال امپراتوری روم ص ۹۱ - ۹۲

۹ - جی - راویلسن - هفتمین سلطنت بزرگ شرق ص ۲۹۵

در بارهٔ منشأ یفتلی ها شواهد واقعه نگاری نهایت با اهمیت است اما مشکل در اینجا است که آنها عقیده همگون ابراز ننموده اند. بر علاوه توضیحات آنها گاهی مبهم بوده و بر هویت اصلی اساس گذارده نشده اند. لیانگک - شو (کتاب - ۵۴) اظهار می دارد که یفتلی ها از قبیله های چینی منشأ گرفته اند و اجداد مستقیم شان را - پا - هوا سپرفونگک - چی می داند. اما کاملاً واضح است اینجا نکته بنویسی (۱) نیز خاطر نشان می سازد آنها بطور عموم اظهارات شانرا بر تعیین هویت های تصویری نام هوا که در زمان لیانگک یفتلی بدان مشهور بودند و با پا - هوا اساس گذارده اند.

نظریه دیگر که منشأ آنها را با کانگک - چوار تباط می دهد متکیست به معلوماتی که توسط وی - شی درهسی - فان - چی ارائه شده است. اما در پهلوی این در عین متن گفته میشود که منشأ یفتلی ها در حقیقت معلوم نیست و بسیار نامسکن است تا در بارهٔ آن فیصله ای صورت بگیرد. تیوری دیگری نیز که یفتلی ها را با یوچی ها یکی میداند بمیدان کشیده شده است که از روی منابع چینی استناد صورت میگیرد. سنت مارتین (۲) بر اساس معلومات که در دایرة المعارف - م - توان - لین درج است می گوید که منشأ یفتلی ها در نزد چینی ها بحیثیت - یه تا - Ye - Tha شناخته شده بود که مشتق از قبیلهٔ تا - یو - چی است. وی معتقد است که یوچی ها که سرزمین اصلی شان تا نگوت تبت موجوده بود و به - تا عین سردمان اند. مفکوره های وی متأثر از واقعه نگاران چینی است.

علاوه بر آن صریحاً توسط سالنامه نگاران چینی ذکر گردیده است که زبان یفتلی ها کاملاً متفاوت از جوان - جوان و گاگو - Gaogu که آنها از نسل هو نها بودند و اجداد او یفورها که ترک بودند. اگر یه - تاها یا به زبان منگولیا بی یا ترکی سخن نمی زدند پس به چه زبانی سخن می رانند.

با اساس نام های که در مسکوکات شان بدست آمده

گریشمن (۳) عقیده دارد که زبان آنها زبان متعلق به خانواده زبان های ایرانی شده می تواند. سنت مارتین عقیده داشت که زبان آنها مربوط تبتی است برای تا نید بیشتر نظریات خود دلیل سوسیولوژیکی می آورد. کاملاً واضح است که چند شوهری در جامعه یه - تا مروج بود و این کار هنوز هم در میان مردم تبت عام می باشد. (۴) این رسم عام شاید باعث تقویت بیشتر فرضیه ای که یه تاها منشأ تبتی داشته اند و به قبیله - یوچی ارتباط می گرفتند که از عین منطقه منشأ گرفته بودند - شده می تواند. گفته های سنت - مارتین مورد قبول رایج بود، و ن ریچتو فن ، کنگر میل و دروین واقع گردیده اما دانشمندان چون سپیخت Specht و فولدک آنرا مورد انتقاد قرار دادند.

سپیخت ابراز نظر میکند که یه - تا نام اصلی آنها نبوده بلکه شکل مخفف نام مکمل آنها: یه - تا - ی - لی - تو است که با سانی می تواند با یفتلی ها سطا بقت پیدا کند در تاریخ لیانگک صریحاً نگاشته شده است که یه ، تا - ی - لی تو پادشاهی بوده از قبیله بنام هوا Hua آنها قبیله ای خانه بدوش بودند. آنها چیزی در باره اقتصاد پولی نمی فهمیدند و چند شوهری در میان شان عام بود. در حالی که ما بخوبی آگاه هستیم که یوچی ها با اقتصاد پولی آشنا بودند و هیچ مدرکی از اینکه زن های شان بیش از یک همسر داشته اند در دست نداریم. اینها تفهها دلایل نیستند تا نظر سنت مارتین را رد کنند بلکه ثبوت کافی موجود است که یفتلی ها متفاوت از هو نها نبودند.

ایریز (۵) چند بار کلمه هونک Hounk را برای او نمود ساختن یفتلی ها بکار برده است (۶) ابولفدا (۷) نیز یفتلی ها را تحت نام هونی Hunih ذکر می کند. تیو فیلاکتس سیماکو تا (۸) در حین بکار بردن نام های یفتلی ها و هو نها فرقی قایل نمیشود. پرا کو پوس (۹) گفته است که (یفتلی ها از نژاد هونی اند و نام هونی دارند) شتین استدلال می کند حقیقتیکه یفتلی ها در

۱ - لک، هونکی در بارهٔ ملیت یفتلی ها ، توپو بئکو ۱۹۵۹ ص ۱۰۱

2 - St. Martin, Les Huns Balance Ou Epththalites P. 52.

3 - R. Grishman, Les Chionites Hephthalites P. 117 -

4 - M. Klaproth trsed Description of Tibet (Fr. ed) (tr. from Chines - Text in Russian by P. Hyacinthe p. 90

5 - V. Langlois, Histired Armenie Elise Vald P. 186, 206, 208 etc.

۶ - حرف لا در هونکک بیانگر حالت جمع در زبان ارمنی است

۷ - م ، راهنواد ، جغرافیه ابولفدا II چاپ دوم ص ۱۹۴ - ۲۰۷

۸ - ت - سیماکو تا ، تدوین توسط بی ، جی ، ناسولو Corpus Scriptorum Historiae Byzantine p. 282.

9 - Procopius De Be llo persio 1, 3.

هند به هونها ملقب شده اند بیانگراست که در انجا شباهت هون قبول شده بود .

به این ترتیب بعد از یک بررسی مختصر تئوری های گوناگون درباره منشأ یفتلی ، اکنون واضح گردید که تا زمان کشف مدارک بیشتر برای منشأ آنها ناممکن است که تا یکی ازین تئوریها خالی از انتقاد بماند . بادر نظر داشت تمام اوضاع و احوال مک گورن (۱) تبصره کرده و می گوید (هر چند بخصوص بخاطر حقیقتیکه کلمه هون همیشه یک اصطلاح عام بود است تا بمعنی خاص و همیشه مردمان بسیار متفاوت نژادی و زبانی را در برمی گرفت ، پس ما می توانیم اجازه بدهیم که یفتلی هادر کتگوری عمومی هونها باقی بمانند) هیچ تردیدی موجود نیست که در اثنای زندگی با هونهادریک منطقه اختلاط قابل ملاحظه ای قرابت بین هردو مردم بوجود آمد . اما نادرست خواهد بود تصور شود که هونهای اروپایی و یفتلی هادر دو یکی و عین مردم بودند . پروکوپئوس (۲) می گوید اگر یفتلیها هون بودند اما از هونها یکی ما می شناسیم فرق داشتند . کلتور و تمدن یفتلیها یقیناً در یک مرحله پیشرفته بود . نسبت به هونهاییکه اروپا را مورد تهاجم قرار دادند . رنگشان خوبتر و چهره شان بسیار زیباتر نظر به هونها بود . این تفاوتها در نتیجه اختلاط وسیع خونهای گوناگون و تماس شان با مردمان مختلف در سرورسها جرت های طولانی آنها از شرق به غرب به وجود آمدند . بعد ازین قبیله دهگری می آید که چیونیت *Chionitae* و با فارسها از زمان شاهپور دوم در نبرد بودند . سوالی بوجود می آید که آیا اینهایک شاخه از هونها بودند یا نه؟ کنگهم *Cunningham* (۳) و کریستنسن (۴) عقیده دارند که آنها بازماندگان کوشانی در سرزهای شمال غربی هند بودند . اما آسیانوس و سهلیانوس (۵) فرق فاحشی را بین چیونیت ها و هوسینی *Euseni* قایل می شود . قرار عقیده وی مردمان

دسته دوم بسیار احتمال دارد که کوشانی ، ها باشد . برعکس ، ساعقیده داریم که چیونیتها بسیار نزدیک به یفتلیها یا هونها بودند نه کوشانیها ، برای اثبات این ادعا ما می توانیم گفته امینوس را درباره مراسم تدفین طایفه چیونیت در وقت سرگ پسر گروسیاتس (۶) را بیان کنیم . روش تدفین (برسینه زدن به طریق عادی و معمولشان) منطقیاً هم گون با مراسم تدفین مردمان آسیای مرکزی چنانچه طریقه مردمان آسیای مرکزی راهیوان - تسانگ و با هونها که کالیداس آنرا تشریح می کند شده می تواند افزون بر آن سکه یفتلی دارای کله ایکه تاج را پوشیده است که تقلید کامل از تاج شاهپور است و جمله یونانی نامنظم در آن نقش می باشد در دست است (۷) کنگهم نتوانسته که سکه موصوف را بخواند (کلمه اول توسط هرز فلد (۸) خوانده شد که با (X) شروع میگردد وی عقیده دارد که ممکن بانام گروسیاتس یا لقب خاقان ارتباط داشته باشد . کلمه دوم توسط وی « OIONO » مشخص گردیده که کلمات هیونا *Hayona* در او ستا و چیونیت لاتین را می رساند . ما پیشنها می کنیم که کلمه اول *OXIONOO* یعنی چیونیت است . در باره کلمه دوم به اطمینان خاطر چیزی گفته نمی توانیم این کلمه *OZONO* یا *OIONO* است چیزی را که هر زقلد خوانده تا جای مناسب به نظر می آید . در صورت *OIONO* با آسانی می تواند شکل نامنظم *Hiono* باشد چنانکه *Oophko* برای هوشیکا آمده است طوریکه حرف اول (H) بدون مقصد به (O) تبدیل گردیده است اگر این تشریح سکه فوق را درست قبول کنیم می توانیم سکه را چیونیت هیونو بخوانیم . بنا برین سکه مذکور نظر ما را در مورد اینکه چیونیتها هیونویا هونها بودند نه کوشانیها بیشتر تقویت می بخشد . کریستنسن (۹) نظرا اینکه چیونیتهای یفتلی هونها بودند قبول دارد . او به متن لیا ننگ شکر که می گوید یه - تای - لی - تونام پادشاه مردمی بود که هوانا امیده می شد استفاد می کند . بعد ها در تاریخ

۱- و-م- سک گورن امپراتوری قدیم آسیای مرکزی ص ۶۰۴

2- *Procopius, De Bello Persico. I, 3 Procopiae aesiariensis Opera Omnia ed by G. Wilth.*

۳- کنگهم ، اندتبی های بعدی N.Ch ص ۹۳-۱۶۶

۴- کریستنسن *L, Trans Sous Les Sassanides P.282*

5- *Ammianu Marcellinus , LCL, I, XVI, 9,4*

۶- همانجا

۷- ضمیمه Appendix دیده شود

8- *E—Hersfeld Arch, Surv. Ind. Mem 38, P. 19*

9- *R. Grishman, Les Chioies Hephthalites P. 69—74, 115*

دودمان وی Wei کلمه هوا **Hua** به شکل هوا- تن نوشته شده است. گریشمن فکرمی کند که آن **Htun** می باشد که عبارت از هیون و یاهون است. این قبایل مختلف آسیای مرکزی برخورد های بی شماری با شاهان ساسانی فارس داشتند. مارسیلیانوس (۱) میگوید که در حدود ۳۳۰ مسیحی شاهپوردوم سواجه به جنگهای گردید که از طرف قبایل سرحدات قلمروش براه انداخته شد که بشکل دوا مدار به حملات در سرزمین هایش می پرداختند اما زمانی که مصروف جنگ باروسن ها بود آن ها به کمک وی شتاب یافتند. شاهپور زمستان را در قلمرو چیونیت و هیوسینی سپری کرد و موفق شد تا پیمان صلح را با چیونیت گیلانی که سر سخت ترین جنگجویان آنها بود امضا کند. (۲) سپری کردن زمستان را بواسطه شاهپور در سرزهای خاوری کتیبه که از پرسسی پولیس (۳) بدست آمده تأیید می کند و این کتیبه متعلق است به سال ۴۸ شاهپور دوم (۳۵۶) در این کتیبه سلوک **Slok** قاضی القضاة کابل بخاطر بازگشت سالم شاهپور در کابل دعای می کند. چیونیت ها تحت فرماندهی شاهپور دوم در جنگش علیه روم یکجا جنگیدند امیناس- مارسیلیو نوس می گوید که حین تصرف امیدا شاهپور دوم بواسطه گرومباتس شاه چیونیت همراهی می شد. این نبرد منتج به سرک پسر گرومباتس گردید که بغرض انتقام شهزاده تمام شهر را سوختاندند. (۴)

طوریکه ویلسن (۵) پیشنهاد می کند در زمان سلطنت شاهپور سوم است. این شاه لقب (جنگجو) را گرفته است. تا جائیکه معلوم است روابط وی با روم صلح آمیز بود. پس ممکن است که بغرض توسعه سرزهای شرقی امپراتوری اش دست به عملیات نظامی زده باشد. در غیر این یک دوره بسیار طولی سپری شد تا قبایل جنگجو دوباره به جنگ پرداختند و پیمان صلح لغو گردید و ساسانی ها مجبور شدند تا توجه کامل شان را با نظریه معطوف سازند. بهرام گور (۴۲۰-۴۳۸ م) قربانی بعدی در حملات توسعه طلبی آنها گردید. میرخوند (۶) که جزئیات مفصل این جنگ را نوشته است این تهاجم را بحیث حملات خاقان چین تشریح می کند. سرکورات (۷) این تهاجم را بر فارس در زمان سلطنت بهرام گور بواسطه چیونیت ها می داند. نولدک (۸) و ملک گوورن (۹) عقیده دارند که این حملات بر بهرام گور از طرف یفتلی ها یا هونهای سفید صورت گرفت. از آنجائیکه ما یفتلی ها را با چیونیت ها (۱۰) یکی دانستیم پس اختلافی در بین نظریات دانشمندان بالانمی یا بیم.

بعد از بهرام پسرش یزدگرد از ۴۲۳-۴۵۷ م. بر تخت سلطنت نشست. در زمان سلطنت وی بخصوص از ۴۴۳- تا ۴۵۱ م چندین بار جنگ با قبایل جنگجو بوقوع پیوست. اما در اکثر این نبردها ساسانی ها حالت تهاجمی داشتند. کرستین- سن (۱۱) و مورکورات (۱۲) عقیده دارند که یزدگرد توانست قبایل هونی، تکول را که در شمال گورگو در حدود نیمه دوم سده پنجم میلادی زهست داشتند شکست بدهد و به منطقه مفتوحه شهری را بنام شهرستان یزدگرد بنا کرد. ملک گوورن (۱۳) معتقد است با مرد سیکه یزدگرد جنگید هفتلی ها (هونهای سفید) بودند.

۱- Ammianu Marcellinus LCL, XVI, 9, 3, 4.

2- Ammianus Marcellinus, LCL, XVII, 5, I,

3- H. H. Wilson Arian, Antiqua, P. 387.

4- OP. Cit. XIX I. 1,3,5-II.

5- E. Herzfeld, Paikuli, 1924 Vol. I. P. 12.

۶- میرخوند - روضة الصفاء - ترجمه توسط رها تسیک جلد دوم چاپ اول ۳۵۷

۷- جی مورکورات - ایران شهر ص ۵۷

۸- نولدک مطالعه تاریخ فارس باستان ص ۱۶۱-۶۳

۹- وی - م. ملک گوورن امپراتوری قدیم آسیای مرکزی ص ۴۰۹-۱۰.

۱۰- سویرا ص ۱۸

۱۱- کرستین سن - ایران در زمان ساسانی ها ص ۶۸۲

۱۲- ۱- مورکورات - ایران شهر ص ۵۶

۱۳- ملک گوورن تاریخ قدیم امپراتوریا آسیای مرکزی ص ۴۱۰-۴۱۱

این جنگ به توسعه دائمی سرزمین های مورد نظر منتهی نگردید تا اینکه در سال (۴۵۴ م) و قتی که یزگرد به تهاجم دیگر دست زد که بعد از یک شکست سنگین فرار کرد. مرگ یزدگرد در سال (۴۵۷ م) یک سبب جدید را در روابط ساسانی ها و یفتلی ها باز کرد و یفتلی ها موفق به فتوحات بیشتر سرزمین های ساسانی گردیدند و بیش از پیش نیرو مند و مستیاجم و متوجه نقاط بسیار دلچسپ از نظر سیاسی در قلمرو ساسانی شدند. از یزدگرد دو پسر بنام های فیروز و هرمز بدجا ماند.

هر سز د با استفاده از غیابت برادر بزرگش قدرت سلطنت را بدست گرفت. با شنیدن این خبر تصرف تخت سلطنت فیروز بدر بار یفتلی ها رفت و اظهار داشت که پدر وی غیر عادلانه هرمز را بچوخت پادشاه تعیین نموده است و از آنها طالب کمک گردید به تحت شرط اینکه وی از مناطق اشغالی در توران و سر بوطات آن دست بکشد و هونهای سفید حاضر است بوی کمک کند که این پیشنهاد از طرف فیروز مورد قبول واقع گردید. در نتیجه این توافق یک هزار سرباز اجیر را به منظور معاونت با او همراه کرد. در نبرد هرمز شکست خورد و فیروز به تخت نشست و سپاه سگزار یفتلی ها گردید و این امتنان خود را با فرستادن تحفه ها برایشان اظهار داشت (۱) درین وقت فرمانر وای یفتلی خوشنواز (۲) شخصی بسیار هوشیار بود که امپراتوری اش به قرار گفته طبری (۳) از گرجستان (خوارزم) تا تخارستان به شمول بلخ و بدخشان را در بر میگرفت. (۴) دنیاواری می گوید که زابلستان نیز به تصرف یفتلی ها درآمد (۵). فیروز که دارای خاصیت ماجراجویانه بود به تعهداتش با آنها واقعی نگذاشت، زیرا نظر به خوشنواز حقیر تر شمرده می شد. فلذا بدون توجه به اعتراضات تیکه از جانب افسران و هوادارانش بعمل آمد باز هم تصمیم گرفت تساهل

یفتلی ها را مورد حمله قرار دهد طبری (۶). میرخوند (۷) پروکوپیس (۸) منابع اساسی برای روشن ساختن این هجوم بحساب میروند. درین منابع می یابیم که فیروز در نخستین حمله بر یفتلی ها شکست خورد و ارتش خود را از دست داد. اما سر مندگی که از این نبرد بدست آورد سخت او را رنج می داد و انتظار کشید تا بهانه پیدا شود و انتقام بگیرد. در زمان بخش های اخیر سلطنت قیروز ارتش یفتلی ها گورگوراد در مرزهای فارس تصاحب نمودند بنا برین فیروز یک ارتش قوی را جمع آوری و علیه یفتلی ها مارش را براه انداخت. همه پسرانش با وی پیوستند باستانهای قباد که حاضر نبود. پادشاه یفتلی پلان بردن جنگ را از طریق دسیسه و توطئه طرح کرد.

پروکوپیس (۹) و زاروس از غرب (۱۰) گفته اند که تمام ارتشیان فیروز بشمول خودش در گودالی افتیدند که توسط یفتلی ها کنده شده بود و از بین رفتند. بعد از مرگ فیروز بقول طبری (۱۱) بهترین جنرالش بنام سوفیرای Souferai بغرض انتقام از شاه یفتلی خوشنواز عزیمت کرد. سربازان وی دسته های پیش فر اول یفتلی ها را با تیرها یشان کشت و خوشنواز مجبور به عقب نشینی گردید. جنرال موصوف به تسخیر دوباره غنایم که قبلاً توسط خوشنواز تصرف گردیده بود موفق گردید و بعد از آن مراجعت کرد. این داستان پیروزی فارس ها را هیچ نویسنده دیگری نه نگاشته است. میرخوند می نگارد که بعد از شنیدن خبر مرگ و شکست فیروز جنرالش بنام سوخر Sukher با ارتش خود آمد و با خوشنواز پیمان صلح بست (۱۲) از جانب دیگر پروکوپیس اظهار می دارد که بعد از فیروز یگانه پسرش قباد که زنده مانده بود خلع گردید و فارس تحت اداره یفتلی ها درآمد (۱۳) اکثریت نویسندگان معاصر از همه برجسته تر در میان شان کرستینسن

۱- میرخوند روضة الصفا از ترجمه انگلیسی ص ۳۶۳

۲- خوشنواز را تیوفانی از بنیرانتین بچوخت و قتلان نامیده است.

۳- الحج - زوتنبرگ - تاریخ طبری چاپ دوم ص ۱۳۱-۳۴

۴- منیا ندر می گوید که سفدزیانه به یفتلی ها تسلیم شد (پارچه های تاریخ Greac جلد چهارم ص ۲۲۵)

5- T. Noldeke Geschichte, dor Perserund Arbar P. 159 Note

۶- در کتاب ذکر شده ص ۱۳۴

۷- کتاب فوق الذکر ص ۳۶۵

۸- پروکوپیس De Bello Persico III, P. 1-19

۹- همانجا De-Bello, Persico جلد اول بخش چهارم ص ۱-۱۵ میرخوند کتاب فوق الذکر ص ۳۶۵

۱۰- و. لنگلوئیس - فستوس، بیزانتین جلد دوم ص ۳۵۱

۱۱- کتاب مذکور ص ۱۳۴

۱۲- میرخوند روضة الصفا - ترجمه انگلیسی ص ۳۶۵

۱۳- پروکوپیس در کتاب خود جلد اول فصل چهارم ص ۳۲-۳۵

معتقد است که این تیوری ها قابل اعتبار نیستند. اما نتیجه این است که فیروز شکست خورد و فارس ایالت سرور و دودهرات را از دست دادند و مجبور شدند تا سالها به باج بدهند. (۱)

قیاد پسر فیروز جانشین پدر گردید. پرو کوپسیس (۲) اظهار می دارد که قیاد در ادراه اش نهایت مستبد گردید و در نتیجه خلق علیه وی قیام و کاکایش با لاش Ballash راپادشاه انتخاب کردند. قیاد زندانی شد اما به کمک زوش از زندان فرار نمود. قیاد به دربار یفتلی ها پناه برد و از آنجا به تلاش نافرجام به منظور بدست آوردن سلطنت دست زد. وی با دختر هریر یفتلی ها ازدواج کرد اما تا سه سال بعد از رسیدن کاری نتوانست. تا اینکه بعد از سه سال موفق گردید تا کمک نظامی از آنها بدست آرد. اکنون وی علیه بالاش دست بکار شد اما بدون اینکه جنگی در میان شان در گیرد فرصت باقیاد یاری کرد و بالاش در سال ۸۷ م در گذشت و وی دوباره بحیث شاه فارس برسمیت شناخته شد. به منظور نگهداری روابط صلح آمیز با یفتلی ها باج دهی سالانه را قبول داشتند و پرو کوپسیس (۳) بعد از چندی قیاد را در به پرداخت باج به یفتلی ها نبود و ناگزیر از امپراتور روم اناستسیوس تقاضا کرد تا بوی پول قرض بدهد. دوستان امپراتور روم بوی مشوره دادند تا از پرداخت چنین وامی به قیاد ابراء زود زیرا اینکار روابط دشمنی وی (قیاد) و یفتلی ها را هر چه

بیشتر دوستانه خواهد ساخت. روی همین علت بود که قیاد صبح هشتم ساله را باروسی هادر هم شکست. این جنگ روم و فارس جنگ دیگر را میان یفتلی ها و فارس بدنبال داشت که مافاقد جزئیات کامل آن هستیم. اما چنان به نظر می رسد که ازین بعد یفتلی ها نقش اولی را در سیاست فارس از دست دادند. در زمان انوشیروان یفتلی ها بار دیگر در تشنج با فارس قرار گرفتند اما با تفاوت اینکه نه بحیث مهاجم بلکه در حالت تدافعی. حقیقت اینکه در زمان بخش های اخیر سلطنت قیاد یفتلی ها در فارس بی علاقه شدند دلیل آنست که آنها همیشه های دیگر برای توسعه طلبی شان پیدا کردند. می تواند فکر شود که آنها مصروف سیاست در مرزهای شمال غربی هند گردیدند. از تاریخ لیانگ (۴) برمی آید که هوا (نام قبیلوی یفتلی ها) نه تنها علیه فارس لشکر کشیدند بلکه به عملیات نظامی در کاپیسا - قره شهر کاشغر بای و ختن دست زدند. متن پی شی (۵)، امپراتوری وسیع یفتلی ها را تفصیل داد و اظهار می دارد که سفند یا نه ختن کاشغر و بخارا نیز تحت فرمان آنها قرار داشتند همین منبع از چند کشور های دیگر که توسط یفتلی ها اشغال شده بود چنین نام می برد: کوگیار، واکهان زیباک و گند هارا. پس این منابع چینیایی مدارک بسیار مفیدی را در اختیار ماسی گذارد تا ثابت شود که یفتلی به تدریج تمام نواحی امودرهار ابدست آورده بطرف گندهارا (یعنی سرزهای شمال غربی هند) پیشرفتند.

۱ - کرهستین سن ایران در زمان ساسانی ها ص ۲۸۹

۲ - پرو کوپسیس کتاب فوق الذکر - الماؤل فصل پنجم ص ۱ - ۳ و فصل ششم ص ۱۰ - ۱۲

۳ - پرو کوپسیس کتاب فوق الذکر جلد اول فصل پنجم ص ۱ - ۳ فصل ششم ص ۱۰ - ۱۲

۴ - لیانگ شو فصل ۱۷ - ص ۱۳

۵ - پی شی فصل XCVII ص ۱۱۰

طلائیہ

یا گچینہ سدفون در آسا پورہ گان

خوانندگان گرامی مطلع خواهند بود کہ ہیئت مشترک باستانشنا - سان افغان و شوروی اخیراً طی حفريات خویش در ساحه «طلائیہ» کہ از تاریخ سوم عقرب الی شانزدهم حوت سال ۱۳۵۷ م ۱۵امہ داشت بہ کشف یک تعداد قبور کہ احتمالاً مربوط بہ حکمرایان کوشانی باشد موفق گردیدند.

در پایان حفريات ازین قبور بہ تعداد (۲۱۶۱۸) آثار و یورات گرانبهای طلائی بدست آمد کہ اینک پیرامون آن مقالہ زیر را جهت مزید معلومات خوانندگان و علاقہ مندان محترم بہ نشر می رسانیم :

شبرغان یا شامہ برہقان بمعنی فولاد تعبیر گردیده است. مؤرخین عرب آنرا اشبرقان و سبورقان نامیده اند. همچنان یا قوت مؤرخ ہینویسد: شبرگان یا شفر و کان و یا شیرکان در سال ۶۱۷ ہجری (۱۲۷۱ م) هنگام تهاجم مغول شہر پر جمعیت بودہ و سار کو پو لو (۱۲۷۱-۱۲۹۱ م) نیز از شبرغان تذکر داده است.

ارگ شبرغان بنا بقول شرف الدین همان قلعه (سفید دژ) است کہ در شاهنامہ فردوسی نیز از آن یاد شدہ است و بہ قرار عقیدہ (توماشک) شبرغان شہریست بساکتری سوروگانا (Surogana) کہ در تالیفات جغرافیہ نویسان کلاسیک دیدہ میشود. (۱)

قبل از اینکہ پیرامون طلائیہ و گچینہ های سدفون آن معلومات ارائه گردد لازم سی افتد تا شہری کہ این آبدہ باستانی در آن موقعیت دازد و فعلاً بنام شبرغان یاد میشود معرفی گردد.

شبرغان مرکز ولایت جوزجان کہ در شمال افغان - نستان در حدود (۵۵۰) کیلو متر از پایتخت (کابل) واقع گردیدہ است. در سابق از جمله سه شہر سہم و معتبر جوزجان شمرده میشد و شہر دیگر آن بنام یهودیہ (سیمنہ) و فاریاب بود. قدیمترین نام شبرغان آسا پورہ گان (Asapuragan) بودہ و از روی نام مذکور واضح میگردد کہ مرکز اسہا (Asa) ہا امرگرتی ہا (Asargarti) بودہ و

در سال ۱۹۶۹ هیئت مشترک افغان و شوروی برای اولین بار بعد از تشکیل، کار خود را از همین شهر آغاز و در تجسس ساحات باستانی صفحات شمال افغانستان پرداخت.

چون ساحات عصر برونز این منطقه مطالعه نشده بود لهذا گروه سروی توجه زیاد خود را به آن معطوف نموده که در نتیجه تپه های مربوط این عصر چه در شرق شهر آنچه یعنی دشمی و فاروق آباد و چه در دولت آباد در مناصف راه بین اندخوی و میمنه کشف گردید. همچنان در نزدیکی شهر شیرغان تپه سروی گردید که نزد اهالی منطقه به طلا تپه شهرت دارد.

طلا تپه در پنج کیلومتری شهر شیرغان بطرف چپ شاهراه (شیرغان - کابل) موقعیت داشته دارای شکل مدور ۱۰۰×۱۰۰ متر و ارتفاع ۴ متر میباشد.

این تپه باستانی در سال ۱۹۷۰ توسط هیئت سرکساری قوای کار شیرغان تخریب و خاک زیاد از نصف آن در روی سرکها هموار گردید.

سازدازهای تحقیقاتی و حفریات مقدماتی سالهای (۱۹۶۹-۱۹۷۱-۱۹۷۷) در طلا تپه واضح ساخت که اساساً طلا تپه مربوط اواخر عصر برنز و اوائل عصر آهن یعنی اواخر هزاره دوم و اوائل هزاره اول قبل از میلاد میباشد و همچنان به اثبات رسید که سطح بالای تپه به دوره هخامنشی ها مربوط بوده است (۱).

در اثر حفریات کنترولی سال ۱۹۷۷ قسمتی از ساختمان های که شکل استحکامات باشکوه را دارا میباشد نمایان گردید که از پائین به بالا به ارتفاع زیادی محفوظ مانده است.

در سال ۱۹۷۸ بطور عموم جهت آگاهی پلان ساختمانی و دوره های تاریخی طلا تپه حفریات اساسی صورت گرفت در نتیجه دانسته شد که قسمت وسطی طلا تپه را قلعه مستطیل شکل احتوا نموده که شمالاً و جنوباً افتاده است.

سازدازهای تحقیقاتی در قسمت های مختلف چه در داخل ساختمان و چه در خارج آن نشان داد که قسمت بلندی زمین به ارتفاع ۲ متر جهت اعمار این ساختمان انتخاب شده که بالای این بلندی به ارتفاع ۶ متر پلاتفرم (سکو) اعمار گردیده است این پلاتفرم از خشت های خام طوری اعمار گردیده که دیوار های احاطوی قلعه بالای دیوار های اطراف پلاتفرم منطبق میباشد که بدین ترتیب ارتفاع قلعه با پلاتفرم و بلندی طبیعی زمین مجموعاً به ۱۴ متر میرسد.

در چهار کنج قلعه وهم در وسط دیوار های احاطوی شرقی، غربی و جنوبی برجهای مدور و در وسط دیوار احاطوی شمالی مدخل بزرگی قرار دارد که هنوز حفریات آن تکمیل نگردیده است.

از بدو اعمار این قلعه تا آخرین مرحله حیات آن سه دوره ساختمانی را میتوان در آن تشخیص کرد که بالترتیب طلا ۱، طلا ۲ و طلا ۳ نامگذاری شده است و طلا ۱ (۱۰۰۰-۱۰۰۰ ق.م.سنه) گذاری گردیده است (۲).

طلا ۱ شکل قلعه بزرگ را دارا بوده که دارای حال مربع شکل ۱۵×۱۴ متر که اطراف آن را هروی به عرض های مختلف احاطه نموده است می باشد دخول به حال مذکور از طریق راهروی جنوبی صورت میگرفته است در مقابل دروازه دخولی در وسط اجاقی قرار داشت که امکان

مذهی بودن قلعه را بیشتر میسازد. بعد از مرور زمانی تغییرات از قبیل تخریب حال کوچک و اعمار حال بزرگ نه ستون پایه بوجود می آید که فرش نیز به اندازه ۱۲ متر بلند میشود. ستون پایه ها تقریباً به فواصل مساوی ۴ متر از هم دیگر واقع و در سه قطار از خشت خام اعمار شده که حال بزرگ را به مربعات تقسیم می نماید درین حال دخول از دورا هرو شمالی و جنوبی صورت میگرفته است هم چنان در سمت جنوبی حال بزرگ حال کوچک مستطیل شکل که دارای چهار ستون پایه میباشد اعمار میشود.

طلا ۲ تغییرات کلی در قلعه وارد نمیشد طوری که حال بزرگ به اطاقهای کوچک نشیمن تبدیل شده و در وسط حال شمالاً و جنوباً دهلیزی به طول هفده متر اعمار میگردد اندازه خشت در طلا ۱ و طلا ۲ یکسان بوده $۱۰ \times ۳ \times ۴$ میباشد.

در حین حفریات بقایای آتش سوزی شدیدی در قلعه بملاحظه رسید و احتمالاً گفته میتوانیم که در مراحل اخیر طلا ۲ حریق مدیج باشندگان قلعه را مجبور به ترک آن گردانیده است.

طلا ۳ مصادف با هخامنشی های یعنی اواسط هزاره اول قبل از میلاد بوده که درین دوره تغییرات جزئی در داخل قلعه صورت گرفته اما ساختمان های زهادی در خارج قلعه اعمار گردیده است که تا حال حفریات آن تکمیل نشده شاید در خزان سال ۱۳۵۸ سلسله حفریات مذکور ادامه پیدا کند. اندازه خشت ها در طلا ۳ (۱۰) \times (۲۰) \times (۴۰) - ۴ میباشد.

بطور عموم ظروف سفالی طلا تپه بدو دسته تقسیم میشوند: یکی ظروفیکه توسط دست ساخته شده و اکثر دارای رسم های هندسی به رنگهای چگری، نصواری و سیاه اند که ضخیم و خشن میباشد. دسته دومی ذریعه کار گاه های چرخ کلالی تهیه گردیده که اکثر آبدون نقش بوده نازک و نفیس ساخته شده اند بعضی از آنها دارای رسم نیز میباشد.

از آثار پرونزی و آهنی آن میتوان نوکهای تیر، پل ریش تراشی، حلقه های آهنی و میله های میخ مانند را ذکر کرد.

طلا تپه از تشابه پلان ساختمانی و آثار بدست آمده با آثار جنوب آسیای وسطی و شوری یعنی (یا ز تپه) جنوب ترکمنستان و (کچک تپه) جنوب ازبکستان قابل مقایسه میباشد. (۳)

در اواخر سال ۱۹۷۸ هیئت مشترک افغان و شوروی حین حفاریات دیوارهای احاطوی قلعه طلا تپه با لترتیب مؤفق به کشف شش قبر گردید که آثار و تزئینات زیادی از آن بدست آمد.

قبل از اینکه به تشریح قبور پرداخته شود، راجع به اینکه چرا طلا تپه در قرون میلادی به قبرستان مبدل شده است معلومات مختصر ارائه میگردد:

در ۵۰۰ متری شمال طلا تپه، تپه دیگری قرار دارد که نزد اهالی منطقه به (امشی و یا میچیک تپه) مشهور است. این تپه دارای دو پرامدگی میباشد و در لسان از یکی همچیک معنی (پستان) را میدهد که با شکل ظاهری تپه کاملاً صدق میکنند.

این تپه باستانی در سال ۱۹۶۹ مورد کاوش مقدساتی هیئت مشترک گردید اما کاوش اساسی آن نسبت حفاریات د لپر جین تپه معطل شد.

میچیک تپه مربوط دوره انتیک یعنی سطح با لائی آن مربوط به کوشانی ها میباشد (۵) اما فکر میشود این شهر بزرگ یکی از همان هزار شیریونانو با ختری باشد که نویسندگان یونانی از آن نام برده اند و در عهدشاهان هونانو باختر اعمار و بعدها به تصرف کوشانیان درآمده است. شاید حفاریات آینده در همچیک تپه در باره چگونگی آن معلومات بیشتر در دسترس ما بگذارد.

بعداز آنکه کوشانیان در میچیک تپه مستقر میشوند طلا تپه را که در آن عصر بعد از ترک باشندگان آن به خرابه مبدل شده بود قبرستان خویش انتخاب و سرده های ایشان را در آن مدفون میساختند که بلاخره طلا تپه آرمگاه شیزادگان کوشانی گردید.

قبرها عموماً مستطیل شکل بوده چهار آن شمالاً و جنوباً و دوی دیگر آن غرباً و شرقاً حفر شده است. مرده ها را در تابوت های چوبی که توسط آهن و مسخهای آهنی محکم میشد می گذاشتند، تابوت ها سرپوش نداشته بلکه توسط روپوش تکه ئی که با تزئینات طلائی و نقره ئی مزین میشدند پوشانیده میشد. چون به زنده شدن بعد از مرگ عقیدت داشتند بقا مرده ها را با بهترین زهورات آراسته و با لباس شاهان شان که با تزئینات طلائی از قبیل

دکمه هاستاره ها و دیگر تزئینات نگین دار و بدون نگین مزین میشد در تابوت گذاشته دفن میکردند. علاوه بر آن احتیاجات اولی آنها را نیز در تابوت چا میدادند مثلاً:

برای زنها اشیائی از قبیل پودردانی، سرمه دانی و سنگ سرمه می گذاشتند و در تابوت مردها پل ریش تراشی، اسلحه از قبیل کارد، تیرو کمان، خنجر و غیره جای میدادند و به این فکر بودند که مرده ها در روز موعود از آنها استفاده مینمایند. بعضی تابوت ها پایه داشته تا تابوت را از فرش قبر بلند نکه در اما بعضی دیگر آن پایه نداشته و در سطح قبر گذاشته شده است. قبور توسط تخته های چوبی که بالای آن بورها انداخته شده پوشانیده شده و بعداً خاک بالای آنها هموار نموده اند.

آثار و صحنه های که توسط هنرمندان چیره دست باختری تهیه و صحنه سازی گردیده است معرف کلتور عالی و صنعت پیشرفته مردمان این سرزمین بوده و نمایندگی از شهکاری بی نظیر صنعتگران باختری مینماید. اما ناگفته نماند که این صنعت از هنر هند و گریک بی تأثیر نمانده است.

در قبور تزئینات طلائی نقره ئی، اشیای پرونزی و آهنی مشاهده میشود از قبر نمره (۱) زیاده از ۲۵۰ اثر طلائی بدست آمد که عبارت از زهورات و تزئینات لباس میباشد همچنان چند صفحه نازک طلائی که در آن انسانی که در گردن خود دلفین را حلقه کرده و در دست راست چوب قائی را گرفته است از جمله آثار بار ارزش این قبر بشمار میرود. قبر نمره (۱) را از روی آثار آن که عبارت از پودردانی استخوانی، سرمه دانی نقره ئی و ابرو چینیک آهنی میباشد میتوان مربوط به قبر زن دانست. سراسمیت بطرف شمال و پای آن بطرف جنوب قرار دارد اندازه قبر ۳،۴ × ۲،۴ سانتی متر میباشد چون قبر نمره (۱) در نشیبی تپه قرار داشت لهذا پوشش و دیوار غربی آن نسبت حوادث جوی از بین رفته و در طرق ساختمانی آن مطالعه دقیق صورت نگرفت.

قبر نمره (۲) که به اندازه ۵،۵ × ۴،۹ سانتی متر در خارج کنج شمال غربی قلعه به عمق یک متر حفر شده است بعداً دیوارهای قبر توسط مواد مخصوص که تجزیه لا براتوار آنرا تشبیه خواهد کرد پلاستر شده است. و تابوت تقریباً در وسط قبر گذاشته شده و روپوش تابوت که تمام فرش قبر را نیز پوشانیده است هموار شده و سپس قبر چوب پوش شده و بورها بالای آن انداخته و خاک بالای آن همواره گردیده است.

در قبر نمره (۲) در دستها و پاهای اسکلیت کره ها قرار داشته که دو انجام آنها باز میباشد در دو انجام کره های دست حیوانی تخمیلی مانند شتر طور برجسته کار شده است که

در بعضی قسمت‌ها از قبیل چشم‌ها، گوش‌ها و پاهاى آن نگین های فیروزه مانند کار شده است. در قسمت گردن دو تزئین طلائی به شکل ماهی پیدا گردید که بالای هر یک الهه بالدارعشق وزیبائی نشسته و این دو ماهی توسط چنگک بهم وصل میشوند که شاهد دریالان از آن استفاده میشده است زیرا در عقب آن حلقه‌ای جهت دوخت وجود دارد در دو طرف مجسمه آن دو صفحه تزئینی دو طرفه طلائی نگین دار که صحنه پادشاهی با تاج شاهى اش که دو اژدها را بطرف راست و چپ خود رام کرده و محکم گرفته است که شاید از تزئینات کلاه باشد پیدا گردید تزئین به شکل گل میخ که توسط مروارید های کوچک مزین بوده است در قسمت بلند تر از گوشهای مجسمه قرار داشت. در گردن مهره‌ای بزرگ طلائی کروی و دو دانه مهره سیاه که دارای کمربند طلائی میباشند و همچنان در دو انجام دوسره حرمی قرار داشت که در گردن آویزان میشده است. آئینه برو نزی که دارای حروف چینی می باشد در روی سینه اسکلیت پیدا گردید.

در قسمت اخیر آستین تزئینات طلائی مانند مهره‌ها پارسید ها و سرقوچ که گوش و شاخ شان از فیروزه و چشم شان از سنگ شفاف گلابی تهیه دیده شده قرار داشت که شاهد از تزئینات کف آستین باشد. در دست راست یک انگشتر و در دست چپ دو انگشتر بزرگ دیده شد که نگین دست راست از سنگ سبز و در آن خانمی که در چوکی نشسته در یک دست آئینه و با دست دیگری موهای خود را آرایش میدهد حکاکی شده است. نگین های دست چپ یکی آن از طلا که در آن الهه آئینه حکاکی شده و در پهلوی آن به حروف یونانی آئینه کنده کاری شده است. طلائی که بحیث نگین بکار رفته باطلای خود انگشتر فرق دارد و ثابت کننده این است که نگین در خود منطقه ساخته نشده بلکه از جای دیگری آورده شده و در انگشتر جای داده شده است. نگین دومی عبارت از سنگ شفا نیست که شبیه پوست پهاز بوده و شاهد به اصطلاح لعل پهازی باشد بزرگ بوده و در وسط قرار دارد که در اطراف آن دوازده نگین کوچک به رنگهای سرخ، سبز و آبی جای داده شده است.

میتوان از آثار بدست آمده قبر نمره ۲ صفحه های مدور لب قات که اکثرآ دارای سه نگین فیروزه بوده و در فاصله بین این صفحه های مدور صفحه لب قات قوس مانند که در دو انجام آن نگین های فیروزه قلب نما قرار دارند که در لباس دوخته شده یاد آور شد همچنان صفحه دیگری که شاهد قالب گرفته شده باشد الهه بالداری را با اسوری

(فرشته عشق وزیبائی) که در طرف چپ آن قرار دارد ترسیم میگردد شاهد این الهه بالداری همان انا هیتا الهه حاصل خیزی باشد.

قبر نمره (۳) در بلند ترین قسمت معنی و وسط تپه به اندازه ۱۵۰ × ۲۵۰ ساقی متر شمالاً و جنوباً قرار دارد. قبر نسبت بلندی از سطح زمین از تأثیر رطوبت در آن مانده که زمینه تخریب را توسط موشها فراهم ساخته است در حین کاوش معلوم گردید که آثار نامرتب و قبر دارای سوراخهای می باشد. سوراخها قاعق دوزیم متروکاوش گردید که در اثر آن آثار طلائی که توسط دندانهای موشها به پارچه های کوچک بدون شکل تبدیل شده به مقدار زهد دست آمد از اسکلیت جز دو استخوان پاها، قسمت حوصله و کاسه سر چینی دیگری باقی نمانده است. از جمله آثار طلائی که باهید یاد آور شد طوق بزرگ طلائی است که دایروی بوده و یک قسمت آن باز است که قطر دو انجام بزرگتر نسبت به قطر وسط طوق می باشد همچنان دو صفحه طلائی که توسط چنگک بهم اتصال پیدا میکنند و در آنها بطور سمیتریک صحنه عساکر با نیزه و سپر مجسم گردیده است در عقب خود دارای حلقه های جهت دوخت می باشد که شاید در هالان دوخته شده و جهت بستن از آن استفاده میشده است انگشتری از هن قبر بدست آمد که کاملاً شبیه انگشتر قبر نمره (۱) بوده و اندازه آنها نیز یکی می باشد. آثار طلائی دگمه مانند گل مانند نگین دار و بدون نگین به تعداد زیاد بدست آمد که مربوط تزئینات لباس می باشد.

درین قبر علاوه از تزئینات طلائی سه ظرف سفالی نیز در قسمت بالای سراسکلیت گذاشته شده بود که عبارت از یکدانه کوزه بزرگ، یکدانه کوزه چپه و یکدانه گیلان پاه دار (قدح) می باشد. توجه را کوزه بزرگ به خود جلب مینماید زیرا یک طرف کاسه کوزه مدور و طرف دیگر آن مسطح می باشد که شاید جهت سهولت نقل دادن آب توسط حیوانات از آن استفاده میشده است طوری که طرف مسطح آن با بدن حیوان تماس داشته است.

قبر نمره (۴) به فاصله سه متر و شصت سانتی بطرف شرق قبر نمره (۱) بالای برج وسطی دیوار غربی قلعه به اندازه ۱ × ۳ متر شمالاً و جنوباً واقع گردیده عمق قبر از سطح تپه یک متر می باشد. طوری که از حفريات آن معلوم گردید تابوت در چرمی که رنگ سرخ شده و با تزئینات مدور طلائی مزین شده است پیچانیده شده و در قبر گذاشته شده است.

در زیر کاسه سر، کاسه طلائی رخ دار که در آن کلمه (سته مه) CTAMA به حروف یونانی کنده کاری شده است

قرار داشت که شاید نام خود شخص بوده باشد بطرف چپ آن آهوی کوچک طلائی باشا خهای بزرگ که در فاصله بین دو شاخ درخت طلائی کوچک که در شاخه هایش سروراید های کوچک آویزان شده گذاشته شده بود کمی بالا تر طرف راست اسکلیت د و صفحه طلائی استوانه شکل که در بین آنها نوکهای تیر آهنی قرار داشت پیدا گردید که شاهد از تزئینات تیر دانی بوده باشد. در گردن زنجیر حلقوی آویزان شده که در وسط زنجیر سنگی قرار داده شده است که دارای دو قشر یعنی سرخ و سفید میباشد قشر بالائی یعنی سرخ آن طوری کنده کاری شده که در آن سرشبه عساکر یونانی مجسم گردیده است. در قسمت پائینی دست راست کارد آهنی گذاشته شده که دسته و یکطرف غلاف آن طلائی بوده و توسط نگین های فیروزه مزین گردیده است. بطرف چپ نیز خنجر آهنی قرار داشت که دسته آن از طلا ساخته شده است. در کمر اسکلیت کمر بند طلائی پیدا گردید که دارای حلقه ها بوده و این حلقه ها توسط زنجیر بسته شده یعنی به هم وصل گردیده اند در بین حلقه ها مجسمه مردی که بالای حیوانی مانند شیر سوار است وجود دارد. در قسمت بچک پاها دو حلقه طلائی قرار داشت که در بین حلقه ها مجسمه مردی شبیه چینیائی که در بین گادی نشسته مجسم گردیده است.

تزئینات طلائی گل مانند مدور مربع و مستطیل شکل نیز در جمله آثار است که از قبر نمره (۶) به تعداد زیاد بدست آمده و در آنها سوراخهای جهت دوخت در لباس دیده میشود.

اثر دیگری که باید ذکر کرد چوکی آهنی قانکی است که قسمت نشستن در آن از چرم تهیه دیده شده و پایه ها از میله های آهنی درست شده است.

قبر نمره (۵) که شرقاً و غرباً به اندازه (۲۸۰ × ۲۳۰) سانتی متر در مقابل راهروی بزرگ شمالی قلعه قرار دارد که از نگاه آثار نسبت به دیگر قبور غریب میباشد. سراسکلیت بطرف غرب و پاها بطرف شرق قرار دارد تا بوت چوبی در بین چادر بزرگی پیچیده شده که آهن چادر با تزئینات نقرهئی برگ تانک مانند و صفحه های مدور تزئین شده است.

آثار طلائی این قبر عبارت از یکجوره گوشواره که دارای نگین های قلب مانند و مربع میباشد، گلوبند نگین دار که شاهد در لباس دوخته و هادر تار حمیل شده باشد، یک کره بارهک که در دست چپ و دو کره که در پاها قرار داشت. در این قبر مهره های سنگی به تعداد زیاد بدست آمد که بعضی از آنها دارای بندک و بعضی دارای کمر بند طلائی میباشد. اثینه پرو نزی که دارای پایه نقرهئی میباشد و همچنان دو ظرف نقرهئی از جمله آثار قابل ذکر این قبر میباشد.

قبر نمره (۶) که در قسمت اتصال دهلیز غربی با حال کوچک قلعه به اندازه (۲۵۰ × ۱۲۰) سانتی متر شرقاً و غرباً موقعیت دارد کشف گردید.

در قسمت مجسمه تاج طلائی سه برگه، در دستها و پاها کره های طلائی و همچنان تزئینات طلائی دوخته شده در لباس از قبیل دکمه ها مهره های گل مانند و غیره از جمله آثار بدست آمده این قبر میباشد. در روی اثینه پرو نزی که دارای نوشته های چینیائی و مدور میباشد نهاده شده است کمی بالاتر از آن مجسمه طلائی کوچک که در دستش انار و یاسیب را گرفته است پیدا گردید که میتوان انرا (اناهیتا) الهه زراعت و حاصلخیزی خواند.

در گردن مهره های طلائی حمیل شده و کمی پایتتر از آن در صفحه طلائی که در آن صحنه زن و مردی با لای حیوان تخیلی نشسته و در زیر پای حیوان غلامی در قدح شان شراب میریزد مجسم گردیده است که در روی دیگر آن حلقه های جهت دوخت وجود دارد. این دو صفحه توسط چنگک به هم وصل میشوند که شاید از این جهت بستن یا لان استفاده میشده است.

مجموع آثار شش قبر فوق الذکر از بیست و یک هزار و شش صد اثر تجاوز میکند که این آثار مربوط به کوشانیها بوده و در موزیم ملی کابل موجود است و محافظت میگردد. کشف قبور تحقیق و حفاریات یچچیک تپه راحتی همسازد و البته حفاریات یچچیک تپه و کشف قبرهای دیگر در طلا تپه به نوبه خود در معرفی کلتور درخشان و تمدن عالی مردمان افغانستان باستان کمک بسزای نموده و زوایای تاریخ کشور عزیز را روشن خواهد ساخت.

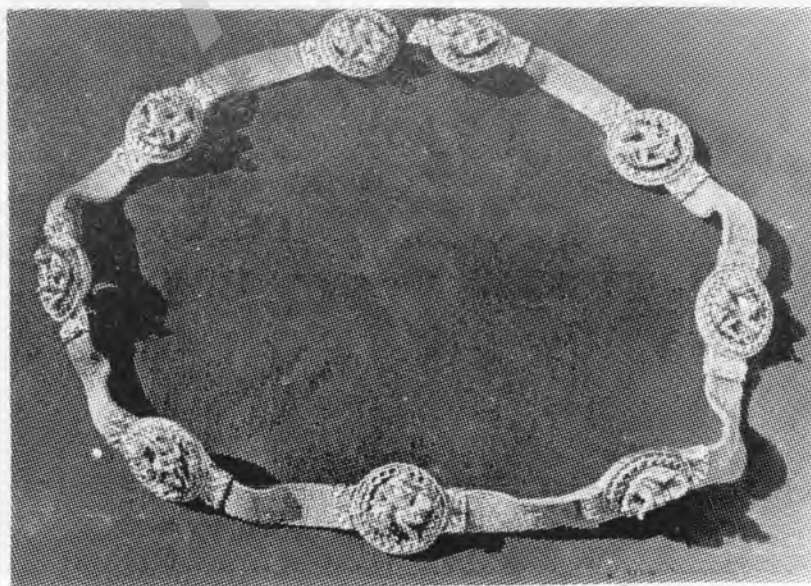
ماخذ:

- (۱) عثمان صدقی - شهرهای آریانا - ۱۳۵۴.
- (۲) - سریانی - کشا و رزان قدیم افغانستان مسکو ۱۹۷۷.
- (۳) - سریانی - حفاریات طلا تپه در شمال افغانستان (از نشرات اکادمی علوم شوروی) سال ۱۹۸۲.
- (۴) - سریانی - کشاورزان قدیم افغانستان مسکو ۱۹۷۷.
- (۵) - کروونیکو و - سریانی - باختر قدیم مسکو ۱۹۷۶ نتیجه حفاریات مشترک پنج ساله افغان و شوروی.

2801



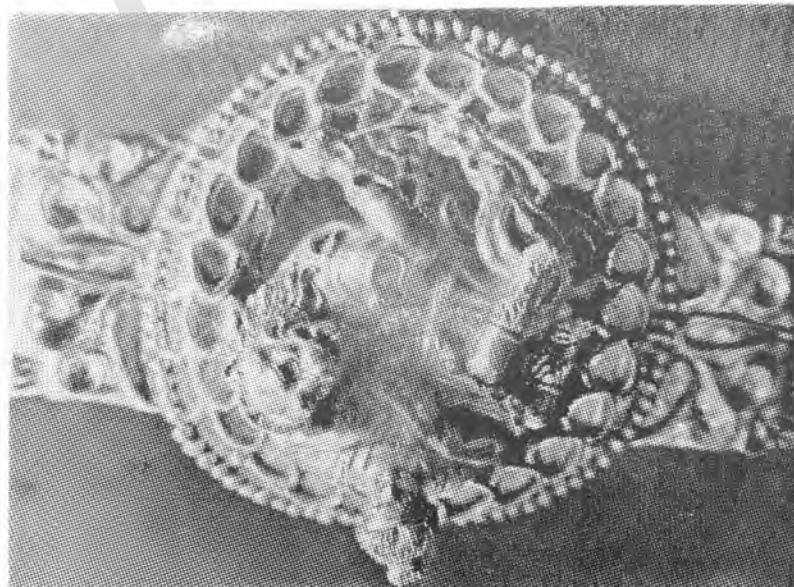
گوزن طلائی مکشوفه قبر نمره چارم طلا تپه .



کمر بند طلائی با تزئینات منقوش مکشوفه قبر نمره ع طلا تپه .



گردنبند طلائی دارای نگین از سنگ سرخ و سفید مسکشفه قهر نمبره چهارم طلا تپه .



گل کمر بنده متقوش طلائی مزین با گل و برگ که در وسط آن حیوانی (شاید شیر) بنظر میرسد ، مسکشفه قهر نمبر (۴) طلا تپه .

2398

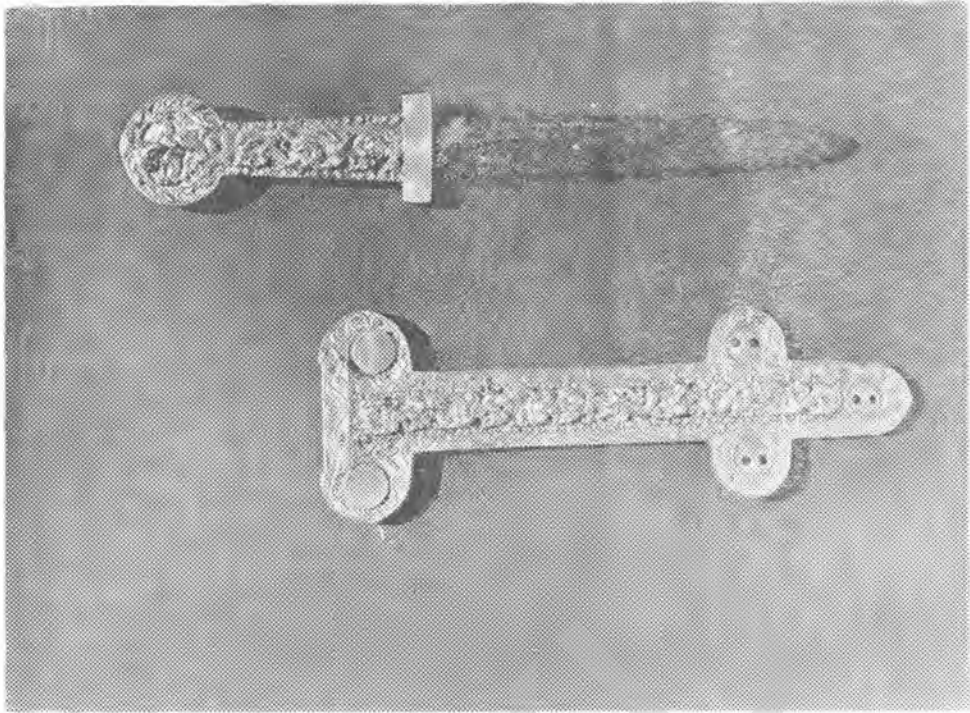


اثر تزئینی طلائی که بمنظور دکمه در پالان از آن استفاده بعمل می‌آید مکشوفه قبر نمره ششم - طلا تپه .



قاب طلائی، مکشوفه قبر نمره چارم طلا تپه .

2874

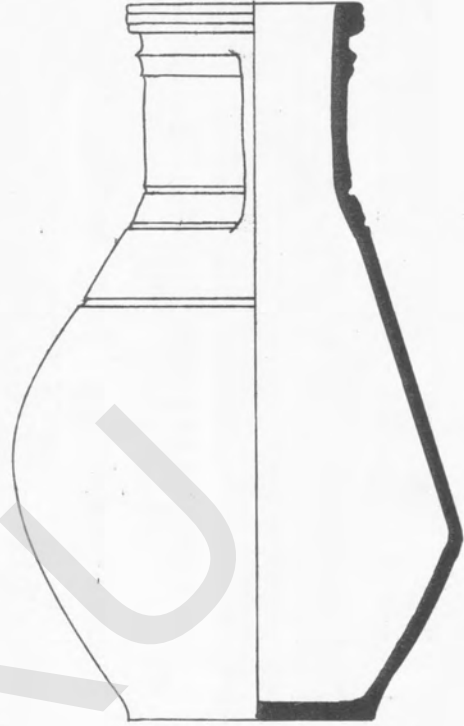
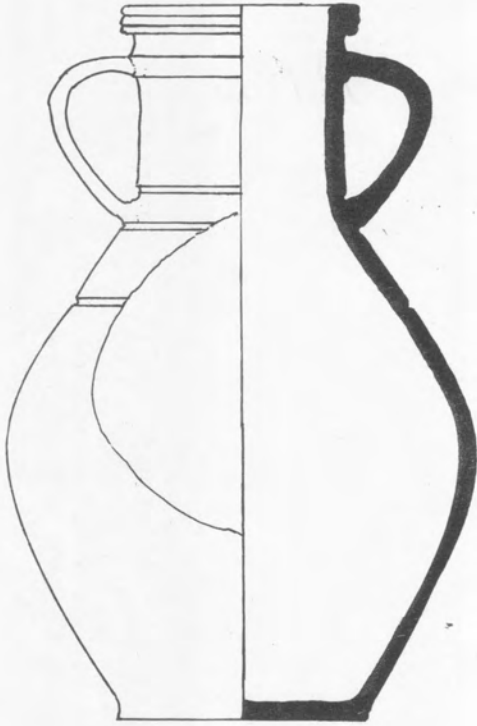


کارد فلزی دسته طلائی منقوش باغلاف طلائی نگین دار، مکشوقه تبر نمره
(۴) طلائی.



قسمت اخیر دسته طلائی و منقوش کارد که در بالا نشان داده شده است.





28 ab

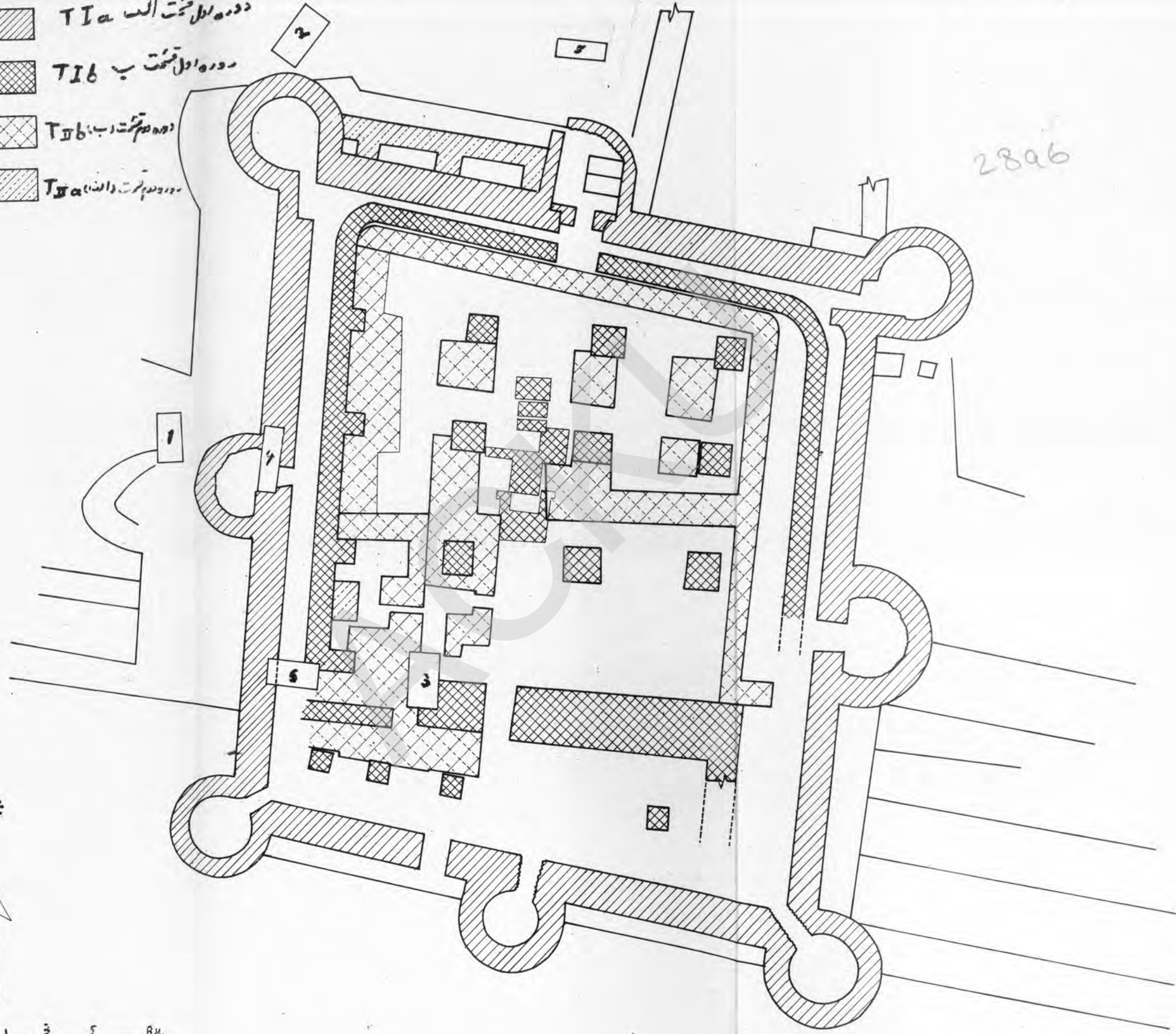


0 1 5 10 20 Cm.

پروفیل ظروف سفالی کشفه قبر نمبر ۳۰ طلائعہ

2896

-  دورہ اول تحت الف T I a
-  دورہ اول تحت ب T I b
-  دورہ دوم تحت ا ب T II a b
-  دورہ دوم تحت الف T II a



معرفی

و

تاریخچه مختصر مسجد جامع هرات

تهیه کننده: شکیب «سالک»

استوار است و اندر او ابهای روان است و مزکت جامع این شهر ابادان تر مزکت هاست. (۲)
همچنان در کتابی بنام اثار هرات چنین نگارش یافته است: «و میگویند که در از. مه قبل از بعثت با سعادت اسلام هم اینجا (مسجد جامع هرات) به ادیان مختلف معبد عامه بوده است.» (۳).

بهر صورت آنچه از نوشته های معاصرین دوره تیموریان برمی آید اینست که بانی اصلی این مسجد بشکل اساسی آن سلطان غیاث الدین محمد بن سام شنسبی است که آن را در سال (۵۸۰) ه. ش برای وعظ و مناظرات امام فخرالدین رازی به روی خرابه های سوخته مسجد چوبین گذشته بنا کرده چنانچه ما میل هر وی می نویسد: «فخر الدین رازی را سلطان غیاث الدین دوست داشت و او را به دارالخلافة به حیث سفیر و نامه پرفرستاد و برایش مسجدی در هرات اعمار نمود.» (۴) که به صورت قطع این همان مسجد جامع هرات است چنانچه در طبقات ناصری نیز این موضوع

افغانستان در طول تاریخ پر شکوه خود مهد و گذرگاه تمدن های بزرگی بوده آثار و ابنیه مجلل و با عظمت اکثر دوره های تاریخی نمایانگر هنر مندی، ذوق و قدرت خلاقیت فکر و عمل خلق های مبتکر این خطه باستانی، تاریخ پرافتخار ما را شکوه مند تر میسازد.

مسجد جامع هرات که نمایانگر اوج هنر و ارت معماری اسلامی است یکی از جمله مهم ترین و زیباترین مساجد است که در منطقه تا هنوز پا برجاست.

به اساس تحقیقی که به عمل آمده با نی اصلی مسجد معلوم نیست بهر صورت در جائی که فعلاً مسجد جامع هرات موقعیت دارد، در دوره های قبل از اسلام معبدی بوده (۱) و قراریکه از نوشته بعضی از کتب برمی آید در وقت نشر دین مبین اسلام در هرات همانندی بعد از آن این بنا به صورت مسجد در آمده است.

در حدود العالم که در حوالی (۳۷۲) ه. ق تحریر شده چنین آمده است: «هری شهر بزرگ و شهر ستان وی سخت

۱ - غوریان تألیف عتیق الله پژواک (۱۳۴۵) کابل ص ۲۰۸.

۲ - حدود العالم من المشرق الی المغرب طبع تهران ۱۳۱۴.

۳ - آثار هرات جلد اول صفحه ۴۷.

۴ - شرح حال و زندگی و مناظرات امام فخرالدین رازی ۱۴۴۳ تألیف سایل هر وی ص ۱۶۶ -

درج سهیا شد (۱).

به اساسی آنچه گفته آمدیم بنای این مسجد در سال ۵۷۹ یا ۵۸۰ هـ توسط سلطان غیاث الدین شروع شده چنانچه در یکی از رواقهای این مسجد اسم سلطان غیاث الدین به خط کوفی چگون نقر گردیده .

« السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مالك القاب الامم سولى ملوك العرب والعجم سلطان ارض الله حافظ بلاد الله معين خليفة الله غياث الدين والدين معز الاسلام والمسلمين نظام العالم ابو الفتح محمد بنى سام قسيم امير المومنين انار الله برهانه » . (۲)

و اما بناً بنوشته مؤلف (خلاصه اخبار) سلطان غیاث الدین قبل از آنکه بنای این مسجد را به اتمام برساند وفات نموده و پسرش سلطان محمد عمارت آن موضع متبرک را به انجام رسانید . (۳)

نظر به نوشته همین مؤلف این بنادر اثر حمله چنگیز تا حد زیادی ویران گردیده و ملک غیاث الدین کربت و بعد ک معز الدین حسین انرا ترمیم کرده اند .

در دوره تیموریان بار اول شاه رخ میرزا انرا مرمت نموده که نام اونیز در یکی از رواقهای مسجد حک شده است ولی ترمیم اساسی این مسجد در زمان سلطان حسین - باقر اوزر ناسدار او امیر علی شیر نوائی در سال ۹۵۳ هـ با ۹۵۴ هـ ق در وقتیکه رواقهای عمده مسجد بکلی شکست کرده بود شروع و به آن عمارات دیگری نیز اضافه گشت که قرار معلوم این ترمیم و تعمیر اضافی جدید از اصل عمارت زاهد تر بود . . . (۴)

در همین سال منبر جدیدی از مرمر سفید یک پارچه بجای منبر چوبین سابق آن تراشیده شده که سنگ آنرا از مناطق دور آورده و در هرات بساختن آن سعی بسیار بخرج رفت . مسجد جامع هرات را بصورت عموم یک بنای دوره تیموریان خوانده میتوانیم اگر چه اصل بنای آن توسط غوری ها صورت گرفته ولی بجز یک ایوان بزرگ و قسمت کمی از مسجد چیز دیگری از دوره غوری باقی نمانده است . شکل عمومی مسجد ، نوعیت و سبک تعمیر با تزئینات و

کاشی کاری های نفیس و نقاشی های هندسی و کلاسیک آن زیاد تر شکل هنر و آرت دوره تیموری هنر اسلامی را بصورت بارز و برجسته نشان میدهد . مخصوصاً در رواق های که از عهد تیموریان تا حال دست نخورده باقی مانده است مکتب هنری ایکه بهزاد را پرورش داد با تمام زیبایی های آن بصورت زنده تجسم یافته است .

سبک معموراتی و هندسی این مسجد با تزئینات آن تا آنجا که مربوط دوره غوری میشود شکل جداگانه نمی دارد .

تمام طاق هائی که در سمت غربی و جنوبی مسجد از این دوره باقی مانده نوک دار Pointed Arch است . و طاق های نوک دار اگر چه بعداً در دوره تیموری نیز کم و بیش بکار رفته ولی در افغانستان این نوع طاق از مختصات دوره غوری میباشد .

تزئینات و کتیبه های دوره غوری که تا حال با قیست به صورت سه بعدی و برجسته از اجر و گچ کار شده و این نوع تزئین در اکثر ابداات دوره غوری مانند دوابده قره چشمه و لسوالی اوبه و مسجد خواجہ محمد قاضی در هرات به چشم میخورد که علاقه بخصوص سلاطین آن دوره را به این نوع تزئین نشان میدهد . مخصوصاً رسم الخط کوفی که به شکل کتیبه در دو طرف ایوان شرقی و غربی باقی مانده و مزج نوشته با تزئین و گل برگ ها در آن بصورت استادانه می بکار رفته مورد توجه بخصوص سلطان غیاث الدین غوری بوده چه همین نوع رسم الخط را با کمی تغییر در ابداات دوره غوری در پشت ملاحظ نموده میتوانیم .

مسجد جامع هرات که در ناحیه قطب چاق شهر کهنه هرات موقعیت دارد و با مباحثات خود در حدود شانزده جریب زمین را اشغال نموده دارای ۶۰ گنبد ، یکصدوسی رواق و ۴۴۴ فیله پایه میباشد و طوریکه ذکر شد اصلاً یک آبدۀ دوره غوری است و لی تثبیت اینکۀ چه تعداد از این گنبد ها ، رواق ها و فیله پایه ها که ذکر آن در بالا شد مربوط دوره غوری میباشد ایجاب یک تحقیق و

۱- در طبعات ناصری تألیف قاضی مناج السراج که در سنه ۵۸۶ هـ ق نوشته شده و به تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلق پوهاننده پوهی که توسط انجمن تاریخ افغانستان در سال ۱۳۴۲ چاپ شده در جلد اول صفحه ۳۷۵ چنین آمده :
« سلطان غیاث الدین آن حلقه و زنجیر و خربزه را در پیش طاق مسجد جامع فیروز کوه بفرمود تا بها و یخندد و چون مسجد جامع را امیل خراب کرد آن کوس و حلقه و زنجیر را به شهر هرات فرستادند تا مسجد جامع هرات را بعد از آنچه بسوخته بود از آن وجوه تعمیر کردند . »
۲ - مجله آرمانا شماره ۲۵۸ حمل و ثور ۱۳۴۴ ص ۱۱۹ کتیبه باستانی جامع ملک غیاث الدین نگارش فکری سلجوقی .
۳ - خلاصه اخبار تألیف خوند میر با مقدمه و حواشی و تعلیقات استاد گوها اعتمادی ۱۳۴۵ - ص ۱۰ .
۴ - امیر علی شیر نوائی (فانی) تألیف محمد یعقوب واحدی جوزجانی انجمن تاریخ - ۱۳۴۶ - ص ۴۴ .

بررسی همیق را مینمایند چه قراریکه قبلاً تذکر رفت، این مسجد در دوره کورت ها و بعداً در دوره تیموری ترمیم شده و در بسیاری از این مرمت ها مخصوصاً ترمیم های دوره تیموری اکثر گنبد ها و طاق ها را تغییر شکل داده اند. و به همین اساس است که وقتی داخل مسجد میشویم در نگاه اول تصویری را که فضای مسجد ایجاد میکنند اینست که آنرا یک آبدۀ دوره تیموری بخوانیم.

سبک تعمیراتی دوره تیموری در بسیاری از رواقها و ایوان ها تبارز نموده که تزئین کاشی های منقش و رنگه این دوره شکل سه بعدی تزئین غوری را به مستوی انتقال داده است چه در دوره مذکور هنر نقاشی به اوج خود رسیده بود و اکثر کار های تعمیراتی نیز تحت نظر نقاشان انجام میشد و آنها که تجربه سابقه شان کار کردن بروی کاغذ بوده و در روی سطح فقط میتوانستند عین تجربیات خود را در عمارات نیز بکار برند و از آن استفاده کنند و به همین مناسبت است که بعد سوم تزئین در دوره تیموری تقریباً بکلی از بین رفته در مسجد جامع هرات مربوط دوره تیموری بجز از بعضی مقرنس (۱) کاری هایی که صورت گرفته بقیه تزئینات همه به شکل دو بعدی میباشد مانند نقاشی، کاشی کاری و غیره.

در هر صورت این نقش ها و کاشی کاری ها برخلاف نوشته (۱) - س سلیمان شروانی که گفته « قدرت هنرمندی برای اینکه تصور هنری را با طرح های سه بعدی صورت ببخشد دیگر وجود نداشته و این عدم توفیق حتماً علامه زوال هنر معماری است » (۲) به صورت عموم با تعمیر فوق دارد و هنر معماری در دوره تیموری نه تنها روبه زوال نرفته بلکه آنرا اوج هنر معماری اسلامی افغانستان نیز خوانده میتوانیم.

کتیبه ها و نقش های زیبای دوره تیموری این مسجد به فرمایش امیر علی شیر نوایی وزیر نظر « خواجه میرک » معروف صورت گرفته است (۳) بناً به گفته استاد

علی احمد نعیمی « سید میرک یا خواجه میرک » معلم رهنمای کمال الدین بهزاد استاد استادان عصر افغانی شرق بوده و تریبیه استاد بهزاد به دست او صورت گرفته است (۴) با آنچه گفته آمدیم این بنا را یک اثر بارزش دوره غوری و تیموری خوانده میتوانیم و آنرا با مساجد نظیر مسجد شاه اصفهان مسجد عالی قاپو، مسجد گوهرشاد - مشهد مسجد بی بی خانم سمرقند مقایسه نموده میتوانیم. مسجد جامع هرات بعد از دوره تیموری در سال ۱۰۴۵ ه ق در دوره سلطنت شاه اسماعیل صفوی خراب شده که در سال ۱۲۵۳ ه ق به امر وزیر یار محمد درانی ترمیم گردید. بعداً یکبار در اوایل سلطنت امیر عبدالرحمن و بار دیگر در سال ۱۳۳۵ ه ق به امر امیر حبیب الله ترمیماتی در آن صورت گرفته است.

در سال های ۱۳۴۰ الی ۱۳۴۳ ه ش مرمت این مسجد توسط حاجی اسماعیل بنا که از مهندسين مشهور و بنام وقت خود در هرات بود انجام شده است. (۵)

قرار معلوم در سال های بعد از ۱۳۴۳ نیز جریان ترمیم این مسجد ادامه داشت و کوشش به عمل آمده که کاشیهای آن تا حد امکان به شکل اصلی و با همان رنگ و نقوش ساخته شود که تا حدی درین امر موفق هم بوده اند. و در همین سال ها دومین باره و یک ایوان در آن اضافه شده در سال های ۱۳۵۴-۱۳۵۵ به ادامه همین ترمیم بصورت خود سرانه خشت های مربع شکل پخته صحن مسجد که از دوره تیموری تا حال به همان شکل باقی مانده بود جدا کردند تا به عوض آن سنگ مرمر فرش شود.

اگر چه در همان وقت هیئت رسمی وزارت اطلاعات و کلتور که بغرض مطالعه و احیای مجدد شهر باستانی هرات به انوال مسافرت نموده بود در وقت بازدید از این مسجد چنین نظر دادند که خشت های اصلی صحن مسجد به شکل خودش باقی مانده تا اهمیت تاریخی مسجد و

۱- مقرنس - قرناس - قرنيس - قرنيز - که کرنیز دری معمول کابل است. و عبارت از خشت های است که بالای بام در اخیر دیوار نصب میگردد.

(مقرنس - استا لا کیت) گل فشنک - سایبان - عبارت از نوعی تزئین است که معمولاً در عمارات اسلامی قسمت خالیگاه بین گنبد و کنج دیوار را با آن مزین میساختند. (برای معلومات بیشتر به مجله هنر و مردم شماره ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ منتشره ایران مراجعه شود.)

۲- معماری دوره غوری مسجد جامع هرات نوشته (۱- س سلیمان شروانی) ترجمه پوهاند میر حسین شاه مجله آریانا شماره پنجم - میزان - عقرب ۱۳۴۹ ص ۷۵.

۳- ابدات هرات تألیف سرور گویا اعتمادی نشرات انجمن جامی ۱۳۴۳ - ص ۳۶.

۴- خطاطان و نقاشان هرات، تألیف استاد علی احمد نعیمی - ۱۳۵۳ - ص ۶۰.

۵- ابدات نفیسه هرات، تألیف سرور گویا اعتمادی - ۱۳۴۳ - ص ۳۰.

شکل اصلی آن محفوظ با شد که از یک طرف هماهنگی رنگ حیاط مسجد از بین نرود و از جانب دیگر سنگ مرمر که در آفتاب بسیار گرم میشود باعث اذیت نماز گذاران نشود با آنهم واضح نشد که به کدام ملحوظ این نظریه مورد قبول واقع نگردید و سنگ های مرمر همچنان نصب شد.

مأخذ :-

- ۱- خطاطان و نقاشان هرات، تألیف استاد علی احمد نعیمی - ۱۳۵۳ - طبع مطبعه دولتی هرات.
 - ۲- ابدات نفیسه هرات - تألیف سرور گويا اعتمادی - ۱۳۴۳ - نشرات انجمن جامی کابل.
 - ۳- فصلی از خلاصه اخبار تألیف خوند سیر با مقدمه، حواشی و تعلیقات استاد سرور گويا اعتمادی ۱۳۴۳ - مطبعه دولتی.
 - ۴- غوریان تألیف عتیق الله پژواک - ۱۳۴۵ - نشره انجمن تاریخ، مطبعه معارف.
 - ۵- شرح حال و مناظرات امام فخرالدین رازی تألیف مایل هروی مطبعه کابل.
 - ۶- امیر علی شیر نوائی (فانی) تألیف محمد یعقوب واحدی جوزجانی - ۱۳۴۶ - انجمن تاریخ.
 - ۷- حدود العالم من المشرق الی المغرب ۱۳۱۴ - طبع تهران.
 - ۸- کتاب آثار هرات - مطبعه دولتی.
 - ۹- تاریخ معماری اسلامی نوت درسی پوهنځی انجیوری (انگلیسی).
 - ۱۰- ایران تألیف عزیز حاتمی چاپ موسسه اطلاعات - ۱۹۶۳ - (انگلیسی).
 - ۱۱- مجله ارهانا شماره - ۲۵۸ - ۱۳۴۴ - ص ۱۱۹.
 - ۱۲- مجله آریانا شماره ۵ - ۴ - ۱۳۴۹ - ص ۷۵.
- تذکره: نقشه مسجد جامع توسط گروه مهندسين و انجیوران پوهنځی انجیوری اندازه گیری و توسط نگارنده ترسیم شده است. عکس هائیکه در این مختصر از آن استفاده به عمل آمده توسط استاد محترم محمد رفیع سمیع زی عکاسی شده است.



3291



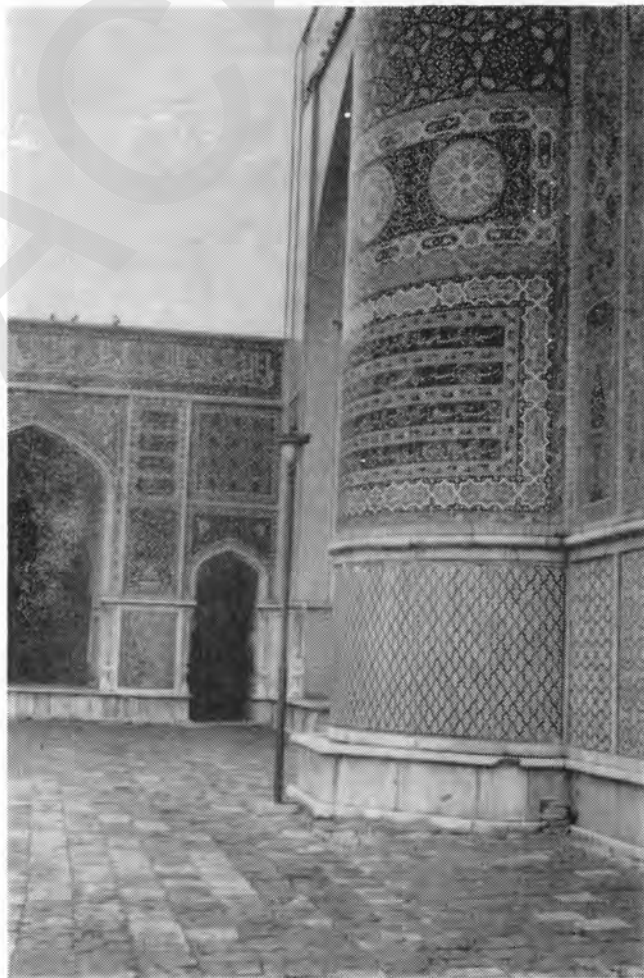
نمای شمالی مسجد جامع هرات



نمای غربی یکی از دروازه های فرعی درآمد سمت شرق



نمای شرقی مسجد جامع هرات .

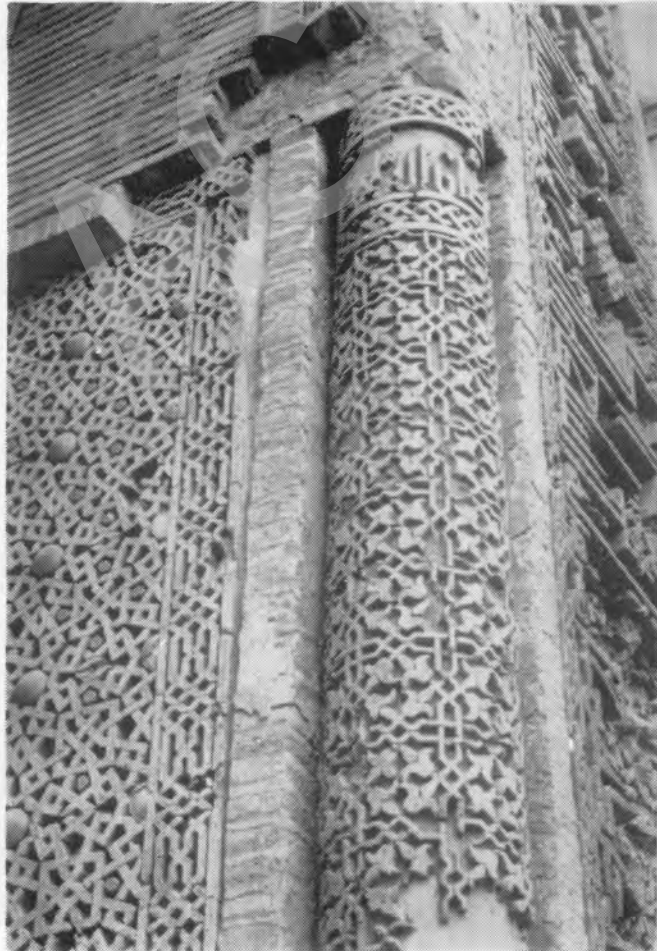


جزئیات یکی از قسمت‌های نمای غربی ایوان بزرگ

3298

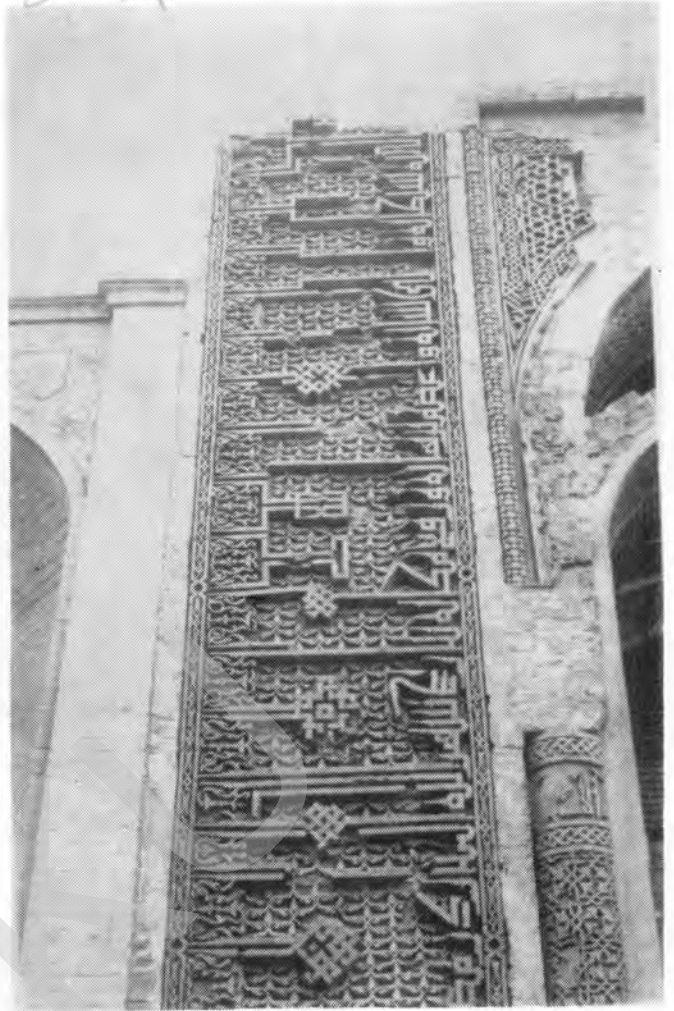


قسمت بالا ئی ایوان غوری مسجد جامع هرات .



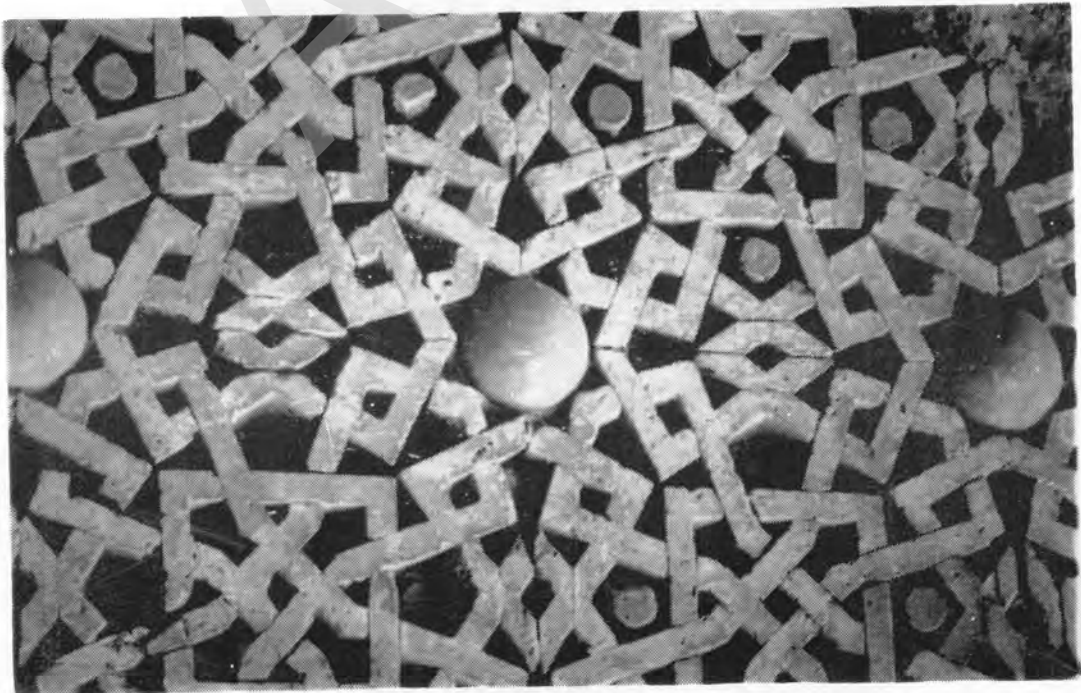
جزئیات ایوان غوری مسجد جامع هرات

3294



یکی از شماره‌های جدید ایوان غربی

یک قسمت از ایوان غوری مسجد جامع هرات



(دیتایل) یک قسمت از ایوان غوری مسجد جامع هرات

نویسنده : او کرو و گلیکوف
مترجم : ع . م . (اقبال)
SOCIAL SCIENCES
USSR ACADEMY OF SCIENCES
Vol, 10, NO. 1—1979
P. 242—245

تحقیقات هیات

باستانشناسی افغان و شوروی

تثبیت می‌کند که بشر لا اقل (۳۰۰۰) سال قبل درین جاها زندگی داشته است .
بین ولسوالی‌های اندخوی و خلم سریانیدی (V. Sarianidi) از ماسکو که در عصر برونز تخصص دارد چهار قصبه را کشف کرده که در زمان های قدیم تمرکز نفوس بیشتری را دارا بوده است این کشفیات نشان می‌دهد که در هزاره دوم درین مناطق مردمان زراعت پیشه زندگی داشتند . باشندگان این قصبات ظروف گلی ساخته و قصباتی با ساعبد و برج‌ها و دیوارهای بلند از خشت خام می‌ساختند وسیعترین حفاریات در شرق آنچه صورت گرفته است . در اینجا یک قلعه چهارکنج از زیر یک تپه ریگی بدست آمده است که دیوارهای دفاعی آن سه متر ارتفاع داشته و برج‌های قلعه شش متر قطر دارند . در صحن قلعه آبادی‌هایی از سنگ و گل به وجود لچسپی اعمار گردیده است . تابه‌خانه‌ها و آشخانه‌ها بادود روهایکه ازین دیوارها بیرون می‌شود از مشخصات عمده معماری این قلعه بشمار می‌رود .
در نیمه اخیر هزاره دوم قبل از میلاد این آبادی هامتروک شده و خرابه‌های آن به قبرستان تبدیل شده است در قبور ظروف گلی ای یافت شده که در بعضی از آنها تا حال بقایای مواد غذایی باقی مانده است .

در سال ۱۹۶۹ هیات مشترک تحقیقات باستانشناسی بکمک انستیتوت باستانشناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی و پدیدریت عمومی باستانشناسی و حفظ ابدات تاریخی اطلاعات و کلتور افغانستان تشکیل گردید . هدف از تشکیل این تیم تحقیقاتی آن بود تا یک اتلس باستانشناسی در زمینه آثار تاریخی مناطق شمال افغانستان تهیه دارند . بمنظور برآورده ساختن این مأمول برای انداختن یک سروی باستانی در دشت‌ها و اراضی دست‌ناخورده آن حوزه باستانشناسی ضروری بود . لازم بود در نقاط مختلفه که به اعصار مختلف تعلق می‌گرفت حفاریات صورت گیرد تا فهمیده شود که چه وقت و چه مردمی در آنجا درخت اقامت گسترده و تاچه وقت دوام کرده است .
محققان شوروی این تیم شامل باستان‌شناسان ماسکو عشق‌آباد، دوشنبه و تاشکند میباشند . تحقیقات باستانشناسی این تیم مشترک از سال ۱۹۶۹ آغاز یافت ذهلاً بصورت اختصار نتایج تحقیقات ارائه می‌گردد . از کناره‌ریگزار - هایکه به جوار دریای آمواتداد دارد (۱) وینوگرادوف (A. Vinogradov) از ماسکو که در قسمت عصر سنگ قدیم تخصص دارد چندین کمپ را با آثار سنگی دوره های سنگ قدیم، سنگ میانه یا تراش سنگ و دوره سنگ جدید را کشف کرده است . این کشفیات حقیقتی را

در میان قبر انسانها اسلحه و قوچ نیز دفن گردیده بود ازین یکی ازین قبرها اسکلیت یک قوچ، یک ظرف گلی و استخوان قبرغه یک قوچ دیگر یافت شده است ظروف گلی ظاهراً بطور وسیله برای گذاشتن غذای قربانی برای مرده گذاشته شده باشد چنانکه در مراسم مرده مروج بوده است. ازین بخش کشفیات (دشلی ۳) دو ساختمان باستانی کشف شده که یکی آن مستطیل شکل (۸۴ × ۸۸ متر) بوده و در وسط آن یک حویلی بزرگ قرار دارد. بزرگی عمارت تعداد اتاق ها و دهلیزها بیانگر آن است که ممکن یک قصر بوده باشد. یک دیوار بزرگ و یک مخزن آب از بقایای دیگر این قصر باستانی میباشد. مخزن آب مذکور تقریباً سه متر عمق و ده متر عرض داشته ساختمان دومی بصورت دایروی بوده و دارای نه برج بلند که توسط راه روها با هم وصل شده اند میباشد.

این ساختمان دارای اتاق های زیاد بوده و دیواری دارد که بیشتر از (۵۰۰) متر طول داشته و بصورت مربع آباد گردیده است در مقابل دیوار یک جر عمیق قرار دارد. عمارت مرکزی دایروی بوده و دارای ساختمان های محراب گلی برای آتشخانه ها میباشد. این آتشخانه ها ممکن آتشکده یا معابد آئین آتشپرستی بوده باشند. این دو ساختمان باستانی مراکز اداری و مذهبی یک حوزه وسیع که مردمان پیشه ور و زارع در آن بود و باش داشتند بوده و مربوط به عصر برنز باشد.

سروی هائیکه در نزدیک شهر شیرغان صورت گرفته نشان می دهد که منطقه در اواخر هزاره دوم و یا اوایل هزاره اول قبل از میلاد تحت نفوذ قبایل جدیدی قرار گرفته است. وجه مشخصه فرهنگی قبایله نو استعمال رنگ در ظروف سفالی میباشد. آنها ظروف گلی را با رنگ های سرخ و سیاه و به اشکال گوناگون یا غیر معین هفت سی تزئین می کردند. از حفريات طلا تپه دیوار ضخیم گلی بیرون آمده که محل مسکون باستانی را بالای تپه مصنوعی احاطه کرده است اگر چه محلات مسکون دیگر که دارای نقاشی های مشابه به طلا تپه می باشند در ترکمنستان شوروی و ولایت خراسان ایران نیز کشف شده است اما این اولین مرتبه است که یک محل مسکون محاط به ساختمان های عظیم دفاعی و خصوصیات نقاشی رنگ بر روی سفالی کشف گردیده است. همچنان بقایای جالب از دوره های بعدی یافت شده است. این حقیقت تثبیت شده که با کتورها (باختر) که در قسمت شمالی افغانستان قرار داشت در اواسط هزاره اول قبل از میلاد تحت تسلط هخامنشی های فارس

قرار داشته و به شاهان فارسی خراج می داد داریوش سوم آخرین شاه هخامنشی در (۳۳۱) قبل از میلاد توسط اسکندر کبیر شکست خورده و لشکر یونان و مقدونی بالای باختر تسلط حاصل کرد. بسیاری محلات مسکون معابد و آبادی هائیکه بشکل قلعه های بسزرگ ساخته شده و از آنچه تا دولت آباد امتداد دارد همزمان هخامنشی های فارس میباشد.

بعضی ساختمان ها و معماری باختر و سهند می های عصر هخامنشی ازین کاوش ها تشخیص شده است.

شواهد باستان شناسی که از قلعه های دایروی تپه های (کتک تپه) و اکبر تپه معبد (دشلی ۳) که از هم خیلی دور واقع اند بدست آمده نشان می دهد که ساختمان قلعه های دایروی و بلند از دیر زمان در باختر رواج داشته است. همچنان قلعه های دایروی در یکی از قصبه های هخامنشی که بنام (التین دلار) که نزدیک قریه فرخ آباد در قصبه اشلی تپه نزدیک شهرغان کشف شده چنین بر می آید که این جاها تا قرن چهار و پنج قبل از میلاد مورد استقاده قرار داشت.

قبل از حفريات هیات مشترک باستانی افغانستان و شوروی آبادات دوره هخامنشی ها در افغانستان شناخته و یا مشخص نشده بود.

امروز باستان شناسان ساختمان های خیلی جالبی را مطالعه کرده اند از جمله دو قصر بطور مفصل حفريات شده است. در تپه ای که در بین دشت ها این دو قصر را پوشانیده بود بنام (التین ۱۰) یاد شده است. یکی از قصر ها بصورت مستطیل بوده ستون های به امتداد دیوارها دارد و توسط حریق ویران شده است.

نا گفته نباید گذاشت که این قلعه هنگام حملات یونانی ها بر باختر سوختانده شده است. قلعه دوم بصورت مربع شکل ساخته شده و دارای (۲۷) اتاق بوده که توسط دالان طویلی با هم وصل شده اند.

کشفیات جالب دیگری عبارت از کشف آتشکده التین دلیار است که توسط باستان شناس تاشکندی بنام (حکیموف) صورت گرفته است. معبد که به صورت مستطیل اعمار شده دارای چندین آتشکده میباشد. یکی از این آتشکده ها بسیار بزرگ بوده و دارای دیوار های گلی میباشد که در یکی از اتاق های دور دست قرار دارد. افسانه های زردشت موسس مزدائیزم را که در قرن هفت و هشتم قبل از میلاد زندگی داشت به با کتوریا ارتباط می دهد همچنان هیچ آتشکده مربوط این دوره در افغانستان قبلاً یافت نشده بود.

تحقیقات باستانشناسی به کشفیات تی که در یکی از
قصبات مربوط به دوره یونانی و باختر و کوشانی ها صورت
گرفته توجه و دقت قابل وصفی مبذول می دارد. این
قصبه که در هفتاد کیلومتری شمال غرب بلخ (با کتر
بزرگترین شهر باکترها) موقعیت دارد مربوط قرون
سهالی پنجم قبل از میلاد و قرن اول میلادی میباشد.

باستانشناسان این شهر را از لحاظ نزدیکی به قریه
دلبرجین بنام شهر دلبرجان یاد کرده اند. دیوارهای
باستانی و وسط این شهر، باستانشناسان را بر آن می دارد
تا فکر کنند که این شهر متعلق به دوره یونانی و باختر میباشد.

ممکن هم در عصر (اهو کراتیدس) شاه یونانی و باختری
که توسط استرابو و بوتالمی (پتلیموس) جغرافیا دانان
یونان قدیم درباره اش تذکراتی رفته ساخته شده باشد.

علاوتاً حفاریات بعدی مصادف با مدارک بیشتری برای
تقویه نظریه فوق بدسترس باستانشناسان گذاشته است.

یک معبدی که دارای فرسکهای که در آن (دیوز کری) رب
الغوغ دو گانه یونانی تمثیل یافته در دلبرجین کشف گردیده
است. این معبد پسانها در قرن اول میلادی دوباره آباد

و به معبد سلطنتی کوشانی تبدیل شد یک معبد دیگر نیز در
زمان شاه اول کوشانی ممکن برای پرستش الهه ای بنام
اناهیتا آباد شده بود، کشف شده است. همچنان یک معبد
بودائی و ساختمان ها و نقشهای مغلق خدا یان مختلفه
محللی و اشخاص برجسته همان عصر که روی دیوارها
منقوش است یافت شده است.

از کاوشهای دیگر که در قسمت مدخل این شهر باستانی
صورت گرفته در معبد نظا می، مجسمه قهرمان جنگ و
خدای یونانی بنام معراکلس بدست آمده است. دیوارهای

دفاعی شهر بیش از هشت و نیم متر ارتفاع دارد.
اما دیوارهای دفاعی ارگ که در وسط شهر قرار دارد
حتی از دیوارهای دفاعی شهر بلند تر میباشد. قدیم ترین
این دیوارها در زمان هخامنشیها آباد شده است. دیوار
اول دفاعی شهرستانها در عهد ایوکراتیدس شاه یونانی
و باختری در قرن دوم قبل از میلاد آباد شده است.

قسمت هائیکه خراب شده بود تکرار در زمان شاهان
کوشانی که بعد از یونانی و باختری ها به قدرت رسیدند
ترمیم شده و هم طول و عرض آن زیاد و برجهای نوبالای آن
ساخته شده است. آخرین ترمیمات در دوره شاهان اخیر
کوشانی صورت گرفته، در حالیکه بعد از فتوحات
ساسانیها در قرن سوم قبل از میلاد این شهر بشکل یک
غیر مسکون درآمد.

مهمترین کشفیات هیأت باستانشناسان
افغان و شوروی در دلبرجین عبارت از یک لوحه مرمرین است
که در آن بقایای یک کتیبه باستانی عصر کوشکا شاه
معروف کوشانی به زبان باختری به مشاهده می رسد.
این کتیبه بی نظیر را می توان با کتیبه سرخ
کوئل که کشف آن علما را قادر ساخت که برای اولین
بار به زبان کتبی باختریان نظر اندازند مقایسه کرد.

نقاشی هائیکه از حفاریات بدست آمده بیانگر آن است
که در اینجا یک سبک محلی نقاشی وجود داشته است. از تنوع
و تغییر و تبدیل اشکال خدا یان در نقاشیها چنین بر
می آید که در زمانهای مختلف فرمانروایان مختلف
دینهای نوسوی را در این شهر انتشار
داده اند. مجسمه های خورد و بزرگی که در خلال حفاریات
از این شهر بدست آمده نشان می دهد که این شهر باستانی
از فرهنگ شگوفانی برخوردار بوده است.

درباره تجارت لاجورد

درباره سوم پیش از میلاد

نویسنده: ماوریز یوتوزی (Mourizio Tosi)

مترجم: داود کاویان

گوناگون فرهنگ مادی مراکز بدوی مسکونی این ساحه بسیار بزرگ بدست آمده نتیجه در گورگونی های ژرف و شدید می باشد، که همه ماهیت و مرشدت تجارتی ندارند. بنا برین زمانیکه مراکز تولید در مناطق شنا سا بی گردید، نقاط گونا گونی که تولیدات معینی از آن ها بدست می آمد به پیمانۀ وسیعی همانند رشته های عصبی باهم ارتباط گرفتند، و این ها معلومات بغیادی را در باره مناطق قابل زیستی که دچار تغییرات اقتصادی و فرهنگی شده اند، فراهم می کنند (شکل ۱) تولید عمده ئی که برای این نوع تحقیق مورد استفاده قرار می گیرد لاجورد یا سیلکات طبیعی است که دارای رنگ روشن آبی میباشد و یکجا و بارگه های طلا درر گهای نازک پایداریت (Pyrite) و یا بصورت قشری بروی کوارتز (Quartz) و یاچا لسید و نی (Chalcedony) یافت میشود. ارزش ویژه لاجورد برای پژوهش های باستانشناسی درین امر نهفته است که در واقع این سفال درسر تا سر جهان باستان ارزش برجسته بی داشت و به پیمانۀ های محدود در دسترس قرار می گرفت. قبل از کشف و استخراج منابع غنی لاجورد در چین، کوبا و برازیل، لاجورد عمدتاً از ساحات غربی همالیا (در شمال از ناحیه بین دریاچه بایکال و پامیر هادر آسیای میانه شوروی و در جنوب از اطراف بدخشان و افغانستان) بدست میاید.

افزایش پژوهش های اخیر باستانشناسی در شرق ایران معلومات تازه ئی بیار آورده که نگرش تازه را برمساله راه های تجارتی بین سرزمین های سند تا بین النهرین در هزاره سوم پیش از میلاد ایجاد می کند. این سر زمین پهناور که از بین النهرین تا وادی سند امتداد یافته است، در آن روزگار دارای نفوس انبوه بود که کاروان های تجارتی در آن رفت و آمد داشت. مردمان در نواحی تحت آبیاری متمرکز بود. موقعیت و وضع اهلکولوژیک و قدرت نموورشد، آن مناطق را برای رشد اقتصادی جهت صورتبندی و تشکل عملی شهری گری ممکن ساخته بود.

جلاگه های پست جنوب ترکمنستان در امتداد دلتای تجین (۱) بخش میانی دلتای هلمند (۲) نشیبی های جنوب کوه های البرز (۳)، جلاگه گرگان، منطقه کاشان و روستائی تحت آبیاری جنوب کرمان، در هزاره سوم پیش از میلاد بصورت متراکم و فشرده بی مسکونی بودند، که متعاقباً سهم فعالی در آمد و رفت شبکه های به هم فشرده راه های بازرگانی که بین النهرین را با ایالات شمال غرب هند وصل می کرد، جریان می یافت. بر مبنای این زمینه، بازسازی این راه های بازرگانی اهمیت قاطع دارد زیرا این راهها بخودی خود متروک نشده اند. در واقع بسیاری رابط ها بی که از مراحل

استثنائی که اندوخته بودند، سجرای عمده لاجورد را در دست داشتند و در اثر توجه آن ها بود که جریان تجارت توسعه و انکشاف یافت. این نقطه سرآغاز کار ما برای بازنگری و بازسازی این جریان خواهد بود.

لاجورد نخستین بار در شمال بین النهرین در دوره بعدی عبید (Ubaid) و اگر دقیق تر گفته شود در (Gawra XIII) (در حدود ۳۵۰۰ پیش از میلاد) پدیدار شده است. این دوره زمانی بود که سراسر زندگی اقتصادی جامعه با سرعتی تند به پیش می رفت که با بمیان آمدن ساختمان های بزرگ و رشد همه جانبه مشخص میگردد (۱۰).

افزایش دایمی استعمال لاجورد در دوره های بعدی به چشم میخورد (Gawra XII-XI)، که دنیا له آن تا (Gawra X) نیز ادامه می یابد قبر (۱۰۹) این دوره را ازین نقطه نظر مورد توجه قرار میدهم: ازین قبر، در جمله اشیای دیگر ۵۰۰ عدد مهره لاجورد همراه با یک تعداد زیاد مهره های سنگ های قیمتی دیگر پدید آمده است. تمام این مواد باید اشیای وارداتی بوده باشند. (۱۱) ثروت و تجارتی این چنین پر رونق که در شمال بین النهرین به چشم میخورد در مناطق جنوبی وجود ندارد هیچ پارچه لاجورد پیش از دوره (Eanna III Uruk IV) از مراکز نزدیک به دلتای دو دریا بدست نیامده است. به عقیده هرمن درین دوره است که شمال بین النهرین کنترل تمام تجارت لاجورد را با ایران و شاید به طور عمده انحصار آن را تا زمان (Uruk) بعدی (در حدود ۳۲۰۰ پیش از میلاد) در دست دارد.

به شواهد چنین بر میآید که نظر به شیاهت دقیق و صریح سفال (Gauira XIII) با سفال (Gyan Vc) و سفال (Sialk III 4-5) و (Hissar I B 12) فرضیه بی وجود تماس های متعدد با ساحات موازی ایران، بیشتر تقویت گردد. باید علاوه نمایم که تا چند سال قبل این سه ساحه معاومات ما را در باره فلات در ختم هزاره چهارم پیش از میلاد، کامل می ساخت هرمن ازین تشابه و تطابق فرهنگی برای بازسازی واحیای مسیری که مراکز لاجورد را در برسی گرفت استفاده نمود. این مسیر تا کوتل های قابل عبور زاگروس پیش می رود و تا وادی های فراخ لرستان (Gyan) امتداد می یابد، منتها لیه شمال شرقی آن بطرف ناحیه کاشان (Siyalk) در امتداد نیشیبی های جنوبی البرز بسوی دامغان (Hissar) تا کوه های کوپت داغ ادامه می یابد این مسیر گسترده راه لاجورد همان است که در قرون وسطی آن را بشکل «جاده خراسان بزرگ»

نخستین سروی کلی این مساله، چغد سال قبل در پایان نامه دکتوری چو رچینا هرمن که به تجارت لاجورد از قدیم ترین روزگار تا دوره سیلوسی اختصاص داده شده بود، انجام گردید. نویسنده بعد ازین تیزس مقاله فشرده بی نوشت که به مراحل قدیم تر این تجارت اختصاص داده شده بود. عین دوره بی که مقاله حاضر نیز به بحث در باره آن می پردازد (۶). دانشمند مذکور خود را صرفاً به منابع کتبی و دانستنی های باستانشناسی در تالیف خود محدود نمیسازد. در سال ۱۹۰۶ وی شخصاً سروی را در مناطق کوهستانی که معادن لاجورد آن تا هنوز عملاً مورد استفاده می باشد، انجام داد.

هدف اساسی مطالعات ساحوی وی به تعریف درست تر، مناطق استخراجی که اساساً دره های باریکی در ناحیه کران و منجان به ویژه، معادن لاجورد دره ۷ شکل در یای کوچکچه (۷) در ارتفاع سلسله کوه های بین (۱۵۰۰) الی (۵۰۰) متر از سطح بحر را در برمی گیرد. هرمن از نظریه دفاع می کند که در جهان علم هواخواهان و پیروان فراوان دارد و آن اینکه بدخششان یگانه منبع تدارک و تهیه لاجورد زمان باستان بوده است (۸). فرضیه های دیگری نیز وجود دارد که به منابع و رگه های کم اهمیت تر و از نظر کیفی فقیرتر توجه میکنند. این (منابع) نمی توانستند تا تئوری در تهیه لاجورد به پیمانهای این چنین وسیع در جنوب غرب آسیا برای تقریباً ۲۰۰۰ سال داشته باشند. ازین رو بدخششان یگانه منبع ممکن برای این منرال باقی می ماند. و ما نباید حتی بدون آزمایش های دقیق و مکرر سنگ شناسی در اظهار این ادعا متردد باشیم.

هرمن در جریان سروی خود هیچ مدرک باستانشناسی که دلالت بر تماس و برخورد احتمالی مستقیم بین بدخششان و مدنیت بدوی شهری گری ایران و بین النهرین کند بدست نیاورده، آزمایش های سنگ شناسی آشکارا نشان داد که لاجورد مورد استفاده جهان سومری و ماورای آن از بدخششان وارد می گردید. کشف گنجینه بی حاوی جام های نقره بی و طلاهی از قتل در ولایت بغلان در امتداد حاشیه غربی بدخششان، نخستین مدرک بود که از سرزمین افغانی بدست آمد و وجود بر تماس هایی را در هزاره سوم پیش از میلاد با مدنیت پیشرفته تر غربی (بین النهرین) واضح ساخت (۹).

مطالعات هرمن هم چنان در مورد نوسانات گوناگون تجارت لاجورد در مارکیت های بین النهرین روشنی انداخته است با استناد بر کشفیات تازه تر باستانشناسی درین باره بموقع نخواهد بود تا فشرده بی از نتیجه گیری وی درین جا تقدیم شود. شهرهای سومر با نفوس انبوه و ثروت

یا بخش ایرانی راه ابریشم می‌یابیم. نظر به هرمن به یقین یکی از نظرات محتمل است ولی ماهنوز به شرح این مسأله قادر نیستیم که بگوییم مسیر فوق الذکر یکا نه و هاحتی مسیر عمده بوده باشد در واقع باید منتظر باشیم تا کشفیات هر مستواتر تازه چه امکانات و اثرنا تیف های دیگرا در باره این جاده شمالی عرضه میدارد.

در ختم (Gawra X) در شمال بین النهرین هنوز بازار های دادوستد لاجورد بر گزار بود اما روابط اشیا ی سفالی آن با Gyan ، III 6-7 و Siyalk و Hissar Ic بسیار اندک و ناچیز بنظر می رسد نشانه هایی از لاجورد در دوره های (Gawra V, VIII) مشاهده میگردد تا اینکه در دوره (Gawra A VIII c) بکلی غایب میشود. کنترل بر لاجورد به شهرهای بزرگ و غنی جنوب بین النهرین که در این زمان تقریباً به کمال شکل شهر- یگری رسیده بودند تعلق می گیرد. تغییرات در کنترل تجارت لاجورد سوازی با جریانات عمومی تاریخی است که در ثبات شهرهای جنوبی در نخستین مرحله دوره (Uruk) تجلی می کند. دوره (Uruk IV) دوره قطعی و بسیار سریع توسعه شهری می باشد که در آن برای نخستین بار تورید لاجورد به پیمان زهاد صورت میگردد.

درین جا باید جهت بررسی توسعه بعدی تجارت لاجورد مسأله بی‌روشن نموده بخاطر بسپاریم.

در همین زمانست که تمام اشیا حتی ساده ترین مهره گویند نیز برای از ضای ذوق و تقاضای محلی مانند جا های دیگر در خود بین النهرین ساخته میشود زیرا در بدخشان و نواحی نزدیک اطراف آن کارگاه هایی نظیر آن چه در جوامع شهری وجود داشت موجود نبود بنا بر آن لاجورد بشکل ناثر اشیده صادر می شد یا حد اکثر بزحمت قسمت های اضافی یعنی عناصر مخلوط بالا جورد از آن بهره‌مندی شد. در آغاز لاجورد یک تولید صا در اتی بود، از آن رو قبل از مقبولیت آن در مارکیت های خارجی سنت محلی وجود نداشت که بتواند همراه با صدور لاجورد به خارج سلیقه و مدل های محلی را که مورد پیروی و تقلید قرار گیرد نیز صادر نماید.

با بمیان آمدن تجارت بین المللی، لاجورد یکی از کالا های بسیار گران بها و به مثابه پول نقد تلقی میشد. ازین رو چون بهای لاجورد در خود منبع آن تقریباً هیچ و در مارکیت ها بسیار گران بود بدون شک سود سرشاری بهار میاورد که تفاوت هنگفت حمل و نقل پر مخاطره آن در فاصله بی‌چنین طولانی و هزینه های فرعی و اتفاقی که در اثر مداخله واسطه ها و دلالان شهر های ایران به آن تحمیل میشد نیز جبران میگردد. چنین برسیاید که

عمدتاً سه عامل در مبادله تجارتنی قدیم لاجورد وجود داشته است بدخشان (برگز تو لید) شهر های ایران (بمنا به دلال ها، واسطه ها و بازرهای کوچک فر و ش) و بالاخره شهرهای جنوبی بین النهرین و عیلام (که مارکیت های بزرگ این متاع را تشکیل میدادند) و مارکیت های اخیر بنوبه خود نقش دلال و واسطه را برای خریداران غربی ترمانند سوریه و مخصوصاً مصر بازی میکردند در دوره جمادت نصر (۳۱۰۰-۲۸۰۰ پیش از میلاد) است که شکل سیستماتیک تجارت لاجورد بصورت معین و قطعی در جنوب بین النهرین به میان می آید و تجارت آن حتی تا مصر گسترش می یابد. در مصر در دوره امرت (Amrat) ۱۳ است که لاجورد برای نخستین بار ظاهر میگردد.

سوزمین ارته ARATTA:

حالا توسعه تجارت لاجورد را از زاویه بین النهرین دنبال می کنیم از روی تقاضای و به افزایشی که برای لاجورد در مارکیت بین النهرین وجود داشت و طبیعت پاهان ناپذیر معادن بدخشان، موجودیت فزاینده و همیشگی لاجورد در هزاره سوم پیش از میلاد، قابل درک است. چنانچه هرمن در اول تذکر داده است، در دودمان سلطنتی قدیم «I» لاجورد تقریباً بکلی غایب است و فقط بصورت تدریجی و اندک اندک در شروع دوره دودمان سلطنتی قدیم II است پدیدار می شود، و در دودمان سلطنتی قدیم III به حد اعظمی تقاضا برای آن میرسد و تا شروع هزاره دوم قبل از میلاد در همین سطح متعالی باقی می ماند (۱۴). آشکار است که فقدان و کمبود ناگهانی ولی موقتی این محصول نباید گناه مارکیت بین النهرین بوده باشد زیرا که تقاضای همیشگی و دائمی برای لاجورد در آن مارکیت ها موجود بود و نه گناه مرکز تولید این سنگ. زیرا در آن مناطق استخراج این منرال بلا وقفه و بلا مانع به پیش میرفت، بلکه بیشتر این نارسایی ها مربوط شهر های واسطه فلات میشد. که این امر نمایانگر اهمیت اساسی شهر های مذکور می باشد این مطلب به طور مستقیم در افسانه مشهور امرکارو ارته (Enmerkar and the Lord of Aratta) افاده میشود. این افسانه (۲۰) سال قبل به وسیله (S.N. Kraner) ترجمه و نشر گردید (۱۵). قهرمان اصلی این افسانه لاجورد است، این افسانه کشمکش سیاست مدارانه بین امرکارو شاه اوروک و حکمران ناسنا س ارته (Aratta) را که سرزمین نامعلومی که جایی در خاور درساورای کوهستان ها واقع بوده شرح میدهد. محل و موقعیتی که در افسانه از آن ذکر رفته مطابق کشفیات باستانشناسی باید مربوط قشر دودمان سلطنتی قدیم I باشد. طی نسل ها، اوروک

لاجورد و احجار مورد ضرورت دیگر برای اعمار معا بد را بدست آورده نمی توانست بنا بر آن این مسأله برای حیات اجتماعی شهر و قدرت سیاسی پادشاه که حیثیتش به خطر مواجه گردیده بود، مهم بود.

انمر کار می داد که اگر چه ارته صاحب ذخایر لاجورد است اما گندم و غله تولید نمیکنند، لذا جهت پیش نهاد تبادل اموال پیکی بنام او از طرف خواهر خود الهه اینانا (Inanna) که بعیث خدای نگهدارنده و محافظ در ارته نیز پرستش میشد بدانجا می فرستد اما شاه ارته این پیشنهاد را باخشم و غضب رد میکند و پیک رادوباره به اوروک باز می فرستد. بنظر می رسد که قحطی ارته را در وضع دشواری قرار میدهد و شاه اوروک میخواهد با حرکتی دلیرانه حرف خود را که در اثر گرسنگی اهالی دستپاچه شده گیر بیاورد از انمر کار بعد از تصادمات خشونت آمیز بار غله بی به ارته می فرستد سداخله الهه اینانا و سقوط کامل شاه ارته، معضله را به نفع شاه اوروک حل میکند. در پهلوی نثر عالی و در نتیجه آن مشکلی که در ترجمه متن وجود دارد، حالت و وضعی که درین افسانه تشریح گردیده واقعا بیانگر یک بحران اقتصادیست که در نتیجه تحریم تجارت که بوسیله حاکم ارته اعمال میشود بوجود آمده است. تناقض مختصری که در افسانه موجود است مازاد مورد شناسایی و تعیین هویت ارته گنج میسازد البته در پهلوی آن عناصری در افسانه وجود دارد که ما را در تعیین هویت ارته یاری می کند.

درین جا سوالی مطرح میشود چگونگی ممکن است در هزاره سوم قبل المیلاد شهر باشکوه و بزرگی که دارای سعادت بوده و با پیشه ورانی که قادر بودند سنگها را تراش نمایند، در ناحیه ای انکشاف و توسعه پیدا کند که غله در آن جا تولید نشود؟ در مرحله ابتدائی پر و سه توسعه شهریگری، شهرها در تماس مستقیم با ساحاتی که در آن ها غله تولید میشود بوجود آمدند. این حقیقت که فقدان غله در مقطع خاصی از تاریخ ارته وجود داشته است، مطلقا ضرورتا به معنی فقدان دائمی و همیشگی آن نمیباشد. شاید خشکسالی و ناباریدن باران موجب خشک شدن رودخانه بی گردیده که موجودیت آن ناگزیر برای زراعت وسیع غله حتما باید فکر شود و مردم برای بدست آوردن غذا از حرکت می شوند این شاید عاملیست به نفع نقشه انمر کار یعنی که قحطی در کشور رقیبش موقعیتی را برای درهم شکستن استقلال اقتصادی و انزوای ارباب گمنام ارته در اختیار وی قرار می دهد.

در سال ۱۹۶۸ سریانیدی (V. I. Sarianidi) بر مبنای کشفیاتی که بوسیله گروههای مختلف باستان شناسان شوروی

در ترکمنستان جنوبی تقریبا مستقل از کار هرمن انجام گرفته بود ضمن مقاله کوتاهی دهد گاهای بسیار جالبی را ارائه نمود (۱۶). به عقیده وی می توان ارته (Aratta) را بدخشان کنونی و یا نواحی پیرامون آن دانست، زیرا طوری که در افسانه مذکور شده بخاطر موقعیت کوهستانی این سرزمین انکشاف شهری در آن وجود نداشته است. وجود نقاط میان و واسط نظریه تجارت نیم راهی را که میتوانست لاجورد را به فاصله های چنین طولانی، ولو به آهستگی بفرستد، تقویت می کند. دوجاده وجود داشت که لاجورد از طریق آنها به بین النهرین فرستاده میشد راه شمالی که مورد قبول هرمن نیز هست، با قطع دره بارهک دریای پنجشیر و عبور از کوتل های کوه پابا بر درهای کندوز، که آنهم در شمال هریرود (تجین در سرزمین شوروی) به درهای اموی می ریزد، فرود میآید. مراکز متعدد شهرهای بدوی درین ناحیه ظهور میکنند و در نتیجه دوم هزاره سوم توسعه می یابند، این مراکز به آسانی می توانند نقش واسط را به حمل و نقل لاجورد در ماورای کوپت داغ در امتداد «جاده خراسان بزرگ» و سارکیت های عیلام و بین النهرین ایفا نمایند.

جاده دیگر، یا جاده جنوبی، شاید از طریق سیستم رودخانه های هلمند و سند جریان می یافت زیرا به وادی هلمند و وادی سند که از شمال از طریق رود کابل، به آسانی دسترسی میسر بود. این کثرت راه های آبی قابل کشتیرانی داخلی، سریانیدی را به تفسیر مطلبی دیگر و امیدوار آن اینکه یکپارده یگر کشمکش بین ارته و اوروک در می گیرد. درین مورد نیز سکنه ارته، به سبب قحطی تحریک و خشمگین شده به دشمنی پادشاه بر می خیزند.

مش (Mash Mash) که این مداخله نمود به ایشان وعده کمک میدهد که با سخنان آتشین لافزانه ادعای کند که می تواند قرات را عبور کند و تمام شهرهای بین النهرین را فتح کند و با کشتی های پر به ارته باز گردد. شاید فرضیه سریانیدی درباره دریا نوردی مخاطره آمیز با کشتی در فاصله این چنین طولانی قابل تأمل باشد، زیرا ما در باره فهم جغرافیایی سازندگان این قصبه مطمئن نیستیم و نیز شاید فاصله کرونولوژیک قابل سلاطه بی بین دوشرح و دو ترجمه افسانه موجود بوده باشد بهر حال یقین داریم تا حدودی که فعلا درک و دانش ما اجازه می دهد، زمان افسانه انمر کار و ارباب ارته را در حدود اواخر دودمان سلطنتی قدیم (۱) (در حدود ۲۶۰۰ پیش از میلاد) تعیین کرده می توانیم ارته بی که به بحر راه داشت و ملتی «واسط» و «دلال» بود در قرون بعدی به سادگی می توانست با ارته متن افسانه اشتباه شود.

شهرها و فرهنگ های آریانا در هزاره سوم پیش از میلاد:

بگذارید خلاصه کوتاهی از جغرافیای فرهنگی فلات را در هزاره سوم قبل المیلاد در پرتو تازه ترین کشفیات ترسیم کنیم.

دوره جدیدت نصر در بین النهرین شواهد گویایی در باره چگونگی رشد و پیشرفت انقلاب مدنی دارد که بوسیله (V. G. Childe) تشریح شده است (۱۷). مادرین دوره عمارات و ساختمان های بزرگ و مجلل آزارب مندان و پیشه وران و صنعتگران دایماً شاغل راسی بینیم در این دوره است که تمرکز ارزش اضافی ایجاد خط ونوعی سیستم وزن و اندازه گیری بهمیان می آید. تا چند سال قبل چنین بنظر می رسید که این شاید یک پدیده منفرد و مجزای منطقوی باشد، یعنی شهرهای جنوبی بین النهرین جدا از مناطق دیگر آسیای جنوب غربی مستقلانه بدان مراحل گام گذاشته باشد. موجودیت تبادلات گسترده تجارتنی حتی در دوره حلف (Halaf) و موجودیت سفال العبید Al, Ubaid در سوریه تا ساحل شرقی عربستان سعودی، نظریه انکشاف منفردانه شهر-یگری در بین النهرین را قاطعانه رد می کند سفال تیپیک جدیدت نصر (۱۸) یعنی ظروف سفالی Biconical با گردن استوانه یی و Marked carination که با طرح های هندسی Polychrome تزئین شده اند و در این اواخر از شبه جزیره عمان (۱۹) و در کناره دیگر خلیج فارس از تپه یحیی ۲۰۰ کیلومتری جنوب کرمان از قشر دوره IV c (۲۰) بدست آمده است. ما سیکوشیم به اثبات این مساله بپردازیم که رشد اقتصادی شهرهای بین النهرین در ختم هزاره چهارم پیش از میلاد بصورت منفرد و مجرد نمی توانست به وجود آید این پدیده ضرورتاً باید در ارتباط با مناطقی ظهور میکرد که با آنها تماس مستقیم وجود داشت. بین بین النهرین و این مناطق، شباهت محیط طبیعی، یکسانی اسکانات و توانایی ظرفیت رشد و ترقی وجود داشت. دره های باریک با کوههای تند و شامخ جلگه های نیمه خشک و بیابان های بزرگ بی حاصل راه های آبی نسبتاً مهم مانده اند، تجین و ترکک بخصوص در بخش های شرقی فلات، و نیز چند دریای کوچک که برای اسکان دایمی بسنده بودند وجود داشت.

موازی با بین النهرین در شروع هزاره سوم ساحاتی که در آن ها توسعه مدنیت و شهر یگری می توانست رشد کند عمدتاً عبارت بودند از وادی کاشان نشیبی IV 6-7 IV Sialk III های جنوب البرز Hissar Ic-II, Iurang Tepe ترکمنستان Namazgah III ، وادی های هلمند (مندیک III-IV

و شهر سوخته II-I) و وادی سرغون (یحیی، IV c-V) وادی های میانی بین این مناطق کمتر آبادان و مسکونی بوده است.

بخاطر اسکانات بسیار محدود زراعتی این ساحات کمابیش نقش مناطق مانع را در برابر مراکز شهری هم-جوار ایفا می کردند. (۲۱) از شباهت های فراوانی که بین فرهنگ مادی این مراکز وجود دارد چنین برمی آید که تبادلات تجارتنی و تماس های دایمی و گسترده یی بین شان موجود بوده است. بر اساس بررسی های جغرافیائی و درجات تکامل فرهنگ مادی، پنج اهالت فرهنگی ذیل را تمیز داده می توانیم:

جنوب ترکمنستان که ساکنین آن در ساحه ۲۰۰ کیلومتر مربع پراکنده بودند. در آغاز هزاره سوم قبل از میلاد عمدتاً در دلتای تجین تمرکز داشتند (۲۲).

جلگه های گرگان و داسغان که در اثر حاصل خیزی و باروری موجب اسکان و بود باش گردیده بودند حصار نمونه و شاهد بسیار خوب این دوره می باشد (۲۳).

وادی درهای هلمند یعنی بخصوص نقطه تلاقی آن با ارغنداب، که در ساحه مسکونی مندیک در دلتای آن واقع گردیده بود بر سینه ای اسکانات فراوانی که در این منطقه یعنی (سیستان) وجود داشت و انکشاف جدی دیموگرافیک در حال توسعه بوده است که ما تمرکز آن را به خصوص در شهر سوخته ملاحظه می کنیم این شهر در ۲۵۰ پیش از میلاد ساحه یی درحدود ۲۴ هکتار را احتوا می کرد (۲۴).

واحه بزرگ و وسیع کاشان که از طرف غرب به عیلام از طرف شرق به کرمان می آنچامید. غنا و توانگری Siyalk بازتاب کلی موقعیت مرکزی آن می باشد (۲۵). در وادی های تنگ جنوب کرمان، که کاوش های اخیر (یحیی) حاکی از آن است فعالیت های عمده اقتصادی عمدتاً در زمینه های اتی متمرکز بود: کشاورزی، مالداری و تربیه حیوانات، و حمل و نقل و استفاد از منرال های قیمتی (۲۶).

درین مرحله از هزاره سوم پیش از میلاد، شبه جزیره عمان، وادی های بلوچستان در امر «واسط گری» و ادلای رفت و آمد کاروان ها بین اهالات فرهنگی فوق الذکر شرکت نداشتند چرا بلیم فارس لا ینحل می ماند، کاوش های اخیر در مالهان تپه موجودیت اسکان و بود باش وسیعی را در شمال غرب مرودشت نشان میدهد (۲۷).

اهالات فوق الذکر از جهات متنوع یکی با دیگری ارتباط داشتند محیط و سطح فرهنگشان همین چیز بود و کذا تجارت نیز به تسریع پروسه تکاملی که قبلاً به وجود آمده

بود کمک میکرد. علی الرغم شباهت نزدیکی و هما نندی محیط جغرافیائی آنها، هیچ وحدت و همسانی ویژه فرهنگی بین ترکمنستان جنوبی و جلگه گرگان بنظر نمی خورد. اگرچه اشکال سفالی و تزئینات منقوش آن Hissar I و فرهنگک Namazgah III Geoksjar عناصر مشترک را با یکدیگر نشان می دهند، ولی با آنهم از بسیاری جهات و زمینه ها باهم تفاوت های فراوان دارند و از هم دوراند (۳۰).

در حالی که سفال Geoksjar به عقب به سنت های محلی که آنهم دنباله فرهنگ بدوی کشاورزی Dzejtun ۶۰۰۰-۴۴۰۰ پیش از میلاد بود که «حصار» را با اغلب مراکز غربی، وادی تهران وصل نمود رجعت میکرد در نیمه اول هزاره چهارم پیش از میلاد و احتمالاً با انواع سیالک 7-4 III Siyalk یکجا شده است.

فلات مرکزی بخودی خود یک ایالت فرهنگی می باشد که از کسپین تا خلیج فارس امتداد یافته است، در حالی که فرهنگ Geoksjar با نیروی حیاتی عجیبی مستقیماً بطرف جنوب گسترش یافته بود (۳۱).

ما موفق به یافتن سفال تیپیک آن تزئینات هندسی متناوب با زمینه Bichrone در دوره سوم در مگدیگ، در نزدیکی گندهار و در باستانی ترین منطقه مسکونی و آبادانی که تا کنون در سیستان پیدا شده (شهر سوخته I) گردیدیم.

سفال تیپ Geoksjar و تمام عناصر گوناگون و متنوع فرهنگ مادی بفرنج تر و غنی تر دوره های Damb-Sadat II-III (۳۲) به یکبارگی و دفعتاً ظاهر میشوند که این عناصر از وادی کویته و از کندهار تا کوتل بولان نیز به آسانی بدست آمده می تواند. معلومات بسیار تازه بی از کشفیات یحیی در طبقه دوره های V B و IV C در دست است که حاکی از وجود پارچه های سفال Geoksjar در آن جاسی باشد و بسیار محتمل است از راه سیستان به آنجا انتقال یافته باشد (۳۳).

این کشفیات به ویژه ازین لحاظ جالب است که می تواند با الواح قدیم تر و دارای اهمیت بیشتر بدوی عیلامی مهره های استوانه ای و بعضی پارچه های ظروف Biconic تیپ جمدهت نصر که از طبقات بسیار زیرین و ابتدائی عین دوره بدست آمده اند، گره بخورد و پیوند داده شود. باید بخاطر داشته باشیم که درین دوره (یحیی) نقش عمده و برجسته بی را در تجارت سنگک (مغزور احجار کریمه و بخصوص لاچورد است. مترجم) بازی میکرد. و از اینجا بود که سنگک صابون یا تلک بدست می آمد در واقع لاچورد یگانگی نبود که جهت فروش به بین النهرین فرستاده میشد در است ها و فهرست های بعدی تولیدات و کالا

های سهم، که در دوره بین خانوادگی سلطنتی (Agade و Larsa) تهیه شده سانه تنها لاچورد Ukmu را می بینیم بلکه بعضی نام های تازه نیز بنظر می خورد مانند عقیق Gug gi-sin-e که این ماده از افغانستان می آید سنگک صابون تلک (U - سنگ) از کرمان و Shumash که در سیستان فراوان بود تعداد زیاد اشیای بی مصرف و ضایع شده این ماده از شهر سوخته (II-I) بدست آمده است. (۳۴)

معلومات باستان شناسی باشک و تردهد آشکاری می سازد که درین دوره راه عمده و اصلی جهت حمل و نقل لاچورد همان راه شمالی بوده که هرمن پیشنهاد کرده است. تمامیت و تکامل محسوس سه ایالت شرقی ترکمنستان، هلند و قسما کرمان بصورت قطع انعکاس دهنده یک جریان نیرومند تبادلات دوجانبه می باشد در بین این مناطق، وادی هلند از برکت موقعیت میانه آن (یعنی یک وسیله طبیعی دخول و تقرب به افغانستان و ایران) و بخاطر واقع بودن آن در مرکز یک مدنیت بدوی شهر نشینی که بخودی خود نمایانگر وجود یک مارکیت خرید و فروش می باشد «قیما» باید وظیفه کلید را انجام میداده است. نشانه مشخص موجودیت روابط و تماسات بین سیستان و مناطق وساحات غربی در دوره شهر سوخته از روی سه عدد مهره استوانه ای شکل که از آن جا بدست آمده معلوم میگردد. (شکل ۲) این مهره ها تیپ های جمدهت نصر را بیاد می آورند خصوصیات آن ها هاد آورا این مطلب است که این مهره ها در ایران ساخته شده است و می تواند با مهره های استوانه ای شکل ساخته شده از سنگک صابون که طی یک سروری مقدساتی از سطح اراضی بدست آمده مرتبط باشند (۳۵) به هر صورت در حالی که گره و پیوند شهر سوخته I با بین النهرین محدود به سه مهره مشکوک می باشد، در موجودیت این روابط نظر به سفال، نوحه های تیپیک شوش Susa cb و مجموعه های بزرگتر مهره ها مستندتر می باشد. قابل یادآوریست که می توان نیم شهر سوخته را فقط بصورت غیر مستقیم با بین النهرین ارتباط دهیم البته دوره (۱) این محل آشکارا یک پدیده بدوی شهر هکری می باشد که از ترکمنستان جنوبی منشأ گرفته است.

چنین برمی آید که از جمله دوجاده شمالی و جنوبی که در ختم هزاره چهارم و شروع هزاره سوم قبل از میلاد از بدخشان آغاز می یافتند، فقط جاده جنوبی فعال بوده است. لاچورد که از دوره های (II-I) حصار بدست آمده بسیار نادر و کمیاب است، در حالی که لاچورد بدست آمده سیالک (III, IV) می توانست غیر مستقیم یا بهتر بگوئیم واسطی باشد بطرف کرمان. چون جاده شمالی تا

ترکمنستان ادامه میافتد قرار گواهی، تحلیل‌ات سنگ شناسی که بر پارچه های بدست آمده از مناطق مسکونی و قبرستان های دلتای تجین صورت گرفته است (۳۶) این تولید در مارکیت ترکمنستان جنوبی موجود بوده است که از بخش اندکی ازان مختصراً برای مصرف داخلی استفاده میگردید و قسمت بیشتر آن از طریق کناره های هلمند به سیستان فرستاده میشد و ازانجا در استداد حاشیه جنوبی دشت لوت به کرمان می رسید. درین نقطه دوراه کوهستانی از طرف شمال از طریق سیالک و در جنوب جاده بی همواره به طرف سیرجان و فارس کشیده شد. و هر دو جاده به عیلام ختم میگردید ما مدارک کافی از شوش داریم که می رساند اکثر محموله ها با مسوئیت به مقصد می رسیدند (۳۷). دو امکان جهت نقل این تولید از طریق بحر موجود است، یعنی از دهانه خلیج از تنگه عمان. طوری که ما دیدیم این فرضیه بر مبنای کشف سفال تپه بیک جمدهت نصر از قدیم ترین قبور و مساکنی که در اطراف هیللی (Hilli) در عمان حفاری شده اند استوار است. همچنان چنین می نماید که حمل و نقل بحری که بعداً مورد استفا ده بوده با گسترش و توسعه اور (Ur) مرتبط باشد، بیشتر به طرف بحر سفلی تا بطرف اوروک (۳۸).

علامه ها و الواح بدوی عیلامی:

گسترش و انتشار الواح و علامات ساده بدوی عیلامی در سرتاسر فلات با وضوح بیشتر نمایانگر نوعی رابطه بین ایالات مختلف داخل فلات می باشد. عیلام قدرتمند تر بود دولت پیش از هخامنشی بود و تائیرات و نفوذ آن حتی در زمان تشکیل آن نیز باید در سرتاسر فلات موجود بوده باشد. مد نیت جنوب بین النهرین با اوروک (III و IV) آغاز می یابد و این منطقه بعداً پیشرفته ترین منطقه جهان میگردد. عیلام واسطه انتقال این جنبش ناگهانی فرهنگی و طرح ها و نمونه های آن به تمام فلات بوده است. در جریان تاریخ عیلام بیشتر به بین النهرین تمایل داشته و پیوسته با خصوصیات یک دولت قدرال ظاهر گشته است، ولی هیچ گاه وارث این تمایل بین النهرین که میخواست یک دولت جهانی بشکل امپریالیستی آن باشد، نبوده است شاید بخاطر اینکه موقعیت شهر های سورری را نداشته است. از ختم هزاره سوم شوش تسلط بی چون و چرا بدست آورد و این مساله به (V. G. Childe) اجازه داد بگوید که دولت عیلام حتی قبل از تشکیل قطعی آن تمایلات نیرومند توسعه طلبانه داشت و میخواست کنترل راه های تجارتی را که از فلات عبور میکرد در دست داشته باشد (۳۹).

چنین بنظر می رسد که فرضیه وی به خصوص با کشف ساحه مسکونی جدیدی با الواح و سفال بدوی

عیلامی تیپ Siyalk IV Susa cb (ع) بیشتر تائید گردد.

ایسن شهر جدید نسبت به منطقه مسکونی بدوی (Siyalk III 6-7) بسیار بزرگ تر و با عظمت تر می باشد که منطقه اخیرالذکر ظاهراً تخریب گردیده بوده است. کشف کتیبه های به زبان عیلامی قدیم در جزیره لیان (پوشهر) این فرضیه را بیشتر متقاعد کننده ساخت که در حدود ختم هزاره چهارم، عیلام بخشی از تجارت بین النهرین را زهر اداره و کنترل خود داشته است (۴۱). بین سال های (۱۹۷۰ و ۱۹۷۱) ده لوحه از تپه یحیی (IV C) بدست آمد که بدون شک عیلامی بدوی بوده با زهم بدون تردید در خود محل ساخته شده اند (شکل ۳) تعداد زیاد نمونه هایی که هنوز کنده کاری نشده بودند یکجا با دیگر الواح بدست آمد (۴۲). عیلام آن ها نیز عین (Susa cb) اند، در حالیکه سفال و سواذ اساسی دیگر فرهنگ ما دی که یکجا با آن ها قرار داشتند، با آن ها می باشد که از شوش بدست آمده یک چیز نمی باشند، در کنار عناصر سنت های محلی، عناصر متداخله دیگر از فارس، سیستان و کاشان نیز شامل می باشد، تا آن جا که بطور مسلم از تیپ بین النهرین می باشد. بدون تردید مسلم پنداشتن این نکته در این نظریه که اسپراتوری بدوی عیلامی در دوره جمدهت نصر در ختم هزاره چهارم چنین وضع بوده، مخاطره آمیز خواهد بود بنابراین این مساله را باید از نقطه نظر دیگری بررسی نماییم هیچ لوحه بدوی عیلامی از طبقات و اقشار بعدی دوره یحیی (IV A) به عقیده (لاسپرگ کارلوفسکی، ۲۰۰۰ - قبل از میلاد) بدست نیامده، اما عیلامی فراوانی بر وی سفال کنده شده اند که درین دوره وجود دارند (۴۳) بیایید شباهت آنها را بررسی نماییم سفال های که در ولایات مختلف شرق اهران در شروع هزاره سوم قبل میلاد تولید گردیده اند با انتشار وسیع ستون بدوی عیلامی مطابقت نمی کند.

عیلام مجرد و منفردی که در سیرامیک یحیی (IV A) چنین به تکرار آمده است، فقط در دوره (III و IV) شهر سوخته، در ترکمنستان و متوالیاً در دوره های (IV، V) نمازگاه ظهور می کند. (۴۴) نشانه های عیلامی در دوره های قبلی وجود ندارد، اما جا لبست یا آوری شود که تمام این عیلامی بعضاً در تزئینات سفال یا نقوش روی ظروف زمینه های قبلی داشته اند هم در ترکمنستان هم در سیستان. چنین بر می آید که این این عناصر سنت های محلی بوسیله سر بازان و ارتش های بیگانه و با بزرگانان ترویج نیافته اند نگاه کو تاهی به نوشته بالا به مشابه قانون عیلامی می رساند که این

همچنین بسیار خالص و تصفیه شده اقتصاد شهری زود روینده بی می باشند، اشکارا دیده می شود که سبانی اقتباس تطابق علاقه ها به مثابه و سینه برگردان و سفاهمه توسط مرکزیت نوزاد شهر یگری شرق ایران اقتباس گردیده است. فعلا سلاحه انتشار الواح کهنه شده با خصوصیات بدوی عیلامی تا سیالک در شمال و کرمان در شرق گسترده شده است که شامل دوا یا ات فرهنگی ایرانی معاصر با جمده نصر می باشد تحول شهریگری درین مناطق نسبت به بین النهرین به مراتب کمتر است.

ایالات شرقی ترکمنستان جنوبی و هلمند به سنت های مختلف پیوند داشتند و بعد از چند قرن از روی متون بدوی عیلامی استفاده ضمنی از علایم را آغاز کردند. که مخروط های بدون سری که از تپه رود بیابان سیستان و قشری از دوره شهر سوخته (III) بدست آمده نشان دهنده آنست (شکل ۴) این علایم قسماً از سفت های محلی سرچشمه گرفته است. اگر چه این الواح در ساحه پنهان وری گسترش یافته بود با آنهم بسیار ساده بی بودند. این مساله نمایانگر یک گسترش نامنظم و ناهموار یعنی کاهش فزاینده بی می باشد که از مراکز در استداد زمانه ها و فاصله ها صورت گرفته بود.

بنا برین گزینش و گسترش عناصر بدوی عیلامی نباید مربوط ارتش های فاتح بوده باشد، بلکه ادامه و تحول طبیعی توسعه شهریگری فرهنگ ایالات شمالی بی می باشد که طبعاً بروی عناصر و تاثراتی که از غرب می آمد باز بودند. بدیهی است که از آن تاریخ عیلام نقش حایل را بین بین النهرین و فلات ایفای کرده است. این نقش و وظیفه را قسماً در مورد تجارت بحری نیز ایفا میکرد که از ۲۴۰۰ قبل از میلاد آغاز یافته بود بالاخره تجارت را از هوارض سنگینی که دلالان بر آن تحمل میکردند آزاد ساخت.

وظایف شهرهای واسط یادلال :

راه بری دوره جمده نصر دو ایالت فرهنگی را عبور میکرد. وادی هلمند و منطقه بی که بنام حوزه نفوذ عیلامی بدوی مسمی است (البته به قرینه فرهنگ نه سیاسی آن) اکنون دیگر می توانیم تصویر کرو و نولوژیک ایالات فرهنگی را که به تجارت لاجورد علاقمندی داشتند علی الرغم ابعاد گنگ، مبهم و مشکوک آن ها بطریق ذیل نشان دهیم :

نتایج حاصله از تحقیقاتی در بخش غربی سیستان در شهر سوخته نشان داد که (شهرهای) واسط یادلال واقع در خاگ ایران، نقش براتب پیچیده تراز صرفاً یک واسط را دارا بوده اند. طی تمام هزاره سوم در دلتای هلمند

سدنیتی انکشاف میکرد که پیش از پیش از سدنیت ترکمنستان جنوبی که از آن ناشی گردیده بود مستقل میگردد. در دوره شهر سوخته (II) ، سندهکک (I, IV) و سدنیت هلمند اهمیت اقتصادی فزاینده بی کسب می کند. کشف تعداد فراوان مهرها که برای نخستین بار فقط درین دوره ظاهر میشوند نمایانگر وجود تبادلات تجارتنی پیچیده بی در داخل جامعه باستان می باشد.

ازین مناطق، مقادیر فراوان لاجورد، هتقی و فیروزه یکجا با ابزار لازمه تراش آن ها، بدست آمده است (شکل ۵) ، بیشتر از نود در صد پارچه های سنگی که از شهر سوخته بدست آمده نشان میدهد که بصورت ناشیانه بی بروی آن ها کار صورت گرفته است و ازین مطالب چنین نتیجه حاصل می شود که فن تراش سنگ های قیمتی در آن جا در مراحل مقدساتی خود بوده ولی از روی تحول بعدی برسیا یدکه مقادیر فراوان مهره درین مناطق تولید می شده است (اشکال ۶-۷) ما دیدیم که لاجورد بصورت تمامی ناپذیری به بین النهرین می رسید بنا برین فرضیه منطقی و سوجهی بعین می آید که اقلاً تا ختم دوره II (۲۶۰۰ - ۲۸۰۰ ق. م.) شهر سوخته نه تنها کنترل حمل و نقل لاجورد از بدخشان را بدست داشته بلکه هم چنان حیثیت اولین دلال واسط را نیز دارا بوده است، که ضمن انجام وظیفه تراش و صقل لاجورد لاجرم در قیمت آن نیز افزایش بعمل می آورده است.

عامل دیگری نیز در تاهید این فرضیه وجود دارد. مردمی که در دره های بدخشان متوطن بودند به زحمت می توانستند اداره تجارتنی این چنین وسیع را خودشان انجام دهند یا بدست داشته باشند. هیچ آبادی یا مدرکی درین زمینه تاکنون بظهور نرسیده است حتی کشف گنجینه فلول، نیز صرفاً می تواند نخستین گواه از سر زمین افغانستان یعنی بوجود این تجارت باشد (اشکال ۸-۱۰) طوریکه اشاره کردیم این گنجینه شامل (۱۵) جام طلائی و نقره بی است که با موتیف های بین النهرین (احتمالاً مربوط دوره لارسا) ترکمنستان جنوبی (نماز گاه IV) ایران (سیالک ۶-۷ III) و سیستان (شهر سوخته III) مزین می باشند، این گنجینه مخلوطی از اشیایی است که دارای اصل و منشأ واحد نمی باشند و از نقطه نظر کرو نولوژی طی یک هزار سال نشر و گسترش یافته اند. فقط می توانیم چنین بپردازیم که این خزانه یکی از روسای سرداران محلی بوده باشد.

طوریکه ژاکوتف خاطر نشان ساخته است تمرکز تولید لاجورد به هممانه فراوان همزمان با قدیمترین مدرک کتبی است که ما در دست داریم (۴۵) و چنانچه از تشریحات

مارکوپولو برسی آید، بعداً در دست امیران محلی قرار داشته است اما از نقطه نظر سازمان اجتماعی، تولید لاجورد احتمالاً شبیه منطقه معدنی ذخایر غنی قلمی و مس در اطراف کارپات است که فرهنگ وینچا Vinca در اطراف آن انکشاف نمود (۴۶). در آن جا کانونی از شهزادگان، بازرگانان و دشمنان وجود داشت که کنترل شده‌ی بر بازار و تولید این دوماهه قایم نموده بودند.

بسیوی تعیین هویت و شناسایی ارته Aratta!
تجارت سازمان یافته‌ی که طی چنین زمانی ادامه یافت، شبیه گفتگوی بین دونفر است که هر دو از نظر فرهنگی باهم خیلی نزدیک اند. لذا ضرورت به دلال یا واسط زمانی به میان می‌آید که خریدار و مولد در سطوح فرهنگی مختلف قرار داشته باشند ارته ضرورتاً مرکز تولید لاجورد نبوده است بلکه تقریباً با قاطعیت گفته می‌توانیم که فقط تولید مذکور را بسوی اوروک Uruk سوق میداده است. قابل یادآور است که دوشهر مذکور هم سان بوده اند، یعنی دو تکلمی بودند که در عین سطح فرهنگی قرار داشتند.

بر مبنای این زمینه‌ها مشخص اغوا می‌شود فکر کند که ارته همان سیستان می‌باشد تعیین هویت قبلی ارته را در لرستان در آن سوی مراکز عیلامی شوش و انشان (۴۷) یاد مرکز ایران نزدیک به البرز (۴۸)، یا حتی در آذربایجان قرار می‌داد اما در برابر تمام این نظریات یک مانع تقریباً غیر قابل عبور قد برسی افراشت: لاجورد در هیچ یک از مناطق یاد شده وجود نداشت، و نیاید فراسوش کنیم که در هزاره سوم با مقدار معتدلی لاجورد به بین‌النهرین وارد، در ایران ذخیره و نگهداری و به وادی سند صادر شده باشد. دو عامل دیگر نیز در برابری دانستن ارته با سیستان عرض اندام می‌کنند نخست فاصله بین اوروک و شیر سوخته: این دوشهر ۱۵۰ کیلومتر از هم فاصله دارند و حداقل ۵ روز لازم بود تا این فاصله پیموده شود، دوم مسافت بحران غذایی‌ها قحطی که ارته بدان دچار گردیده بود. حقیقت اینست که سیستان منطقه هموار و جلگه دار ای خاک غنی بود که به بسیار خوبی به وسيله شاخه‌های کوچکی دلتای هلمند آبیاری میشد این ساحه یکی از مناطق تقریباً پر بار و حاصل خیز بشمار میرود که سالانه دو فصل محصول غله از آن بدست می‌آید. بنا برین فقدان هر چیزی درهن جاحدس زده شده می‌تواند جز غله. باید بگوئیم یگانه منبع ثابت و دائمی آب سیستان دریای هلمند می‌باشد، چنانچه با تلاقی هامون هلمند نظر به نشیبی برعکس اراضی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد (۴۹). هلمند آب خور

را از نشیبی‌های جنوب غربی هندوکش می‌انبارد، لذا خشکسالی‌های بی‌درپی و متوالی کفایت می‌کرد که سبب مهاجرت‌های از آن جا گردد. این عامل شاهد تناقض یاد شده در بالا را توجیه نماید. گذشته از آن آیا شهر پر جمعیتی نظیر ارته هرگز می‌تواند به نقطه‌ی برسد که بدون آب باشد؟ بمراتب منطقی تر خواهد بود اگر تصور کنیم که فقط یک فقدان آب زود گذر و موقتی که در اثر ادامه خشکسالی ایجاد گردیده بود قحطی غله را بار آورده است بهر حال، فاصله طولانی بین دوشهر (فاصله بین اوروک و سیستان) هنوز هم به حدیست سد غیر قابل عبوری در برابر تعیین هویت مورد نظر ما باقی می‌ماند (یعنی اینکه سیستان را ارته بدانیم).

ولی به غیر از وجود این عنصر منفی فرضیه ما کاملاً با شرح افسانه یاد شده مطابقت می‌باشد.

سوال وقفه تدارک لاجورد طی دو زمان (I) قدیم هنوز هم قابل بحث و لا ینحل باقی‌ماند، با وجود آن طوریکه مشاهده کردیم این امر یعنی قطع لاجورد درین دوران نتیجه مداخله قوی این مرکز است.

راه بری در اوایل هزاره سوم:

در ختم دوره جمده نصر، سیالک (IV) ویران گردید و بعد از آن هرگز دوباره آباد نگردید (۵۰). این یگانه حادثه برجسته و دراماتیکی است که تا فعلاً مدارکی در باره آن در دست داریم. زندگی در بقیه مناطق فلات ادامه می‌یابد، تولید در شهر سوخته افزایش می‌یابد در ترکمنستان، ما شاهد عقب نشینی و بیرون روی کند و تدریجی اهالی از دلتای تجین می‌باشیم. جمعیت بطرف غرب به شهرهای تازه و بزرگ مانند آلتین، نماز گاه و هاپو زتیه می‌کوچد (۵۱) در (یحیی) عبور و تحول از دوره (IV C) به دوره بعدی (IV B) بیشتر تدریجی و آهسته صورت می‌گیرد در حالیکه تولید عقیق اندکی کاهش می‌یابد. یگانه اختلاف ناپدید شدن متون بدوی عیلامی شوش (D) است که درین زمان خط بدوی میخی و تخریب سیالک (IV) جانشین آن می‌شود ساحه کوچکی که تا اکنون در (یحیی) حفاری گردیده بما اجازه نمی‌دهد مخاطره طرح فرضیاتی را در باره آن ساحه قبول نماییم. به عوض خط بدوی عیلامی درین زمان در خوزستان از خط جدید میخی استفاده میشود که شاید نتیجه تجزیه سیامی بوده باشد از طرف دیگر این بحران شاید محصول عوامل و اسباب دیگری بوده باشد

که بر مبنای بقایای مواد ساده می که از آن بجا مانده نمی توانیم آن را تعریف نماییم در اواسط هزاره سوم، تقریباً در عین زمان تجدید تجارت در بین النهرین در دوره دودمان قبلی II، سیمای فرهنگی شمال ایران بطور عظیمی تغییر می کند، احتمالاً راه تجارتي تازه بی افتتاح میشود.

حصار (II B و III A—B) چاکه گرگان و وادی دامغان درین زمان در مرحله پیشرفته انکشاف شهری قرار داشتند و رفت و آمد تجارتي حاوی مقادیر فراوان فلزات و انواع سنگ های قیمتی و طبعاً لاجورد در آن جریان داشت. شکل ها و انواع سفال این عصر شباهت بسیاری دقیق و صریحی با سفال نماز گاه (V, IV) در همسایگی ترکمنستان دارد (۵۲). بنا برین محتمل می نماید که درین دوره (که ظاهراً با دودمان قدیم (III—II) انطباق می یابد) بود که راه شمالی یعنی «جاده خراسان بزرگ» آینده گشایش یافت در حالی که از راه جنوبی نیز استفاده صورت میگرفت. و شواهد از (۲۵۰۰ ق. م) بود که مارکیت نزدیک تری بروی شهرهای وادی سند گشوده شد. طی سرتاسر این دوره تولید لاجورد، تالک، الیاسترودورایت در (یحیی) و در امتداد هلمند بطور افزایش یافته بی ادامه یافت در نیمه دوم هزاره سوم، یاد قیق تربگویم در شهر سوخته دوره بعدی (یحیی IV B) لاجورد تقریباً بکلی ناپدید می گردد و یکجا بان ابزار آلات مربوط تراش سنگ های قیمتی نیز غایب می شوند. اگرچه از طرف دیگر درین زمان است که توسعه شهرها اعمار منازل شیوه های گوناگون معماری، فنون ذوب و استخراج فلزات و شیوه سفال سازی تکامل و انتشار می یابد. ازین دوره است که سیستان از جریان تجارت بین المللی لاجورد جدا می شود و بدور می ماند. از ۲۵۰۰ ق. م - تجارت بحری به پیمانۀ عظیمی رشد می کند، این مسأله به بازرگانان کمک می کند که تماس مستقیمی با خریداران داشته باشند و نتیجتاً کنترل بیشتر و بزرگتر پر فروش تولیدات قایم نمایند و سود خالص شان افزایش یابد. مشارکت واقعی تجارتي در بین النهرین اگر چه قسماً در سایه معابد شکل می کند ولی اکثر آن، کنترل سیاسی با مسدود شدن تماس نداشتند و مستقیماً بوسیله شهروندان عادی انجام می شود (۵۳). قدرت سیاسی نخستین بار در حدود سارگون Sargon بشکل توسعه طلبانه آن تجر به میشود و طبقه ثروتمندی را به وجود می آورد که ثروت خویش را با بکار انداختن دوباره عاید و درآمد خود از راه اجاره دادن تجارت از یاد می بخشند.

دیلمون (Melluha و Mahhana, Dilmun) سرزمین های بیگانه بی بودند که اغلباً امتعه توسط کشتی از آن صادر میشد در حالی که تجارت از راه خشکۀ قسماً بوسیله «جاده خراسان بزرگ» و قسماً از راه های لازمی دیگر برای رسیدن به بنادر بحری فرستاده میشد لاجورد بوسیله راه بحری قسماً از Melluha و بخشی از Mahhana می رسید. ما میتوانیم این نام هارا بر ساحات قبل تاریخ سواحل عمان و ایران در دهانه خلیج فارس تطبیق دهیم. دوم اینکه سرشت امتعه بی که حمل میگردد ما را بران می دارد که Melluha را همان مدنیت سند بستانیم لاجورد در سر راه خود به بین النهرین در دست دو واسط تمرکز می یابد یکی آن کسانی که آن را تا خلیج فارس میاورند و دیگر ساکنان شهرهای بدوی هند که فاصله آن ها تا بدخشان فقط چند صد کیلو متر بود.

با توجه به حمل لاجورد توسط کشتی به (Mahhana) راه قدیم جنوبی تا هنوز نیز قسماً مورد استفاده بود اما (F. G. Dales) پیشنهاد می کند که جاده های در امتداد وادی بلوچستان نیز شاید بعداً مورد استفاده قرار گرفته بوده باشند (۵۴) وی فکر میکند که این دلالت ها بر مردمان کولی (Kulli) بوده باشند که در ختم هزاره سوم سرتاسر تنگه جنوبی فلات بلوچستان را اشغال نموده بودند. در ختم هزاره سوم وسده های نخستین هزاره دوم مدنیت های شهرهای شرقی بین النهرین چهار بحران بسیار عمیق و گسترده می شوند آن ها یکی بعد دیگر از بین میروند که ما از روی متون سومری فقط از ناپدید شدن و از بین رفتن (Melluha و Mahhana) آگاهی داریم. در عین زمان تجارت بحری با انهدام دودمان اور (Ur) رویه زوال می گذارد گرچه لاجورد به پیمانۀ اندک هنوز هم به بین النهرین می رسد این به آن معنی است که با از بین رفتن دلالت از سر راه بزرگ تجارتي، تجارت سنگ های قیمتی زیان اندک دیده است بر اساس اسناد حتی بعد از انقراض مراکز باستانی غرب افغانستان لاجورد به وسیله سیستم پیشرفته تر مسواصلات و بسا قیمتی گسران تریبه شهرهای بین النهرین می رسید. قطع و از هم گسیختگی تجارت لاجورد در دوره دودمان قدیم (1) بوجود می آید که هر من از آن هداوری نموده ضرورتاً نمی تواند حمل بر یک بحران عمیق در این میان ملت واسط یاد دلالت شده فرضیاتی را در مورد وجود اعمال نفوذ سیاسی در برابر تجارت لاجورد به میان آورد خلاصه همه مطالبی که از آن ها یاد آوری نمودیم در افسانه «انمرکار وار بابارته» ذکر شده اند.

فهرست اشکال

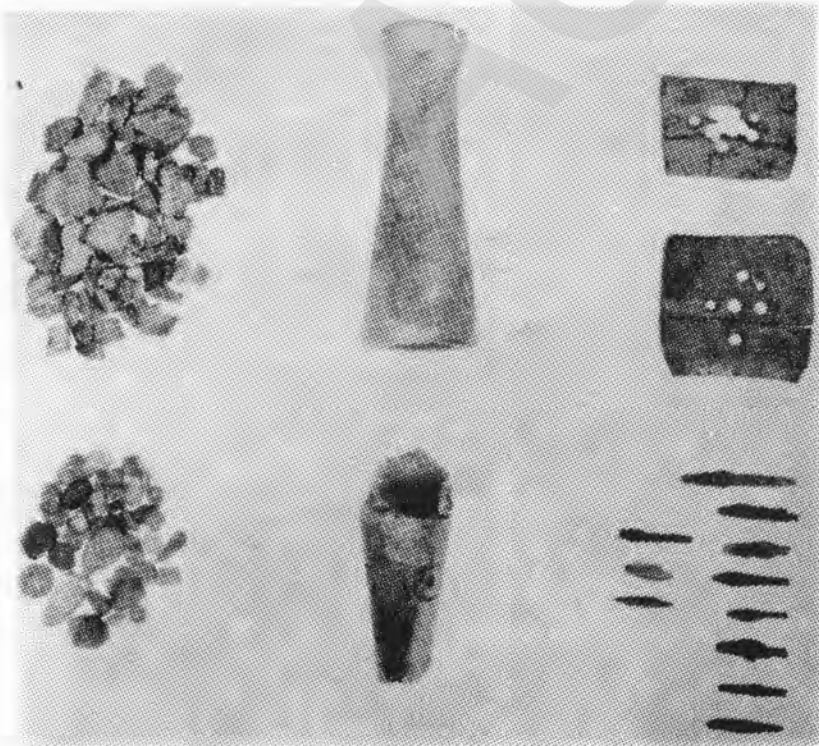
- شکل (۱) - نقشه آمیای جنوب شرقی در هزاره سوم پیش از میلاد. تیرهای مجاری عمده ترافیک، عمدتاً لاجو رد را نشان میدهد (رسم ازم. فیوریتینی)
- شکل (۲) - شهر سوخته، دوره (I). پارچه گلی که نقش مهر استوانه‌ای شکل حاوی اشکال هندسی شبیه دوره جمدهت نهر بروی آن دیده میشود (Neg. No. CSLA Dep)
- شکل (۳) - تپه یجی، دوره (IVC) لوحه های سالم و شکسته عیلامی بدوی (از لامیرک - کارلوفسکی ۱۹۷۱ - شکل ۲)
- شکل (۴) - تپه رود پیا بان ۲ (سیستان) علایم بدوی عیلامی که بروی یک حلقه مخروطی شکل کنده شده است و سر بوط دستگاه سفاسی ماسی با شده (Neg. No. Dep. CSLA 9180/5)
- شکل (۵) - شهر سوخته دوره (II) اجبار نیمه قیمتی و ابزار گوناگون تراش مهره. بالاسمت چپ: پارچه های لاجورد پایین سمت چپ پارچه های عقیق و تیرهای کوچک. وسط: دسته های مخروطی شکل که برای نگهداشتن مهره از آن استفاده میشد. بالاسمت راست: لوحه های چوبی که جهت قراردادن مهره در وقت تراش، از آن استفاده میشد. پایین سمت راست: سرپل، برمه های سنگی (Neg. No. Dep.
- CSLA 9353) شکل (۶) - تپه گرازبانی، نمونه مهره های الا با متر که از سطح زمین بدست آمده اند. (Neg. No. Dep. CSLA 9353)
- شکل (۷) - شهر سوخته دوره (II)، برسه هائی از سنگ یشم و پل های سوراخ کردن با زالت. (Neg. No. Dep. LA 5675/8)
- شکل (۸) - فلول (شمال شرقی افغانستان) جزئیات کاسه طلایی با سرگاورهش دار مزین میبا شد. (Neg. No. Dep LA 5669/1)
- شکل (۹) - فلول (شمال شرقی افغانستان) لب یک جام طلایی که با سرهای - اروهیک پرندۀ کوچک مزین است و به سیالک (7 6 III) بسیار شبیه میبا شد. (Neg. No. Dep. LA 5970/6)
- شکل (۱۰) - فلول (شمال شرقی افغانستان)، گامیش یا گاو سویدار که بروی کاسه نیم کره شکل حک و نقر شده است (Neg. No. Dep LA 5669/1)
- تصاویر ۲، ۴، ۱۰ از روی نگاتیف های خانم ف. یونان - ردی که در آرشیف سوزیم ملی هنرهای شرقی روم محفوظ است گرفته شده.



شکل (۸)



شکل (۹)



شکل (۵)



شکل (۷)



4692

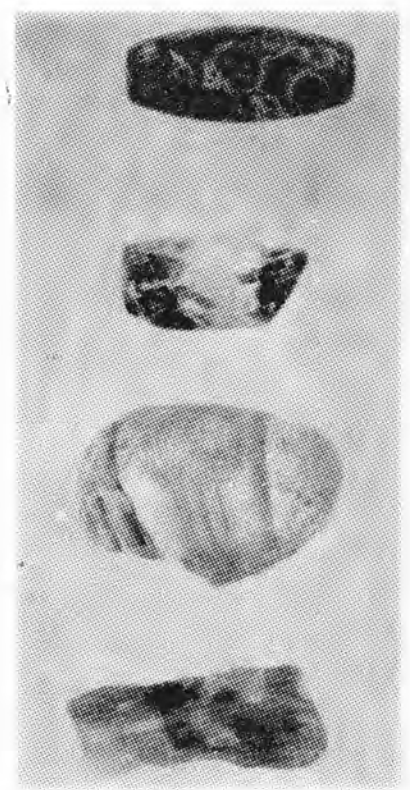
شکل (۱۰)



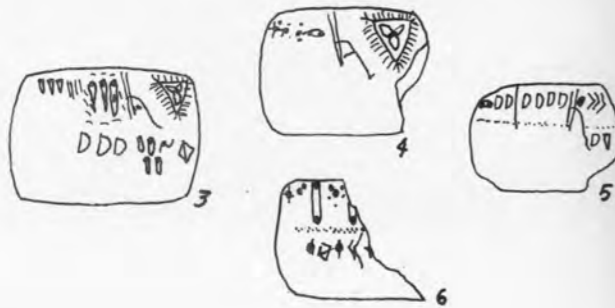
شکل (۹)



شکل (۸)



شکل (۷)



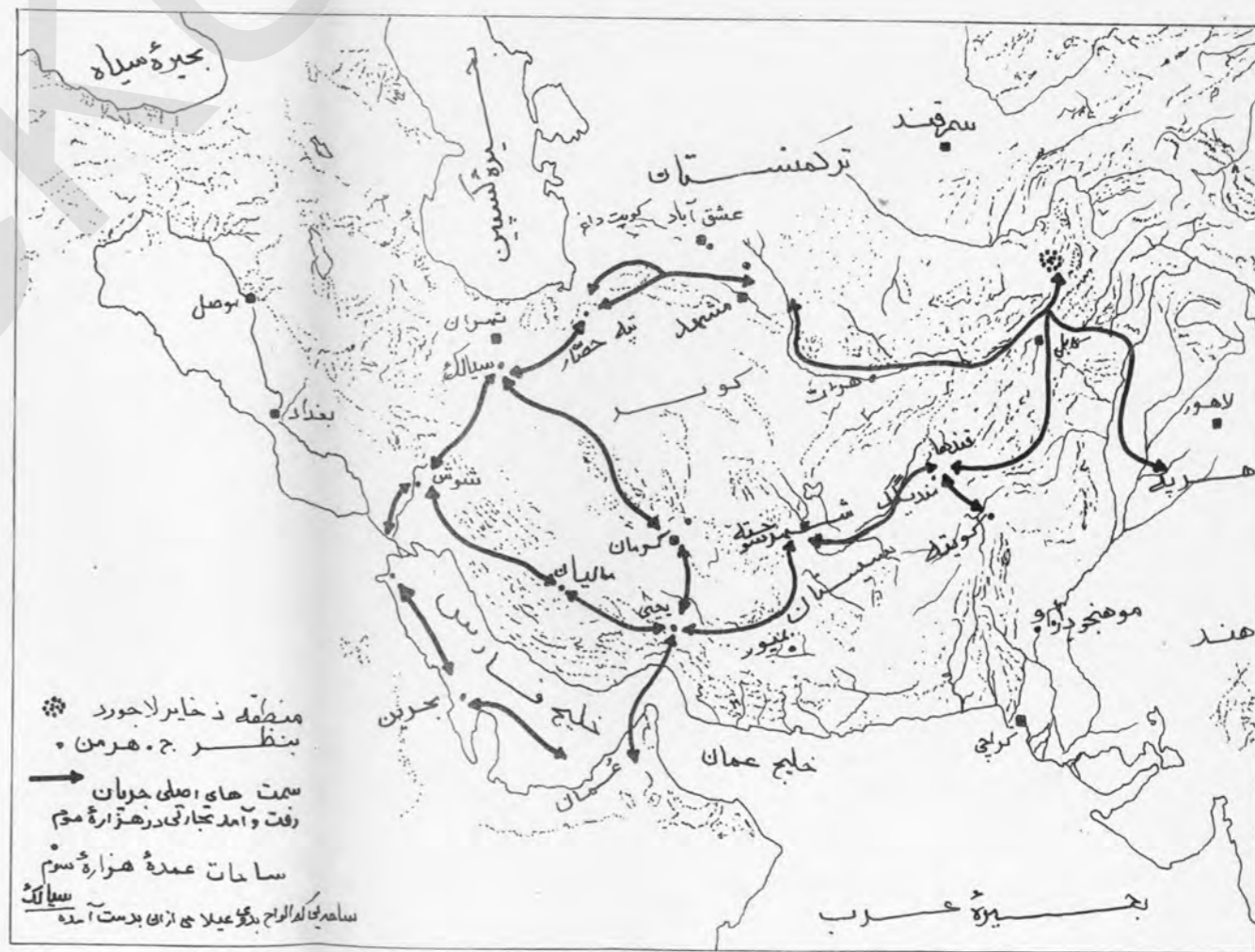
بین النهرین	سیالک	بحری	شهر سوخته	تارکاه
اکاد		IV A		V
E.D. III			IV	
E.D. II		IV B	III	IV
E.D. I			II	
جدت نصر	IV	IV C	I	III
	III 6-7			

علامه مصدر

متون بلوی عیلامی

جدول مربوط به مدارک متنوع درباره شهرهای واسط تجارت
لاهور دله بین النهرین در هزاره سوم پیش از میلاد

دوره	عیلام	جاده شمالی		جاده جنوبی		راه بحری	
		ترکمنستان	گرگان	سیستان	کرمان	Muhhan	Melluhha
جدت نصر	-	-	-	-	-	-	-
E.D. I	-	-	-	-	-	-	-
E.D. II	-	-	-	-	-	-	-
E.D. III	-	-	-	?	?	?	?
اکاد	-	-	-	-	-	-	-
Ur III	-	?	?	-	-	-	?
Isin-Larsa	-	-	-	-	-	-	?



- 25: J.M. Casal, *Fouilles de Mundigak*, 2 vols., Paris 1961. See also V.M. Masson's review of these volumes in "Sovetskaja archeologija", 1961, 4, p. 241: Masson suggests a possible link between the development of Mundigak and lapis lazuli trade.
- 26: Tosi, *Excavations...*, cit.
- 27: Ghirshman, op. cit.
- 28: Caldwell, op. cit., Lamberg—Karlovsky, op. cit., Id., *The Proto—Elamite Settlement at Tepe Yahya*, in "Iran", IX, 1971, pp. 87-98.
- 29: Personal communication from W. M. Sumner and J. Hansman.
- 30: V. I. Sarianidi, *Drevnie svjazi juznogo Turkmenistane i severnogo Irane*, in "Sovetskaja archeologija", 1970, 4, pp. 19—32.
- 31: M. Tosi, *The Early Urban Revolution and Settlement Pattern in the Indo—Iranian Borderland* (paper read at the Seminar "Models for Prehistory", Sheffield, 13—17 Dec., 1971).
- 32: Masson, *Srednjaja Azija...*, cit., pp. 438—440; Sarianidi, *Pamjatniki...*, cit., pp. 47—49.
- 33: Personal communication from C. C. Lamberg—Karlovsky.
- 34: Tosi, *Excavations...*, cit., pp. 367—371.
- 35: M. Tosi, *Excavations at Shahr—i Sokhta, a Chalcolithic Settlement in the Iranian Sistan. Preliminary Report on the First Campaign, October — December 1967*, in "EW", XVIII, 1968, fig. 107a—b.
- 36: Sarianidi, *O velikom lazuritovom puti...*, cit., p. 5.
- 37: R. de Mecquenem, *Fouilles de Suse, 1933—1939*, in "Mem. de la Mission Archeol. en Iran", XXIX, Paris 1943, pp. 15-16.
- 38: A. L. Oppenheim, *The Seafaring Merchants of Ur*, in "JAOS", LXXIV, 1954, pp. 6—7.
- 39: V. G. Childe, *New Light on the Most Ancient East*, London 1954, p. 65.
- 40: Ghirshman, op. cit., I, pp. 79—86.
- 41: Lamberg—Karlovsky, *The Proto—Elamite Settlement...*, cit., pp. 90—91.
- 42: Ibid., p. 94.
- 43: Lamberg—Karlovsky, *Excavations...*, cit., fig. 18 E—EE.
- 44: V. M. Masson—V. I. Sarianidi, *O znakah na sredneaziatskih statuekah epohi bronzy*, in "Vestnik drevnej istorij", 1969, I, pp. 86—99.
- 45: I.M. D'jakonov, *Assiro—vavilonskie istocniki po istorii Urartu*, in "Vestnik drevnej istorii", 1951, 2, pp. 355—357.
- 46: E. Nevstupny, *Tartaria*, in "Antiquity", XLII, 1968, 165, pp. 32—35.
- 47: Kramer, op. cit., pp. 1—2.
- 48: V. M. Masson—V. A. Romodin, *Istorija Afganistana*, Moscow 1964, p. 35.
- 49: R. L. Raikes, *Environmental Studies at Shahr-i-Sokhta*, forthcoming in a volume of the Series "Reports and Memoirs" of the Centro Studi e Scavi Archeologici in Asia, IsMEO.
- 50: Ghirshman, op. cit., I, pp. 83—84.
- 51: Hlopin, op. cit., fig. 52.
- 52: R. H. Dyson, *The Archaeological Evidence of the Second Millennium B. C. on the Persian Plateau*, in *The Cambridge Ancient History*, 66, 1968, p. 9.
- 53: W. F. Leemans, *Foreign Trade in the Old Babylonian Period*, Leiden, 1960, pp. 18—20.
- 54: G. F. Dales, *Of Dice and Men*, in "JAOS", 88, 1968, pp. 16—17.



Bibliography

- 1: I. N. Hlopin, *Geoksjurskaja gruppа poselenie epohi eneolita*, Moscow—Leningrad 1964; V.M. Masson, "The Urban Revolution in South Turkmenia, in Antiquity", XLII, 1968, pp. 178-187.
- 2: M. Tosi, *Excavations at Shahr-i-Sokhta. Preliminary Report on the Second Campaign, September—December 1968*, in "EW", XIX, 1969, pp. 283—386.
- 3: E. F. Schmidt, *Excavations at Tepe Hissar (Damghan)*, Philadelphia 1937.
- 4: R. Ghirshman, *Fouilles de Siyalk, pres de Khashan*, 1933, 1934, 1937, I, Paris 1939.
- 5: J. R. Caldwell, *Investigations at Tal-i Iblis* (Illinois State Museum, "Preliminary Reports", 9), Springfield 1967; C. C. Lamberg-Karlovsky, *Excavations at Tepe Yahya, Iran 1967-169*, Cambridge (Mass.) 1970.
- 6: G. Herrmann, *Lapis Lazuli: the Early Phases of Its Trade*, in "Iraq" XXX, 1968, pp. 21-57.
- 7: *Ibid.*, pp. 22-29.
- 8: *Ibid.*, p. 22.
- 9: M. Tosi—R. Wardak, *The Fullol Hoard: a New Find from Bronze—Age Afghanistan*, in "EW", XXII, 1972, pp. 9—17.
- 10: A. J. Tobler, *Excavations at Tepe Gawra, II, levels IJ—XX*, Philadelphia 1950, pp. 189-192.
- 11: *Ibid.*, pl. LIXA.
- 12: Herrmann, *op. cit.*, pp. 36—37.
- 13: J.C. Payne, *Lapis Lazuli in Early Egypt*, in "Iraq", XXX, 1968, pp. 59—61.
- 14: Herrmann, *op. cit.*, pp. 37—40.
- 15: S.N. Kramer, *Enmerkar and the Lord of Aratta. A Sumerian Epic Tale of Iraq and Iran*, Philadelphia 1952.
- 16: V.I. Sarianidi, *O velikom puti na drevnem Vostoke*, in "Kratikie soobscenija Instituta istor i archeologii", 114, 1968, pp. 3—9.
- 17: S. N. Kramer, *From the Tablets of Sumer*, Philadelphia 1956, pp. 231—233.
- 18: V.G. Childe, *The Urban Revolution*, in "Town Planning Review", XXI, 1950, pp. 3—17.
- 19: W. Nagel, *Djandat Nasr—Kulturen und fruhdynastische Buntkeramiker*, Berlin 1964, pls. 9—11.
- 20: K. Frifelt, *Jandat Nasr Fund fra Oman*, in "Kuml", 1970, pp. 355—381. In the island of Bahrain, Jandat Nasr ware has been found in the layers of the earliest period of Barbar Temple, contemporary with City I of Qal'at al-Bahrain sequence: P. Mortensen, *Om Barbartemplets datering*, in "Kuml", 1970, pp. 385—398.
- 21: Lamberg—Karlovsky, *op. cit.*, fig. 31 K—L. These in early levels of period IV B. More evidence came in 1970 showing a major concentration of these pottery types in period IV C.
- 22: V. M. Masson, *Srednjaja Azija i drevnij Vostok*, Moscow 1964, pp. 452—454; M. Tosi, *A Tomp from Damin and the Problem of the Bampur Sequence in the Third Millennium B.C.*, in "E W", XX, 1969, pp. 49-50.
- 23: Reports of the Soviet excavations in the Tedzen delta are numerous and detailed. For a general reference we advise: G. N. Lisicyna, *Oro-saemoe zemledelie epohi eneolita na juche Turkmenii*, Moscow 1965; V. I. Sarianidi, *Pamjatniki pozdnego eneolita jugo—vostocnoj Turkmenii*, Moscow-Leningrad 1965.
- 24: Notwithstanding the large number of excavations carried out in recent times on the Gorgan Plain, no reports are as yet available. Pre-war works were mainly collected in: T. J. Arne, *Excavations at Shah Tepe, Iran. The Sino—Swedish Expedition*, Stockholm 1945; Schmidt, *op. cit.*

تتبع و شمارش : زمري (کمال)

عظمت باميان

در

چهره پیکره های آن

ممکن میگردد، که شاهراه های بزرگ مناطقی که انگیزه تجارت، کشور کشائی و لشکر کشی های شاهان و حکمرانان مناطق مختلف یکی از اصول مسلم آن شمرده شده ازین سر زمین میگذشت. پیوند شرق و غرب از طریق این راه های کاروان و تأمین میگردد، با این نسبت نقطه بارزی از جهان آن زمان محسوب میشود. چنانچه کاروانهای تجارتی که بعد از مسیر دریای (Hrilos) یا هری به بلخ (Baxlo) میر سیدند از اینجانبدو شاخه انشعاب میگردد. یکی بسوی جنوب و دیگری مسیر شرق را عبور از دهانه تایی (Tahy) به پامیر و اوخان (تاهمیا) (Baktiran) پاکتر یا، سیکیا نک که تا به چین امتداد می یافت بحرکت خود ادامه میدهد، شاخه جنوبی بعد از عبور اندراب و دراپاسکی (Drapaski) کندز قدیم، تاشقرغان به بامیان وصل میشود. و بعد از سیالکوت کنونی به گندهارامی پیوست.

درین وقت بامیان نقطه اقامتگاه و یا محلی بود که کاروانها تمام خستگی های سفر راه پیمائی خود را درین جارق نموده و بعداً به سفر خود ادامه میدادند. ازین محل دورا جدا شده بود که یکی از طریق دره شکاری به ولایت کندز و مزار شریف منتهی میشد و دیگری به امتداد ابدان میر علم به بلخ میرسید.

برجسته ترین مانده های باستانی که معروف بر زندگی و عظمت بامیان این مهد تاریخی افغانستان بشمار میروند در جمله شاهکاری های است که حقیقت آن از گذشته های زمان بدون گزند طبیعت به عصر کنونی میرسد با یک نگرش ژرف میتوان ازدورن مایه های حقیقی و واقعی این آثار ارزنده ناب نمونه های امیال و آرزوهای نهفته انسانها را در پدیده آفرینش هنری که در برگیرنده عناصر فرهنگی جامعه است درک و باز یافت نمود. نقش مذهب در چهره باستانی بامیان جلوه گری خاص دارد و این آثار مظهر تجلی اصل بودائیان و دست آورد های هنری هنرمندان عصر آنها بشمار میآیند.

شگفتی های این پدیده هنری تاریخ افغانستان از حیث بر زندگی و عظمت خود آنقدر است که میتوان در قطار آثار بازمانده های باستانی پر شهرت جهان آنرا قرار داد.

دو پیکر بزرگ جهان که شاهد افتخارات فرهنگی مردم کشور ماست در آغوش بامیان این کانون تاریخی افغانستان قرار گرفته و بازگو کننده یک تمدن گسترده است که خصوصیات عصر مشخصی را در بر دارد. از نگاه تاریخ اگر حوزه باختر و گندهارا (Gandhara) که نقطه تقاطع و محل تلاقی فرهنگ های مختلف و متفاوت است، تحت مطالعه و بررسی قرار گیرد، اثبات این مطلب

و از همین گذرگاه سفر خود را بطرف هند و چین ادامه میدادند. نشر دین بودائی و انتشار آن در افغانستان مخصوصاً در دوره کوشانی ها (کشکا-هوشیکا) در نیمه دوم قرن اول میلادی اهمیت بیشتری بخشیده و تا حمله یعقوب لیث صفاری این محل یکی از کانون های مجلل بودائی آسیای میانه بشمار میرفت.

با میان از نگاه غنای آثار باستانی اهمیتی بخصوص داشته و یکی از بارزترین مناطق تاریخی بشمار می رود.

مجسمه ها و مهر های زیبای این حوزه با در نظر داشت موقعیت جغرافیائی و تاریخی آن مستلزم آنست تا معلومات مختصری راکه پیرامون آنچه ذکر شد و تا جائیکه اسناد و مدارک دست داشته اجازه میدهد در باره پیکره های گرانبهای بامیان تقدیم خوانندگان گرامی نمایم:

وجه تسمیه بامیان:

نام بامیان در قدیم ترین مأخذ پهلوی اشکانی و منابع چینائی نظریه چشم دید زهرین و جهانگردان تذکر رفته چنانچه در مأخذ بندهش پهلوی بنام بامیکان ذکر گردیده. پروفیسور هاکن بانقل قول دانشمندان چون ژاک مارکوارت و پول هیلسیوایه این عقیده اند که حرف (ك) در دوره های تازه ترمیدل به (ی) شده که اسم بامیان را تشکیل و اختیار کرده است که در صورت مختلفه تذکر یافته آن بشکل (فان-ین-نا-یان) معروف است.

در عصر وی-تانگ (Wai-Tung) خانواده های شاهی چین که در قرون ۵ الی ۷ سلطنت داشتند بامیان در دو بخش ذکر گردیده یکی در کتاب (Rosul-shou) (رسل شو) در سال ۵۸۱-۶۱۷ م. به اسم (Fan-Yen) فان-ین که فان بمعنی اسم خانواده وین منبسط کردن اسم دیگری به اسم (Che-Fan-Yen) شه-فان-ین که عبارت از افغانستان ترکستان روسی و ایران بوده است.

هیوان - تسانگ زایر چینائی در بخش سوم کتاب سی-یو-کی (Si-Yu-Ki) بنام (Fan-Yen-Na) فان-ین-نا ذکر نموده که فان بمعنی برهما وین بمعنی فراوان است و نا (اؤن) را معنی میدهد.

بقول دوگورت و شینگل تلفظ قدیم آن (بام-یان-نای) یاد گردیده زمانیکه هیوان-تسانگ از شانگ های (Shang-hai) چین با دو نفر همسفر خود به اسم تین شو (Tin-she) و هوهان-شو (Hohan-sho) بسطرف جنوب و جنوب غرب به سفر آغاز می نمایند مدتی را در بامیان سپری نمودند که مصادف به ۳ اپریل ۶۳۰ میلادیست و این موقعی است که افغانستان بحران بزرگ نیم ترنه هون ها

(هفتالیت ها) را گذرانیده و بدست شهزاده گان ترکان مغربی اداره میشد موقعیکه در با میان میرسند پادشاه محل باوزرا، علما و دیگر نجیبای مملکت به استقبال او برآمده به احترام تمام آنها رابه قصرشاهی بردند و آنها تا مدت پنج روز در آنجا رهل اقامت گزیدند.

همچنان و قتیکه کیو - تانگ - شو (Ko-Tong-show)

یک نفر زایر چینی دیگر در ۶۶۱-۶۵۸ م. بامیان رابه اسم شه-هوان - ین (Che-Yuan-Yen) خوانده که اسم مذکور تا سال ۶۱۵ م. طرف استعمال بوده است که (شه- (Che) در اصل زبان چینی (سر) (Ser) هم تلفظ میشود. در قرن پنجم در اسم فوق (ک) به (ی) تبدیل شده که کلمه (Yen) یا نک اصلاً «گ» نداشته نظر به گفته سیمو مارکارت در کلمات قدیمه (Yen) که صورت تحریر جدید فان-ین (Fan-Yen) رانشان میدهد کلمه ین (گ) نداشته است.

در سال ۲ هجری عبدالله بن عامر به کرمان آمده ربیع بن زیاد حارثی رابه سیستان فرستاد اوبه وادی هلمند آمد و با پرویز مرزبان ز رنج صلح کرد. دوره حاکی ربیع دوم سال بود که بعد از او عبدا لرحمن بن ثمره به زرنج والی شد و ی بامیان رابه اسم قدیمی آن یعنی (فان-ینگ) (Fan-Yang) یاد نموده است.

آخرین اسم بامیان رادر ورقه های زاهر کور یائی (هوی - تچا) (Houei-Tchae) یا هو-تچو (Houei-Tchao) در سال ۷۲۷ و یا ۷۲۵ م. که از هند وارد افغانستان میشود می یا یم که وی در مسیر خود از (کی-پن) (Ki-Pin) یعنی (کاپیسا) (کوه داسن حالیه) در (سی-یو) (Si-Yu) یا زابلستان که اسم این محل به عقیده (چه-او-هو-لو-سا-تا) (Che-Hou-lo-Sa-Ta) (چاکو داستانا) یا ها کیولاستانا بود، گذشته بجا نچین به سفر خود ادامه میدهد. چون از مملکت (سی-یو) کابلستان بطرف شمال روانه شد، بعد از مدت هفت روز به مملکت (فان-ین) (Fan-Yen) بامیان رسید. موصوف می افزاید: پادشاه بامیان در ین وقت هو (Hou) است که تحت قیمومیت کدام مملکت دیگر نمی باشد، نظام خیلی قوی داشته و مملکت دیگر جرأت تهاجم با نر ندارد. حینیکه زایر مذکور در چین راجع به بامیان می نویسد کلمه بامیان راکه دردو محل استعمال کرده عبارت از فان - ین (Fan-Yan) است که فان هتک ناموس یا نقض کردن وین (Yen) رهنمائی کردن معنی میدهد که (فان) او هموزن بام و (ین) او که صورت رسم الخط اندرتی داردیک (E) وسطی داشته، چنین به نظر می آید که زبان زداها لی بامیان (بام ین) (Bamyin) بامیان (Bamyan) را بومی (Bomi) شغیده باشد.

وضع جغرافیائی بامیان:

بامیان بطرف غرب کابل میان دامنه های فرعی جنوب هندوکش و تیغه کوه باپاراپامیزاد (Parapamisos) در بین ولایات کابل، پروان و ارزگان، غور و غزنی موقعیت دارد و در حدود (۲۴۵) کیلومتر از کابل به سمت ادسمرک دره غور بند و همچنان از راه جدریز و سرچشمه کوتل اونی، کوتل گردن دیوال، کوتل حاجیگک، دره کالو و شهر ضحاک تقریباً (۱۷۵) کیلومتر فاصله دارد.

ارتفاع آن در حدود (۲۵۰۰) متر از سطح بحر می باشد. جدار بزرگ و طویل این دره را کنگلو میرات تشکیل داده است. تا جائیکه تحقیقات جیولوجیکی نشان میدهد محل مذکور را میتوان مربوط دوره دوم و سوم عهد جیولوجیکی اروپا و آسیای صغیر ساخت و ادی های جزایر بالکان دانست.

چون بامیان در بین سلسله کوه های پر برف و مرتفع واقع گردیده زمستان دوام دارد و شدید دارد که از اوایل ماه سنبله الی اواسط ماه ثور ادامه می یابد از بین این شهر یک دریا میگذرد که از کوه باپا سرچشمه گرفته و از خم و پیچ هندوکش گذشته بارودخانه اندراب در حوالی دوشی بعد از عبور از پلخمری و بغلان ورود خانه قندوز باهم یکجا شده به آسودریا میریزد.

مردم بامیان در بین دره ها، قرأ و بعضاً در مغاره ها زندگی می نمایند. این مردم به کشت زراعت و مالداری علاقه زیاد داشته و اکثراً درآمد زندگی شان از طریق زراعت تأمین میگردد.

پیداوار زراعتی این منطقه را بیشتر گندم، جو و ازهمه مهمتر کچالو تشکیل میدهد. همچنان از سیوه های تازه تمهاسب آن قابل یادآوریست.

جدار کبیر بامیان:

قبل از آنکه در مورد پیکرها و تصاویر جدار کبیر چیزی نگاشته شود بهتر است نخست در مورد جدار کبیر معلومات مختصر ارائه گردد: جدار کبیر از نگاه جیولوجیکی از جمله رسوباتی است که در عهد سوم طبقات الارضی و دوره دوم جیولوجیکی بوجود آمده است. جدار مذکور به ارتفاع ۷۰ الی ۹۰ متر بوده و واقع هائیکه در آن کنده شده به ارتفاعات ۵۸۴ متر و به عرض های تقریباً ۱۸ و ۲ متر و به عمق ۷-۹ متر میباشد. چنانچه قبلاً متذکر شدیم مواد جدار از نظر رسوبات طبقات الارضی کنگلو-میرات بوده و دارای سه طبقه یا قشر است شکل (۱):

۱- کنگلو میرات سخت مخلوط از سنگچل های خورد و بزرگ سیاه و نصواری رنگ.

۲- کنگلو میرات نیمه سخت مخلوط از سنگچل های تقریباً خورد نصواری و خاکی.

۳- کنگلو میرات بدون سنگچل اما دارای ریگ و بعضی مواد طبیعی به رنگ زرد و خاکی. این سه نوع کنگلو-میرات در بعضی جاهاى دیگر نیز وجود دارد: مانفد جدار کنگلو میرات اجنتا (Ajanta) لانگ - مان (Lang-Man) تو هانگ - نو (To-Hang-No) و مغاره های بودائی آسیای مرکزی.

همچنان موادیکه در پیکرهای بودا برای تهیه لباس بکار رفته سه قشر را احتوا کرده است:

- ۱- چوب های خورد و بزرگ، ریسمان و کاه گل.
- ۲- چونه، سوی حیوانات و خاک خود جدار.
- ۳- پلاستر پسیا و نازک که توسط معماران و ارتیست های محلی از محصولات طبیعی خود حوزة استفاده شده و بکار رفته است. شکل (۲)

پیکر بودای ۳۸ متری بامیان:

پیکر (۳۸) متری بامیان برعکس پیکر (۵۵) متری در حصبه شرق جدار بزرگ جا گرفته در طرز ساختمان رواق و جسم بودا آن سهارتی که برای تکمیل مجسمه (۵۵) متری بکار رفته است در پیکر (۳۸) متری به زیبایی خاص دیده نمی شود.

از نظر تکنیک و ساختمان تناسب خشن تر دارد چنانچه اگر خوب دقت کنیم معلوم میشود که اعضای این مجسمه چندان متناسب نیست سر آن به تناسب بدن بزرگ، سینه بی حد برجسته، شانه ها از اندازه بیشتر وسیع و ران های آن بشکل ستون به بدن رسانیده شده و رواق آن هم منظم نیست اما چیزی که جالب ب نظر میرسد این مجسمه در تراش اندام خود از نگاه فیزیونومی (Physionomie) و آناتومی (Anatmi) با بودای (۵۵) متری فرق بارز دارد بدین معنی که تراش این مجسمه قدیمتر بوده و به گمان اغلب بین قرون سوم و میلادی صورت گرفته است اما رولاند (Roland) این مجسمه را مربوط قرن ۵-۶ میلادی و آنمود کرده است.

هیوان - تسانگ و قتی در (۶۳۰) میلادی از بامیان دیدن میکنند ارتفاع این مجسمه را (۱۰۰ پای) قلمداد نموده و تذکر میدهد که پیکر (۳۸) متری از برنز (Brons) بصورت پارچه پارچه ساخته شده و بعد باهم وصل گردیده است. اما در واقعیت این طور نبوده رنگ آبی ای که در پیکر مذکور بکار رفته بود بیننده را به اشتباه انداخته تا فکر کند که این مجسمه از فلز ساخته شده است. در مورد رنگ پیکرها بعضی از دانشمندان را عقیده بر آنست که ممکن رنگ طلائی

روی پیکرها را اثر عوامل طبیعی کم رنگ شده و در نتیجه رنگ آبی لایه زیرین ظاهر شده است. و نظر به فرضیه زوار چینی که میگوید مراد از رنگ پیکر، لباس آن باشد که هنگام مراسم مذهبی بر مجسمه می پوشانیدند. تشریح آخری لباس راهبی بودای (۳۸) متری را نشان میدهد. که از شانه تا بند پا وجود دارد نسبتاً ضخیم تراخته شده با آنهم خصوصیات اناتومی جسم آنرا درک کرده میتوانیم که قات و چین لباس راهبی آن نزدیک تر به مکتب گندهارا بوده ولی تناسب جسم آن برعکس بودای ۵۵ متری به مکتب گوپتا (Gupta) هندوستان نزدیک تر است.

تراشیکه در روی پیکر ۳۸ متری مشاهده میشود (شکل ۳)، اغلب گمان میرود که مانند بودای ۵۵ متری برای گذاشتن ماسک (نقاب) در روزهای مخصوص بوده باشد ماسک روی مذکور امکان ورود از فلز بوده و بعداً بروی کدام صندوق چوبی نصب میگردد. (شکل ۴) به نظر دکتر زمربالی طرزی بودای ۳۸ متری ترمیم شده و حالت آخری آن ارتباط مستقیم با نقوش رواق آن داده میشود که مربوط به شاهان غزنی بوده و ارتباط به قرن ۳-۴ میلادی میگردد.

پیکر ۵۵ متری بامیان :

پیکر ۵۵ متری بامیان یکی از شهکارهای عظیم دوره گریکو بودیک و گندهارا است، که بعضی از دانشمندان آنرا مربوط به قرن ۶-۷ میلادی دانسته برخی آنرا به قرن ۴-۵ میلادی مربوط میدانند، عده ای به این نظر موافق نبوده آنرا به قرن ۵-۶ وانمود کرده اند.

طرز ساختمان بودای ۵۵ متری به انتهای مهارت تراش و کار شده که از نگاه اناتومی (Anatomie) ساختمان و تراش پیکر مذکور چندان بی تناسب به نظر نمی رسد.

لباس راهبی به روی جسم طوری تزئین یافته که از آن بعضی حصص بدن را مشاهده کرده میتوانیم. اگرچه تناسب جسم بودا و روش کار آن نزدیک به مکتب گندهارا است. ولی باز هم لباس نازک راهبی آن دارای قات و چین های طویل که با هم موازی اند به روش لباس های دوره گوپتا تهیه گردیده.

بدین اساس بودای ۵۵ متری در قرن ۶-۷ ساخته شده و بنا بر تحقیقات دکتر زمربالی طرزی سنه گذاری آن با مقایسه به آثار هندوستان از یکطرف و از طرف دیگر به آسیای مرکزی، در اواخر قرن ۵ تعیین گردیده است.

موصوف بدین عقیده است تراشیکه در روی پیکرها دیده میشود بمقصد گذاشتن ماسک در روزهای جشنواره بوده.

که توسط معماران آن زمان از ابتدا به همین منظور تراشیده شده میباشد. (شکل ۵)

نظر به مطالعه و تحقیق دیده شده که در حصه لب بالا و یا فک پایین جری دیده میشود که توسط همین جری ماسک بروی پیکر محکم میگردد (شکل ۶) او اینکه مجلس مذهبی دایر میشد در عقب ماسک چهره بودا مشعل می افروختند در همین وقت دست راست پیکر بحالت صلح و یا لبها سو در (Abaya-mudra) قرار میگرفت و مردم در برابر آن تعظیم بجا آورده قربانی ها و تحائف خویش را تقدیم نموده و مراد می طلبیدند.

باید متذکر شد که در کتاب حدود العمام ابن الندیم ذکر شده که هندوان دو صنف داشتند که یکی آن (کنیاکت) (Canbakt) و دیگری (ز نیاکت) (Zunbakt) (نام بزرگ) بود که هندوان از جاهای بسیار دوز به پرستش و زیارت آن می آمدند قربانی و تحائف میدادند.

مجسمه مذکور توسط آرتیست ها و معماران ساج ساخته شده طوریکه ملاحظه میشود این مجسمه زمانی به میان آمده که آرت مکتب گندهارا رو به زوال میگراید.

چنانچه تناسب و شکل پیکرها و سیستم کار آن معلوم کنند آنست که تا حدی شباهت زیاد به آرت گوپتا (Gupta)

دارد. چونکه درین عصر تأثیرات آرت گوپتا و نندا (Gupta Nanda) در فاصله قرن ۴ و ۵ میلادی در حوزه بامیان بیشتر ارتباط کلتوری و فرهنگی بخود میگردد که آرت مذکور شباهت به آرت فندوستان غور بند نیز داشته است.

گرچه در قرن ۱۸ و اواخر قرن ۱۹ تحقیقات چندی درین مورد از طرف دانشمندان تقدیم شد ولی باز هم تا چنانکه ضرورت است در مورد این حوزه توضیحات بیشتر و دقیق تر درین زمینه محتاج به مطالعات وسیع تر می باشد ازینکه تأثیرات آرت گوپتا در آن بارز است لهذا سنه آن را در حدود قرن های چهارم و پنجم تخمین نموده اند.

تاریخ شاهد آنست که بامیان طی قرون ستمادی دست خوش حوادث ناگوار ستهاجمین قرار گرفته با وجود آنهم بقایای تزئینات آن کاملاً روشن بنظر می رسد با وجود صدمات باز هم عظمت و زیبایی خود را از دست نداده است. به گفته رولاند (Rouland) باستانشناس فرانسه و اکثر علمای دیگر بوداهای بامیان توسط مسلمانان تخریب شده اند.

اگر بصورت دقیق عمیق شویم گفته میتوانیم که تخریب این ساحه چندین عامل را در بر می گیرد:

۱- پیکر ۵۵ متری بامیان به اثر عوارضی و تأثیرات جوی تقریباً زهائی خود را از دست داده و به اثر احتکالات بعضی از قسمت های بدن آن از بین رفته است.

۲- به گفته نویسنده (کتاب شهرهای آریانا) تخریب آن بحکم اورنگ زیب صورت گرفته که هدف گلوله قرار می گیرد.

۳- در سال ۱۲۲۱ میلادی چنگیز آسیای مرکزی را مورد تهاجم خود قرار میدهد و چندین مناطق را بغارت و چپاول کشیده و ویران می نماید.

فرسنگها (تصاویر یواری) که در رواق پیکرهای ۳۸ و ۵۵ متری بوفرت دیده می شوند طرف جلب بینندگان واقع گردیده و دارای صحنه های مختلف تخیلی میباشد. صحنه تحفه دهندگان فرشته یاژنی (Giny) که در حالت پرواز اندیکی از سمیزات میتو لوجی بودائی عصر هست گوپتا میباشد، مثال آنرا در سفارهای اجنثا ملاحظه کرده میتوانیم در اینجا تمثیل شده، در دو طرف رواق ۵۵ متری صحنه دیگری وجود دارد یکی آن بودیستوا را نشان میدهد که در حالت عبور آبامو درا (Abayamudra) قرار دارند در اکثر این تصاویر حرکاتی که نمایان گریصاح جوئی است بمشاهد می رسد.

همچنان در اطراف این رواق دو قطار از صحنه های میتولوژی (اسطوری) تمثیل گردیده که به نام های کسراکوس چندا (Cracoschanda) و یا کراکوش شادا (Carcosshada) یاد می شود وجود دارد که تمپ آن را میتوان تقریباً مربوط به دوره ساسانی دانست گرچه در اکثر حصص این رواق شکل بوداهای نشسته و ایستاده به نظر می خورد که خصوصیات هنری آن مربوط به دوره ساسانی مخصوصاً در عصر شاپور اول بوده میتواند.

مثال دیگر این نقوش رواق ۵۵ متری همان صحنه شاه شکاری بامیان است که در حالت نشسته با لای هک تخت که در پشت سر آن یک دایره تقدس به ملاحظه میرسد و کلاه اش به سبک شاهان ساسانی بوده و نفوذ آرت ساسانی ها را انعکاس داده میتواند که خصوصیات البسه ساسانی و سردمان آسیای مرکزی را دارا میباشد در نوع مهتاب را به اسم ماؤ (Mao) نشان میدهد و در سمت راست تصویر چندی از تحفه دهندگان بمشاهده می رسد که با دسته های سه نفری ظرف های تحفه را در دست داشته با هک حرکت روبه پرواز بوده ذوق نفیس و سهارت سرشار هنر مندان این دوره را بر فی میکند.

همچنان در حصه راست رواق مذکور هک عده بودیستواها ترسیم شده که هاله روی آن نقش شده و با انگشتان نسبتاً طویل و مقبول خود حرکات مذهبی را اجرا میکنند که در لباس آنها خصوصیات البسه ساسانی و سردمان آسیای مرکزی بوضاحت بمشاهده میشود فرسنگ دیگری در رواق پیکر ۵۵ متری به نظر میرسد با لباس و تاج شاهی که از جمله سمیزات شاهان شکاری شمرده شده در آن نقش است با سکه ای که

توسط مسیوها کن (M.Hackan) از غزنه بدست آمد شباهت دارد. علمای اخیر نقش رب النوع مهتاب که در بالای سر پیکر ۵۵ متری ترسیم شده شبیه مجسمه میداند که توسط پروفسور روتیر از باهل کشف شده که تاریخ آنرا مربوط به قرن ۱۱ و ۱۲ م. میداند در سال ۱۸۳۵ چارلز سنن بالای رواق پیکر ۵۵ متری یک نوشته پهلوی را دیده که توجه او را جلب نموده است.

شکل سردی را که در بین یک دایره در بالای سر پیکر ۳۸ متری بانیزه و شمشیر بدست چپ که یالان راهبی آن به رنگ آبی بوذه بالای کراچی چاراسپه ایستاده نقش است در بالای آن دو انسان بانیم تنه حیوان ترسیم گردیده که دو مشعل افروخته در دست دارد که یکی آن سمبول روز و دیگر آن سمبول شب می باشد و هم سه مرغابی از طرف بالا از سمت بیرون در حالت پروازند که انتقال ارواح (ساق) را به ژها ترسیم کرده است نشان میدهد.

نظریات علما و زائرین :

به قول هیوان- تسانگ پایتخت شاه در مدخل دره فولادی طوری افتاده بود که دامنه تپه را کاملاً اشغال کرده و ساعت آن از ۶ الی ۷ لی بیشتر نبوده چنانچه محلات مسکونی شهر بشکل سمج بوده پیش از صد معبد چند صدراعبد در تمام بامیان بشمول دره فولادی وجود داشت. هیوان- تسانگ - در باره بوداهای ۳۸ و ۵۵ متری و قتیکه از بامیان دهن می کند چنین مینگارد: این منطقه در بین سلسله کوه های پر پرف واقع بوده پایتخت آن در سمت شمال تکیه بر جد ا ر د ا ر د . در شرق این شهر یک مجسمه به ارتفاع (۱۴۰) الی (۱۵۰ پای) ایستاده از سنگ ساخته شده که رنگ طلائی رویش درخشنده و تزئینات کمیابش به قشنگی پیکران می افزاید در شرق این مجسمه پیکر دیگری به ارتفاع (۸۰ - ۱۰۰ پای) از آهن ساخته شده که اگر از ۱۲ - ۱۳ لی بطرف شرق شهر نزدیک شویم یک معبد موجود است بنام سنگا را ما (Sangrama) که در بین آن یک مجسمه خوابیده به حالت (پری نیروانا) وجود دارد طول آن (۱۰۰ پای) بوده که با الوان و جواهرات مزین میباشد و در سال در موقع معین پادشاه بامیان با و زرا و قاطبه اهالی و روحانیون در انجا جمع شده هر چه جواهرات و اشیای مفاخریکه پادشاه در خزانه خود دارد همه را بنام بودا خیرات می کند چون پول تمام میشود خود آل و عیال خود را نیز ایشار میکند. سپس وزرا دوباره تمام جواهرات سلطنتی خانواده شاه را خریداری میکنند. بنا به گفته زایر چینی بامیان از سجلل ترین مراکز دینی تمام آسیا بوده و علاوه بر تزئیناتی که قلم هیکل تویشان و خاصه نقاشان در آنجا ایجاد

عقب بودای ۵۵ متری منتهی میشود رفته از تصاویر نقش شده روی دیوارها که مثل صحنه‌های مختلف میباشد درج کتاب خود نموده است .

برونس (Brwons) در سال ۱۸۱۹ از جدار کبیر با میان و طاق های منقوش پیکر ۳۸ و ۵۵ متری دهن نموده و صحنه های متولوجی که نما یا نگر تصاویر متنوع است درج نقشه و یا داشت های تاریخی خود نموده است .
۱- لفر د فوشه (A.Fouch) در کتاب تحقیقات خویش مجسمه های با میان راشیمه مجسمه های روات (Ravat) سر برندهند (Derinda) میداند و پیکرهای مذکور را مربوط به قرن ۳ - ۴ میلادی وانمود ساخته است .

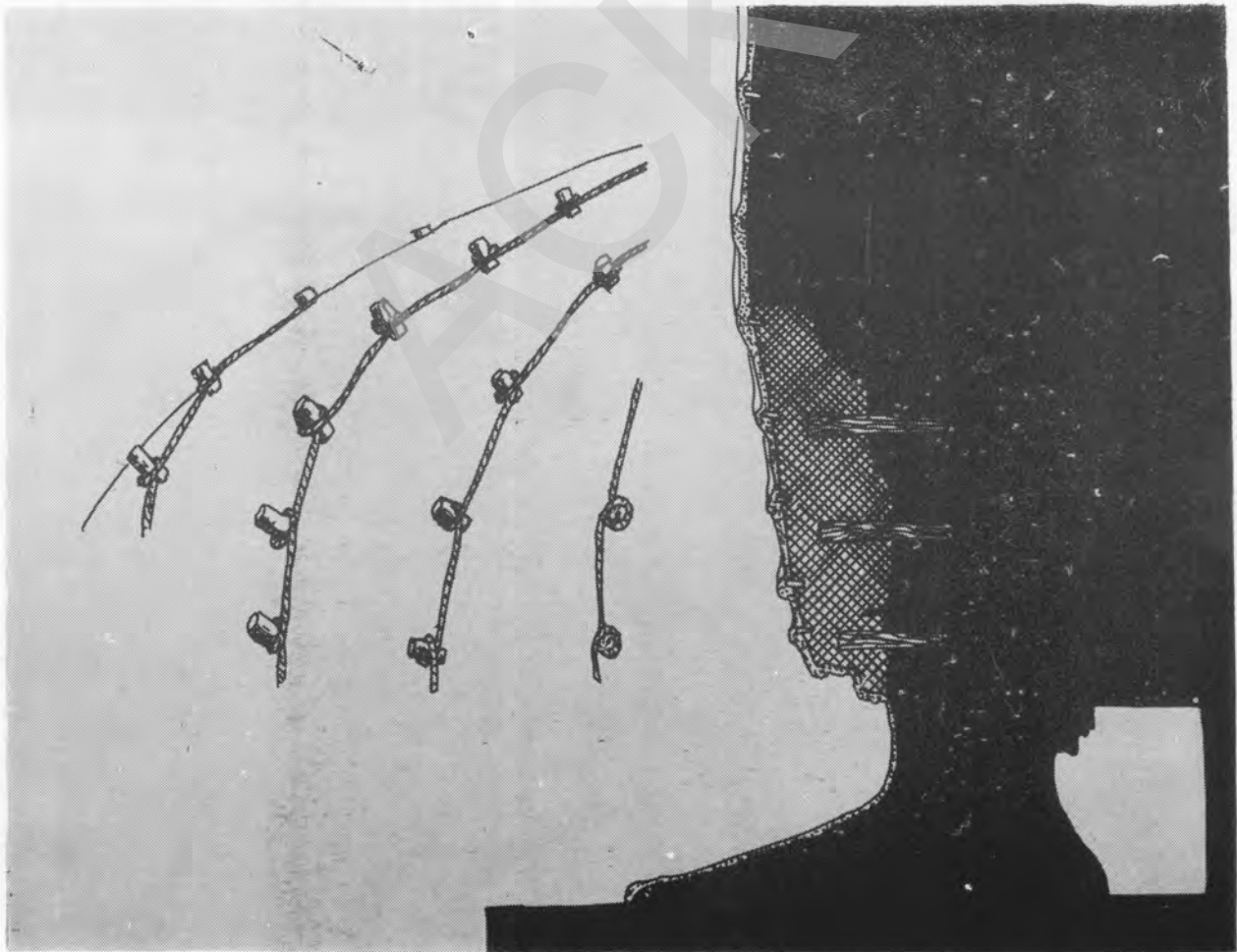
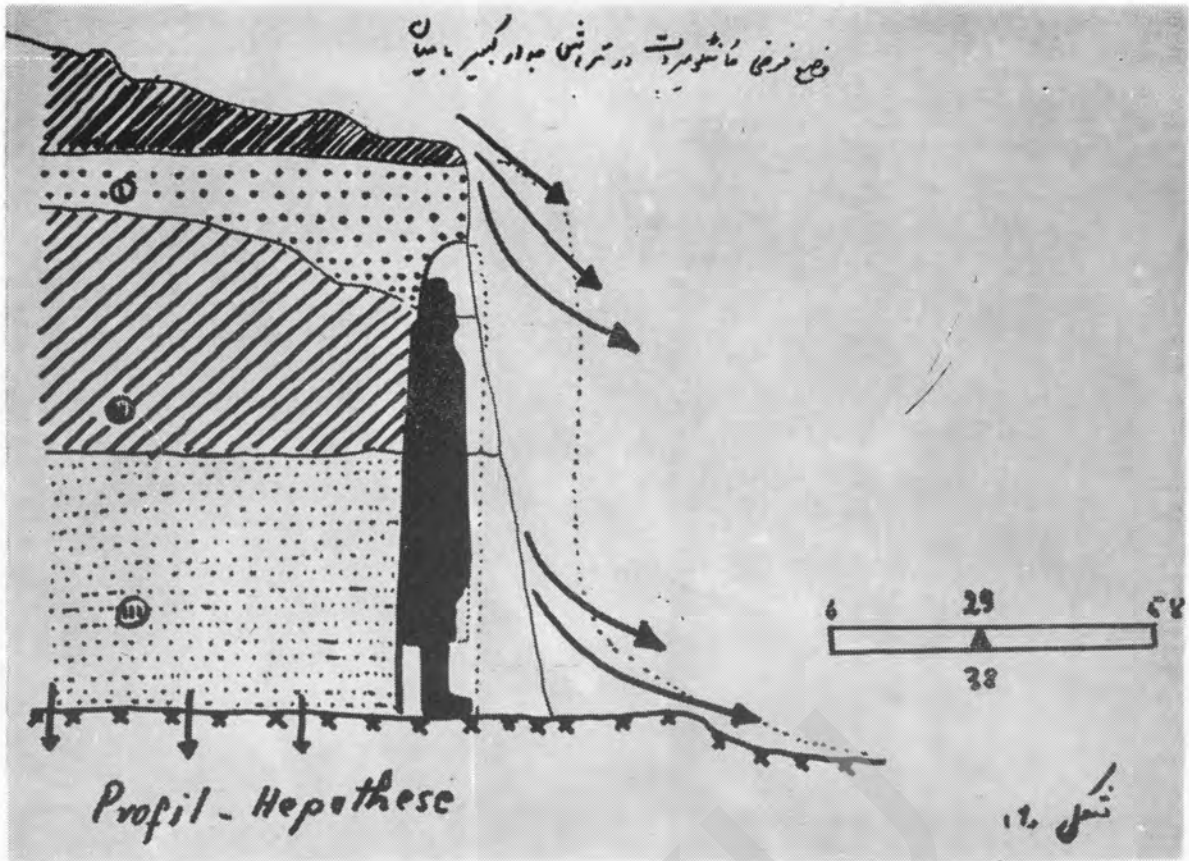
کرده بود معابد و طاق های پیکر های بزرگ بودا با بهترین پارچه های زربفت مزین بود .
همچنان وقتیکه فرانس ویلفورد (Farance-Wilford) راجع به کوه های قفقاز مقاله نوشت و در باره مجسمه بزرگ بودای های با میان تذکرسی دهد که این دو مجسمه بخاطر یاد بودشالاما (Sher-La-Mar) که راهب یادوست سل ساست ساخته شده در سال ۱۹۲۲ و ۱۹۲۴ و قتیکه کاپیتان متلانند (Cap.Matland) از هندو افغانستان دیدن میکنند به کمک تا لبوت توانست از کرو کی این حوزو و جدار کبیر هاداشت تهیه نماید که بهترین مأخذ برای شرح این مجسمه میباشد چارلز مسن (Ch. Masson) در ۱۸۳۵ از با میان دیدن نمود و ادعا میکند که از راهرو قدیمی که مسیران به دهلیز

ماخذ :-

- ۱- آثار عتیقه با میان نوشته کهزاد احمدعلی .
- ۲- داهره المعارف جلد اول .
- ۳- هیکل های بودائی با میان کنفرانس داکتر زریالی طرزی
- ۴- هاداشت های هیوان - تسانگ از کتاب سیی - یو - کی ترجمه پشستوسال ۱۳۵۸
- ۵- نظریات داکتر طرزی و کتاب مهندسی آن جلد دوم چاپ پاریس .
- ۶- تاریخ افغانستان بعد از اسلام تالیف پوهاند عبدالحی حبیبی جلد اول ، سال ۱۳۴۲
- ۷- افغانستان در پرتو تاریخ احمدعلی کهزاد سال ۱۳۴۲
- ۸- شهر های آریانا - عثمان صدقی .

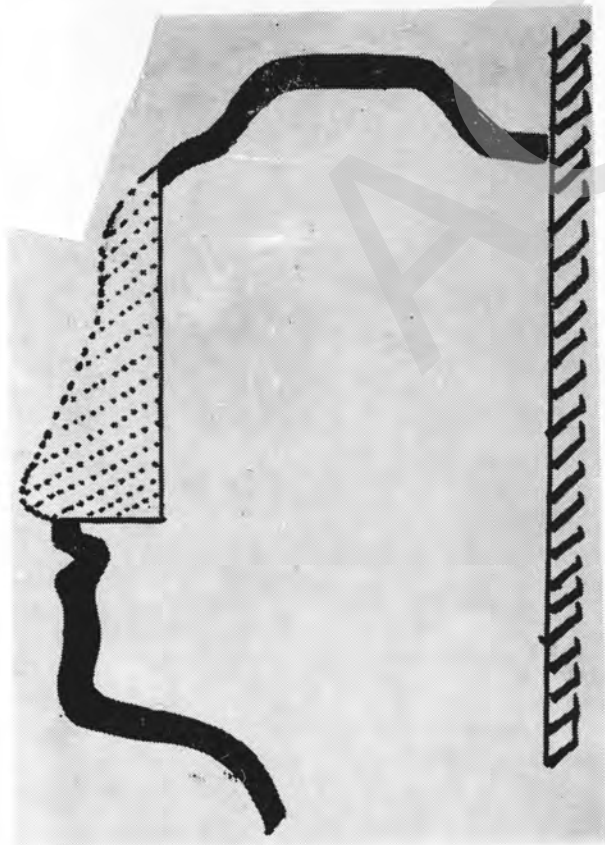
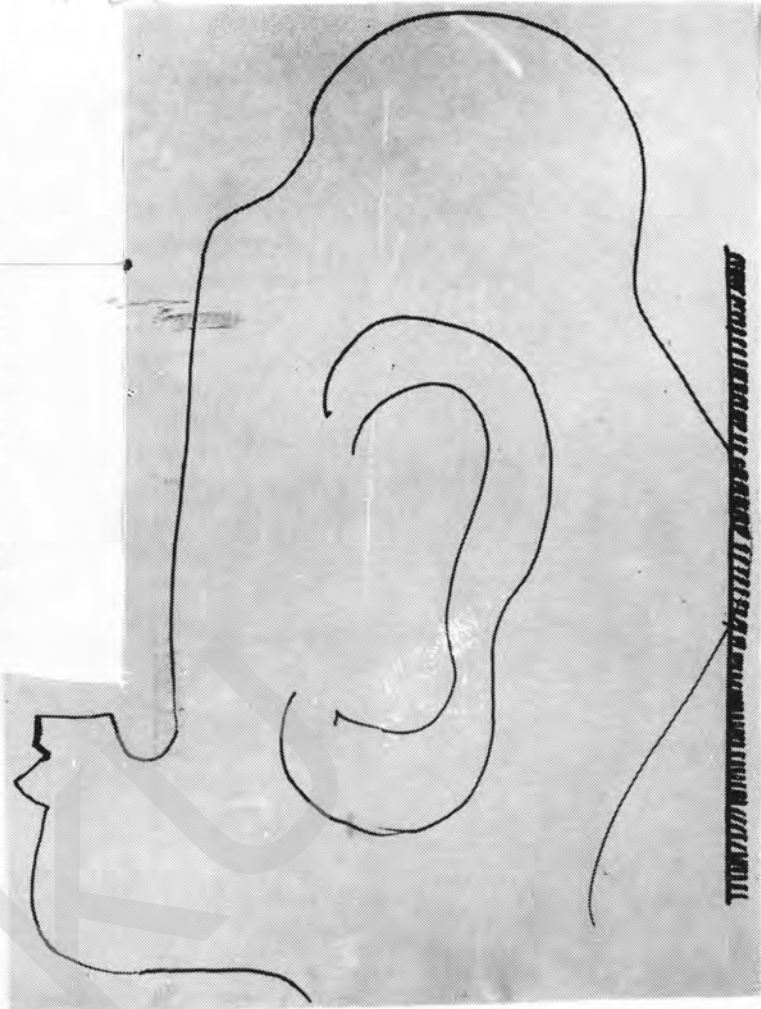
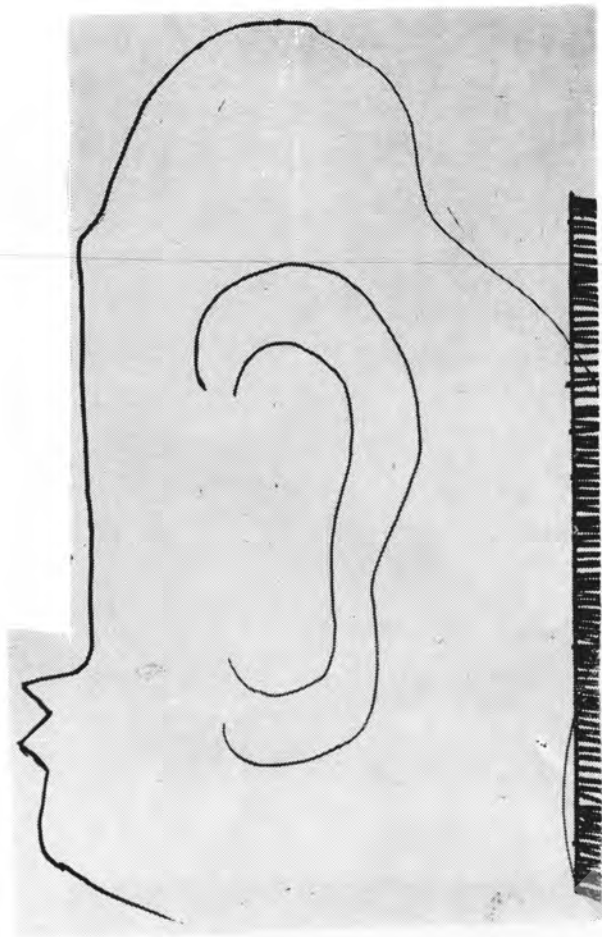


دورنمای عمومی
آبادات با میان
(مجسمه ۵۵ متری)



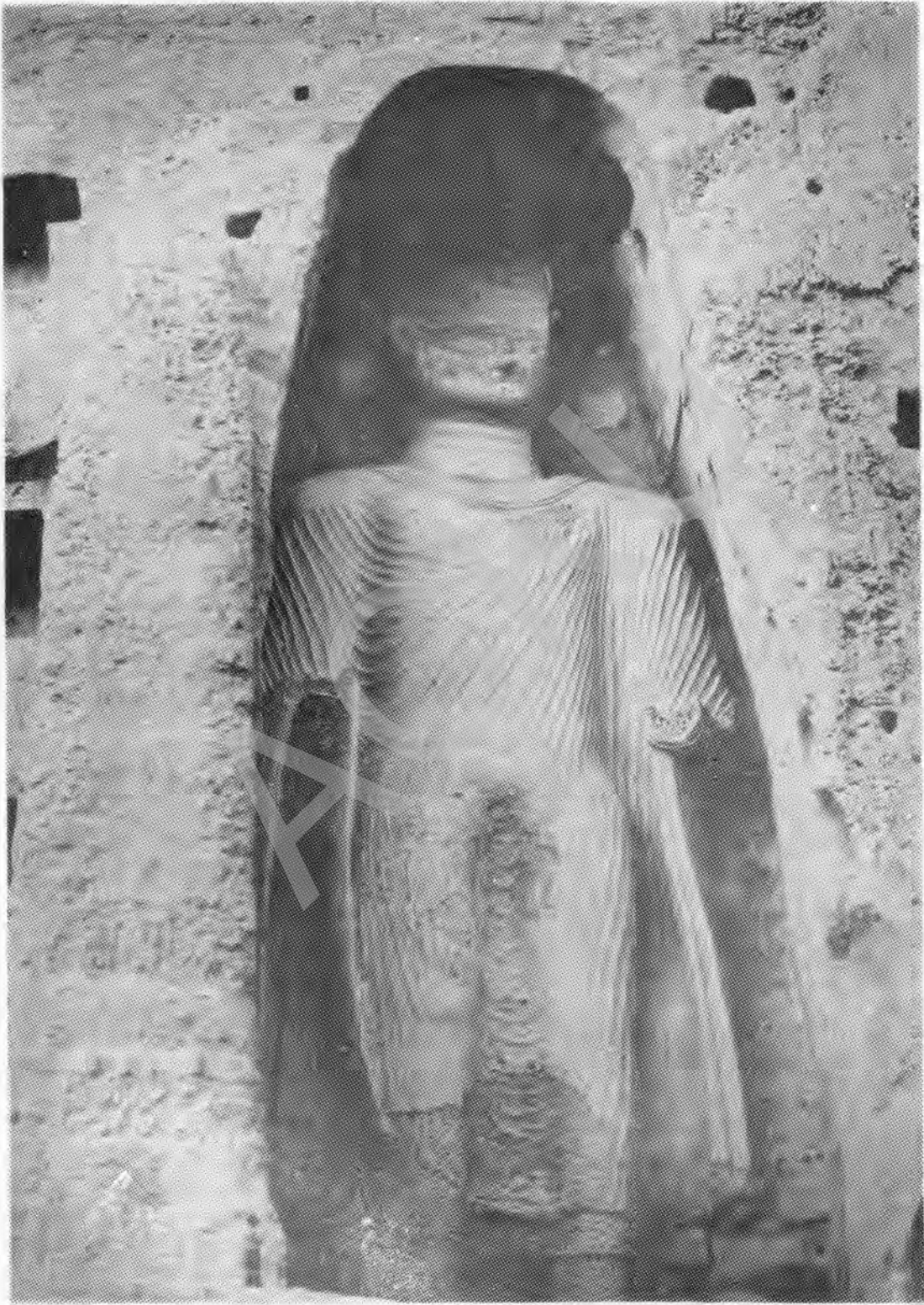
کاپی از صفحه ۲۶، رسم ۱۹، D. کتاب دکتور زمربالی طرزی سهندسی باسیان.
شکل (۲)

5492



اشکال به ترتیب (۳-۵-۴-۶)

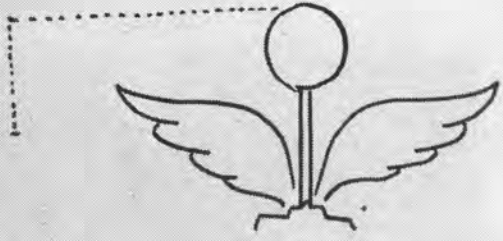
5498



۵۴۹۸
۳۸ متری پامپان بعد از ترسیم

5494

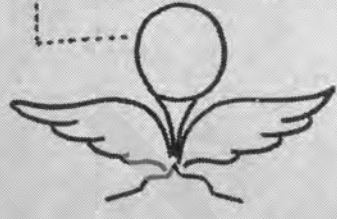
Glob



Glob

Typ: 600. A.D.

Yazd-gord. I

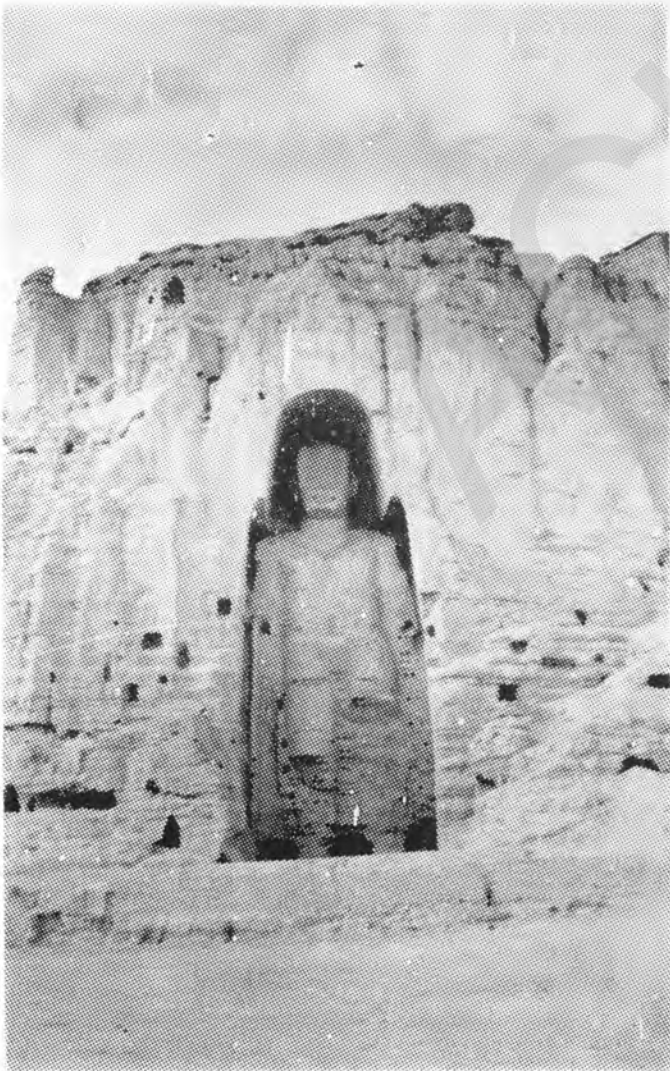


Typ: 600. A.D.
Yazd-gord I

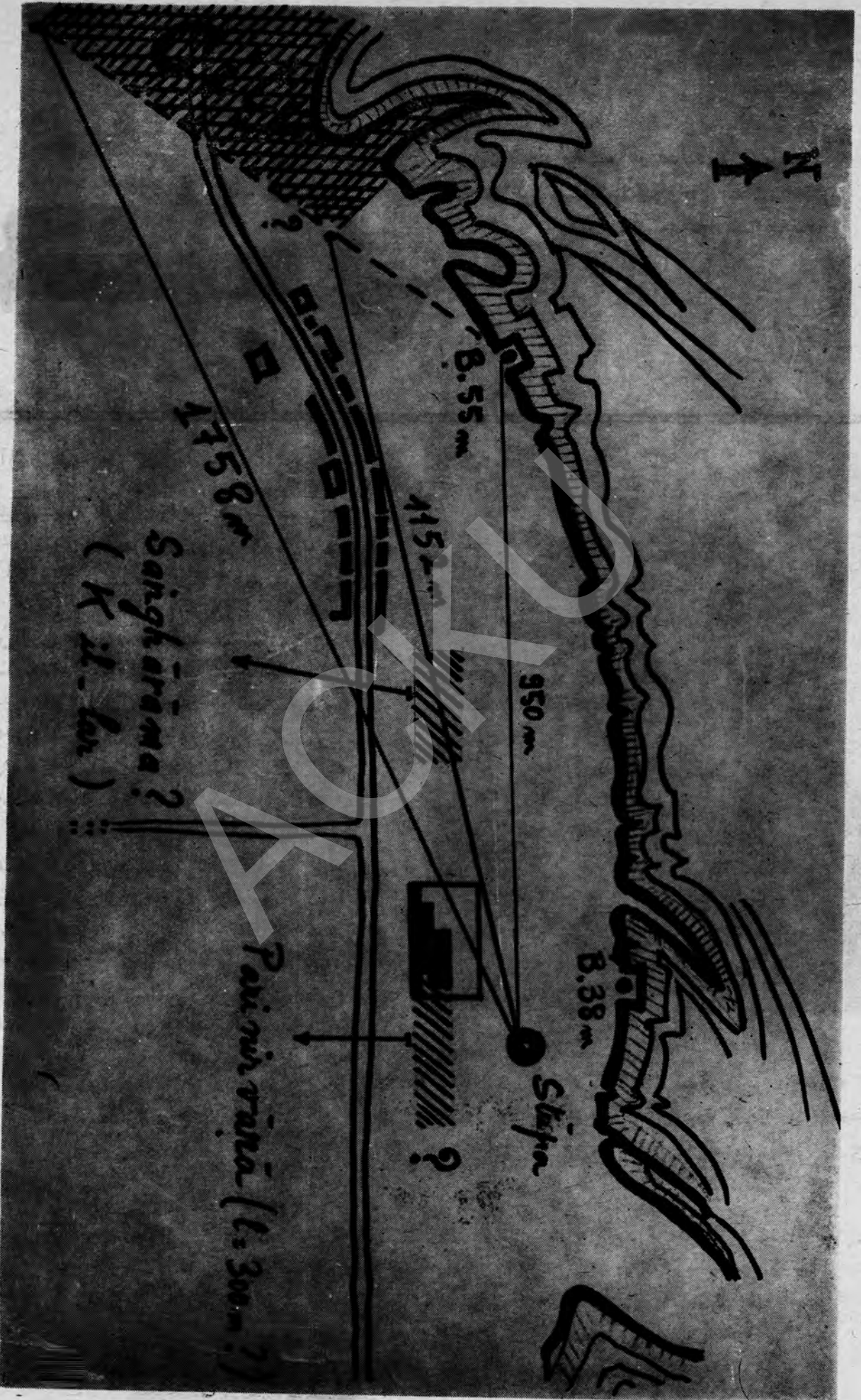
شکل ۸

Aptalit - Emesion.

با شوی با کوه ای ایستاده در آنجا که مساحت ۱۰۰۰: ۱۰۰۰ متر مربع
شماره ثبت ۸۱۰۰ و تپه شتر حبه



تپه ۵۵ متری بودای با میان



(شکل ۷)

نقشه نئی از کروکی آبادات باستان و جدار کبیر (کاپی از نقشه زمینی حرزی)

اخبار

گزارشات مختصر از فعالیتهای مدیریت
عمومی باستانشناسی و حفظ آبادات تاریخی
در شش ماه اول سال ۱۳۵۸

بازدید از شهر باستانی ای خانم

علی گل پیوند معین وزارت اطلاعات و کلتور با اشتراک پوهنهارلطیف ناظمی رئیس کلتور آن وزارت و نماینده باستانشناسی بتاریخ ۷ سنبله ۱۳۵۸ از ساحه بی ای خانم بازدید بعمل آوردند.

معین وزارت اطلاعات و کلتور و همراهانش در حالیکه از طرف نماینده مدیریت عمومی باستانشناسی تشریحات داده می شد ساحه را از نزدیک مشاهده نمودند.

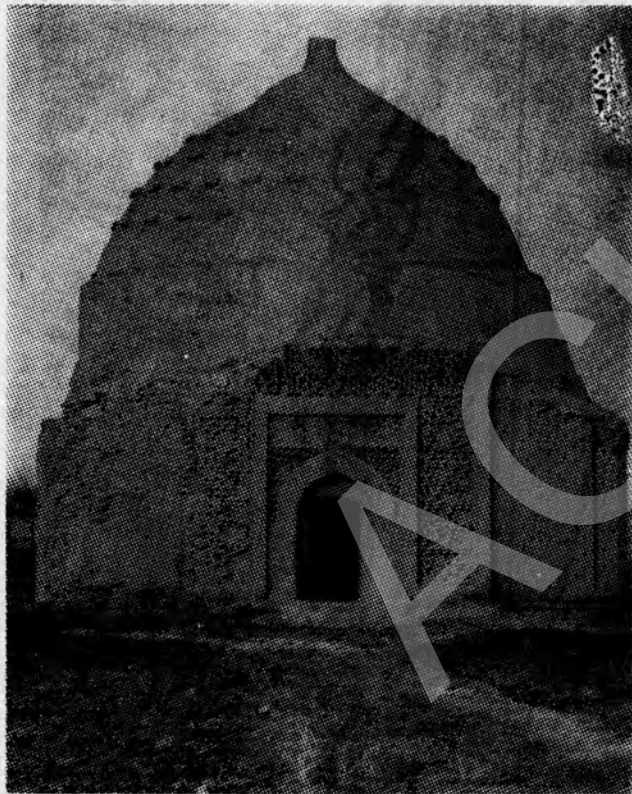
ای خانم که یک شهر باستانی مربوط به دودمان یونانوی - باختری میباشد درسی کیلومتری شمال غرب ولسوالی خواجه غار ولایت تخار موقعیت داشته و دریا های امو و کوکچه آنرا در تقاطع شان جاداده اند.

حفریات ای خانم در سال ۱۹۶۵ م. توسط هیأت مشترک باستانشناسی افغان و فرانسه آغاز گردیده که تا حال ادامه دارد. امروز این ساحه باستانی با کشفیات منحصر بفرد آن در تمام جهان شهرت بسزایی کسب کرده است.

در جریان این بازدید معین وزارت اطلاعات و کلتور در باره حفظ و نگهداشت این شهر باستانی هدايات لازم داده و در زمینه باوالی تخار مذاکره بعمل آوردند.

ترمیم مقبره با با حاتم

کار دوره دوم ترمیم مقبره با با حاتم واقع در ولسوالی چمتال ولایت بلخ اخیراً به پایان رسیده که با ختم این دوره، کار ترمیم آن تکمیل گردید و آبدۀ مذکور از انهدام حتمی نجات یافت. این مقبره پر از زش تاریخی در اثر عوارض جوی در طی قرون متمادی بحالت ویرانی در آمده بود.



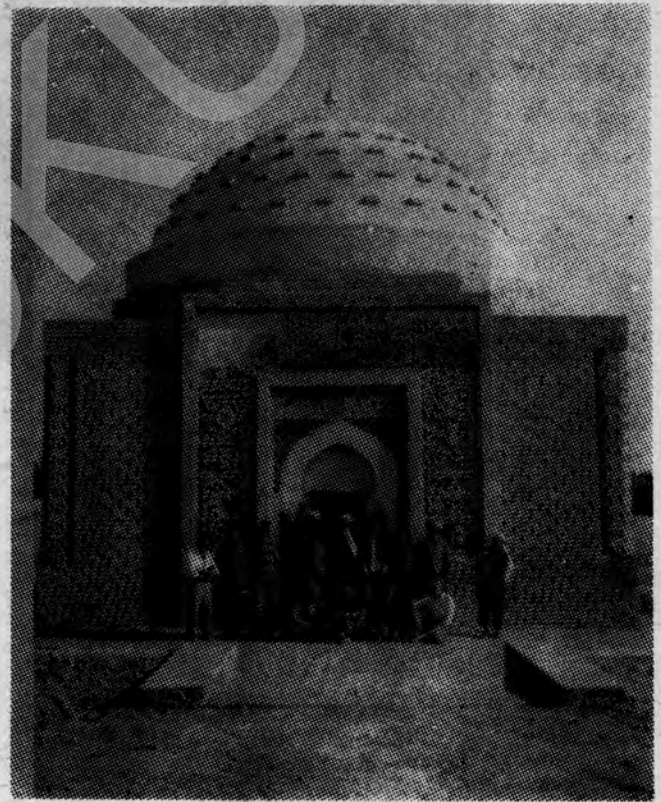
مقبره با با حاتم قبل از ترمیم

در دوره اول ترمیم که از حمل ۱۳۵۷ - آغاز و تا ۴ جوزای همان سال صورت پذیرفت تقریباً (۰.۴) فیصد کار آن پیشبرده شد. در دوره دوم ترمیم که از تاریخ ۱۳ حمل الی (۷) جوزای ۱۳۵۸ - ادامه داشت کار متبناً قی ترمیم آن به اكمال رسید.

مقبره با با حاتم در قریه امام صاحب ولسوالی چمتال ولایت بلخ تقریباً در (۶۰) کیلومتری غرب شهر مزار شریف در جوار مقبره امام صاحب قرار داشته که هر دو مقبره در کنار راه قدیم مزار شریف - آنچه واقع میباشد.

این آبدۀ با شکوه و هزار زش تاریخی یکی از شهکار های هنر معماری دوره اسلامی افغانستان بوده و احتمالاً به دوره سلجوقیان متعلق میباشد. سکه های که از یکی از ر و شندان های مقبرۀ متذکره بدست آمده مربوط به سلطان مسعود اول میباشد که اضافه از نیمی سال از آن میگردد.

مقبرۀ بابا حاتم از نگاه مهندسی، گچبری (کالیوگرافی) تزئین و خطاطی های زیبای کوفی خود بینظیر بوده و سبک جدیدی را در داخل مکتب معماری دوره اسلامی افغانستان معرفی میدارد. معلوماتی دزین مورد تهیه گردیده که در شماره آینده خویش آنرا جهت آگاهی بیشتر خوانندگان و علاقمندان گرامی به نشر خواهیم رسانید.



مقبرۀ بابا حاتم بعد از ترمیم

روی ضرورت احیای مفاخر فرهنگی از طرف ترمیم کاران مدیریت عمومی باستانشناسی در سال ۱۳۵۶ آغاز شده است. از بودجه انکشافی این موسسه ترمیم گردید و سالانه یک فصل، کاران صورت میگیرد.

بازار سرپوشیده خلم با قدمت تاریخی دو صدساله اش یکی از بازارهای اصیل آسیای مرکزی بود که در ولسوالی خلم ولایت سمنگان موقعیت دارد. این بازار از آغاز تا به امروز بجهت یکی از مراکز مهم داد و ستد تجاری تی اهمیت خاصی را کسب کرده است.

این بازار دارای یک چوک مرکزی بوده و به چهار طرف آن رسته های دکانها موجود است که تعداد آنها به چهل و چار میرسد، چارستان به جناح های غربی و شرقی آن وجود دارد.

دوره سوم کار ترمیم معبد و ستوپه بودائی گلدره:

کار ترمیم معبد و ستوپه گلدره یکی از ابدات پر ارزش بودائی که به همکاری هیأت افغانستان شناسی بریتانیه و مدیریت عمومی باستانشناسی در سال ۱۳۵۶ شروع گردیده بود خاتمه یافت. ترمیم این آبدۀ هر سال یک فصل دوام داشته و در سال جاری بعد از سه دوره کار انجام گردید. ستوپه و معبد بودائی گلدره در ۳۲ کیلو متری جنوب شرق کابل در موسسه لوگر موقعیت داشته و متعلق به دوره کوشانی میباشد.

این آبدۀ منحصر بفرد از سنگ شیبست و گل ساخته شده و در مسیر کاروان کوچی هائیکه از شرق افغانستان به وادیهای غزنی و لوگر سرازیر میشدند اعمار گردیده است.

برای معلومات بیشتر پیرا، ون کار ترمیم این آبدۀ رجوع شود به مقاله انگلیسی آقای راوستن تخصص ترمیم ابدات از هند که نظارت و سرپرستی پروژه را به عهده داشت.

ترمیم مقبره خواجه لایخوار پایان یافت:

ترمیم دوره دوم مقبره خواجه لایخوار بتاریخ ۱۲ اسد شروع و به ۲۹ میزان سال جاری پایان یافت.

ترمیم بازار سرپوشیده خلم در ولایت سمنگان

جریان دارد...

کار ترمیم بازار سرپوشیده خلم که یکی از ابدات پر ارزش باستانی کشور میباشد در سه سنبله آغاز گردیده است. پروژه ترمیم این آبدۀ نظر به فعالیت های باستانشناسی

دو ره اول ترسیم آن که توسط هیأت ترسیم ابدات مدیریت عمومی باستانشناسی بتاريخ ۳۱ اسد ۱۳۵۷ آغاز و چهل فیصد کار آن تکمیل گردیده بود .

کلتوری دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان می باشد در احیای مجدد مفاخر فرهنگی و باستانی کشور ما ارزش قابل به سزائی دارد این ابدیه یکی از ابدات پر ارزش اسلامی بوده و بقول مهندسیکه عهده دار ترسیم آن بوده از نظر معماری به ابدات دوره تیموری شباهت دارد .

ترسیم این ابدیه که مطابق پروگرام های انکشافی



نمای بیر وئی مقبره خواجه لایخوار در غزنی

اصطلاحات باستان‌شناسی

از آنجائیکه باستان‌شناسی با سایر علوم ارتباط مستقیم و غیر مستقیم دارد و این ارتباط و پیوند قسمی مطالعه این رشته را به اشکال مواجعه ساخته، مخصوصاً به آنائیکه مطالعه مسلکی درین رشته ندارند فهم این مسأله به آنها مشکل خواهد بود اصطلاحاتی را که در باستان‌شناسی مروج است در هنگام مطالعه و برخورد به آنها تحلیل و فکرم نمایند. ازینرو بورد مشورتی مدیریت عمومی باستان‌شناسی وزارت اطلاعات و کلتور سعی همه جانبه بعمل آورد تا بعضی از اصطلاحاتی را که در باستان‌شناسی جهان بحیث واژه باستان‌شناسی قبول گردیده است ترجمه و تفسیر نموده به نشر برساند

روی این منظور در مرحله نخست به ترجمه و تفسیر کتابی: **ARCHAEOLOGY A TO Z**

یعنی باستان‌شناسی از (الف تا ی) که توسط دو دانشمند برتانوی جیوفری پالمر (Geoffrey Palmer) و نوول لیوید

(Noel Liloyd) ترتیب و تالیف شده اقدام گردید تا خوانندگان ما هرچه بیشتر از مطالب مربوط به باستان‌شناسی مستفید شوند.

دوم است که در ۱۲۵۰ قبل المیلاد در سو دان کنار چپ درهای نیل، بطرف شمال دومین ایشار بزرگ اعمار گردیده: سفید مذکور با چهار مجسمه پادشاه مزین گردیده و هر کدام آن ۴۵ فوت ارتفاع دارد. نظر به توجهات یونسکو این معبد و سایر معابد بزرگ در اطراف آن بوده و به الهه هاتر Hator اهدا گردیده به پارچه های جداگانه قطع شده و دوبار در حصه بالائی کنار درها به شکل اصلی اش اعمار گردیدند تا از خطر سیلاب‌های که ناشی از ساختن بند بزرگ اسوان میگردد محفوظ بمانند.

(Acheulian Culture) اچولین کلتور: - سنگ کلتور عصر حجر قدیم است و نام آن از جاده (St. Acheul) که

Abbevillian Culture ابو بلین کلتور: - (Abbevillian) شهرست در شمال فرانسه نزدیک دهتهای دریای سوسی، که ساختن ابزار عصر حجر قدیم درین محل رواج داشت. هرچند بنگه تبردستی (Abbevillian) محدود به فرانسه نبوده و اینطور فکرمیشد که مرکز اصلی این کلتور آفریقا بوده و زمانی این کلتور بنام (Chellean) چل آن، نیز یاد میگردد. بطوریکه بعداً بعضی ابزار مشابها را در Chelles چلس نیز یافتند. (Abbevillian) محل تولد (Boucher de perhes) پوشه دو برت بوده که در اوایل قرن زدهم ابزار چقماقی و استخوانهای حیوانات ماقبل التاریخ را ازین محل بدست آورد.

(Abu Simbel) ابو سمبل: - محل معبد راسس

در نزدیکی امیین (Amiens) در فرانسه است گرفته شده و این مرحله بعدی کلتور (Abbevillian) ابو بلین است زیرا تبر دستی این کلتور نظریه (Abbevillian) ابو بلین کمی باصیقلتر است. و این نوع تبر دستی در جنوب آفریقا جنوب شرق هندوستان و در جنوب انگلستان نیز یافت گردیده است و مردمانیکه ساکنان این نوع ابزار بودند به گمان اغلب در نزدیکی دریاها و جویها زندگی میکردند اما راجع بطرز زندگی آنها معلومات اندکی در دست است. اگر وپولیس (Acropolis) :- بالا حصار یا قلعه ای که معمولا در ارتفاعات بلند اعمار میگردد و اعمار این نوع ساختمان هادر شهرهای یونان قدیم به منظور استحکام و دفاع شهر رواج داشت یکی از این اکروپولیس های مشهور یونان، اتن است که در قرن پنجم ق. م اعمار گردیده که با تزیینات سفید می و مجسمه ها مزین میباشد.

(Adze) اذیه تیشه :- ابزاری که به منظور تراش و لشم ساختن چوب بکار میرفت. البته تراش و لشم نمودن شکل ابتدائی بوده در زمان پیشین این ابزار توسط دهقانان و نجاران و استعمال میگردد اما ساختمان آن طوری بوده که حصه فوقانی تیر مانند و به آن دسته نیز ضم میگردد.

تمدن اچین (Aegean Culture) :- یک مرحله پیشرفته تمدن جنوب یونان در جزیره اچین بوده که این مرحله تمدن از ۲۵۰۰ ق. م شروع شده تا ۱۳۰۰ ق. م دوام پیدا کرده، کریت (Crete) و میسینی (Mycenae) سراز آن بوده و شاید مردمان اچین مهاجرین بسوده باشند که از مصر و آسیای صغیر مهاجرت نموده اولاً در کریت و بعداً به میسینی، جزیره اچین و سرزمین اصلی یونان پراکنده شده باشند.

(Air Photography) عکاسی هوایی :- جدیدترین طریقه ای که باستان شناسی به کمک آن میتواند موقعیت مناطق و ساحات باستانی را که زهر خاک دفن گردیده، دریافت و کشف نماید، سیستم فوتو های هوایی است. توسط این سیستم میتواننا مساوی بودن خط های مرئی را که در زمین امکان دهند آن میسر نیست، دید. تفاوت در رنگ خاک، ارتفاع، جویها و حاصلات زراعتی که دلیل آن طبقه و نوعیت خاک آنست تنها از هوا تشخیص آن میسر است، و همچنان روهت تهداب، سرک، سنگ فرش همه اینها را میتوان توسط فوتو های هوایی تشخیص داد. همچنان اشکال دیگر را از قبیل بلندی و پستی ساحه درین نوع تصاویر روشن و یا تاریک بدست آورد. استفاده از فوتو های هوایی به منظور تشخیص ساحات باستانی

توسط باستان شناسان پس از جنگ عمومی اول مورد استفاده قرار گرفت.

سرحوم او. جی. اس کراو فورد (O.G.S. Crawford) یکی از طراحان این طریقه و آسروی باستان شناسی انگلستان بود، منطقه باستانی او دهنج (Woodhenge) را توسط این سیستم کشف کرد.

زراعت (Agriculture) :- اولین نباتات که در شرق نزدیک و شرق میانه زرع گردیدند عبارت از جو و انواع مختلف گندم بود. همچنان برنج، ارزن، درختان سیوه دار در جنوب شرق آسیا، کتان در مصر، جو و گندم سیاه در اروپا از جمله نباتات بودند که در مناطق فوق زرع گردیدند.

زراعت در عصر سنگ قدیم رواج نداشت اما در عصر سنگ جدید زراعت انکشاف نمود و این انکشاف یک تغییر و انقلابی در زندگی انسانها بوجود آورد و بدین معنی که انسان را بیشتر مسکن گزین ساخت و از شکل کوچی بودن آن کاست و این استقرار باعث ازدهاد نفوس نیز گردید.

قبل از اختراع قلیه یگانه وسیله تخم زدن زمین همان کج بیل های ابتدائی بود.

(Alexandria) اسکندریه :- شهر است در کناره دریای نیل، مؤسس این شهر اسکندر مقدونی که در سال ۳۲۲ قبل المیلاد بعد از فتح مصر آنرا اعمار نمود و بعدها مرکز مهم تجارتی گردید.

پتو لیمی اول کتا بخانه در آن بنا نهاد که دارای ۷۰۰۰۰ جلد کتاب بود و همچنان درصد گاه که به منظور هنمایی کشتی هادر آن ساخته شده بود یکی از عجایب هفتگانه دنیا بشمار میآید. اسکندریه طی سده های بعدی بعد از اینکه گاهی جزء یک امپراطوری و گاهی جزء دیگر گردید تدریجاً اهمیت خود را از دست داد.

(Alphabet) الفبا :- الفبا یعنی مکالمه توسط علامات پیش از اینکه الفبا بشکل اسروزی درآید این مکالمه و مفاهیم توسط تصاویر صورت میگرفت که از نگاه زبا نشناسی آنرا (Pictogram) پیکتو گرام مینامند. یعنی هر تصویر یک مفهوم خاص را افاده می نمود بعدها تصویر نمائندگی از یک مفکوره میگردد که آنرا (Ideogram) آید یو گرام و بعد ها از صدا که آنرا Phonogram فونو گرام مینامند. طوریکه از نوشته مصری بهن النهرین، گرهتی و آنک بر میآید اینها اولین شکل و یا مودل الفبائی بودند که توسط فنیقی ها در سال ۱۵۰۰ ق. م اختراع گردیده بود زیرا تاجران نیازمند شکل ساده و سریع تحریر بودند. آنها

واقعا مخترع د و نوع یا شکل الفبا بودند همگی که دارای ۲۲ کانسنت (حروف بیصدا) که حروف صدا دارها (اول) در آن تجزیه نمی گردید. این سیستم در اروپا اول در یونان توسط تجار فنیقی در بین سالهای ۱۰۰۰ و ۷۰۰ ق. م معرفی گردید

(Altamira) التامیرا - مغاره ایست نزد یک سنتندر (Santander) در شمال اسپانیه که توسط دن مار سولنودی - سانتوله (Don Marcelino de Santuola) و دختر پنج ساله اش ماریا در سال ۱۸۷۹ کشف گردید. آنها در مغاره مذکور استخوان و دندانهای حیوانات ماقبل التاریخ کارد، درفش استخوانی، سوزن و استخوانهای خرس را دریافتند. اما چیز بسیار شگفت او عبارت از تصاویر خرسهای وحشی، اسب، آهو و گاو کوهاندار است که در دیوارهای مغاره مذکور رسم گردیده است و طوریکه تحقیق در باره تصاویر مذکور صورت گرفته آنها توسط رسامان عصر آخر حجر قدیم (Upper Palaeolithic Age) ترسیم گردیده است که باستان شناسان تاریخ این عصر را بین سالهای ۳۰۰۰ و ۱۰۰۰ ق. م تخمین نموده اند. (Al Ubaid) ال عبید - منطقه ایست که تقریباً چهار میل از یور (Ur) (بعدها تشریح میگردد) در یک ساحه رسوبی جنوب عراق موقعیت دارد ساحه توسط سر لیونارد وولی (Sir Leonard Woolley) حفاریات گردید. بعد از حفاریات مذکور اشکار گردید که اولین ساکنین (سومر) در ۴۰۰۰ ق. م درین منطقه مسکن گزین گردید و مدت چهار قرن درینجا مستقر بودند. (woolley) وولی تیکرهای منقوش و هم شواهدی را که مردم این منطقه کپه یا چپری هائی از نی و بوریامی ساختند کشف و بدست آورد و همچنان اوعقدده دارد که از قایق نیز استفاده می کردند.

(Amorites) امورایتس - یک گروه از کوچیان سامی بودند که از سال ۲۲۰۰ - ۱۷۰۰ ق. م بین الفهرین، سوریه و فلسطین را اشغال نمودند و پایتخت آنان ماری (Mari) بود که در وسط فرات قرار داشت. در اثر کاوش منطقه مذکور هزاران پارچه تمکر و لوحه که بیش از پانزده اکر زمین را اشغال نموده بود بدست آمد.

(Amorites) امورایتس بالاخره توسط هیتی و دیگر مهاجمین شمال شکست خوردند.

(Amphitheatre) امفیتیا تر - یک میدان بهمنوی هاداروی شکل بوده که دورا دوران توسط دندانها احاطه گردیده و در روم قدیم به منظور سپورت ها نمیکه در هوای آزاد صورت میگرفت ساخته میشد. این سپورت

(سزگرمی) عبارت بود از نمایشات شمشیر زنی، اسب دوانی و دیگر ورزشها. (Amphitheatre) امفیتیا تر عموماً خارج از احاطه شهر ساخته میشد.

(Amphora) امفورا - کوزه بزرگ که دارای دو دسته بوده و در یونان و روم قدیم به منظور نگهداری و انتقال شراب و روغن از آن استفاده میشد.

(Amulet) تمویذ - ماده یا شی کوچکی که استعمال کنندۀ آن عقیده دارد هرگاه آنرا به تن داشته از مرض و افات در امان میبماند. قدیمترین موادیکه به حیث (Amulet) (تمویذ) استعمال میگردد و در قبور ماقبل التاریخ یافت شده عبارت بودند: از صدف، مهر، سنگ کوارتز سفید، تیرهای سنگی، چقماق و سرنیزه که نیز به منظور تمویذ (Amulet) ساخته میشد.

(Anthropology) بشرشناسی - علم یا دانشی که با مطالعه انسان ارتباط دارد و این علم همیشه در پی این است تا به سوال پیدایش انسان پاسخ گوید یعنی انسان از کجا آمد یا پیدا شد؟ در اول چطور بود و تفاوت های فیزیکی، مزاجی و کلتوری که امروز در بین نژاد های مختلف دیده میشود چطور به میان آمده؟ باستانشناسی که مطالعه بقایای مادی انسانهاست یکی از رشته های بشرشناسی (Anthropology) است.

(Antler-Picks) - شاخهای اهوی سرخ را مردم آن عصر (Noelithic) (عصر سنگ جدید) به حیث پیل و کلنگ بکار میبردند این ابزار (پیل و کلنگ) در معادن چقماق گریمس گریف (Grimes Graves) در بین سرحد نور فولک (Norfolk) و سوفولک (Suffolk) یافت شده در عصر برنز (Bronze Age) این شاخها نیز به حیث چکش و کج پیل مورد استفاده قرار داشت.

(Aqueduct) (آبرو) - عبارت از یک کانال مصنوعیست که دیوار دو طرف آن توسط سنگ یا خشت اعمار میگردد و بعضی اوقات عمق آن بیشتر بوده یعنی بشکل تونل های زهرزینی اعمار میگردد بسیاری از نهرهای قدیم آب خود را از طریق این نوع ابروها میگرفت. مهمترین و مشهورترین آن در شهر قدیم روم اعمار گردیده بود. در ساختمان این ابرواز سنگ های بزرگ کمان شکل استفاده شده بود و آب را توسط آن بقرا و قصبات جریان میدادند.

(Archaeology) باستانشناسی - اصطلاح (Archaeology) از دو کلمه یونانی (Archaeo) یعنی اشیای کهنه یا قدیم و (logygy) دانش متشکل است. هس (Archaeology) یعنی مطالعه آثار و اشیای قدیمها دانش در باره این اشیا یا به عبارتی دیگر باستانشناسی عبارت از مطالعه و

تحقیق در باره ابزار و اشیای انسان با بقایای ابزاری که انسان از خود به میراث گذاشته اند، یعنی ظروف سفالی، زیورات، ابزار، سلاح و غیره که این اشیاء و مواد در اثر بعضی از حادثات در قرآ و شهرها در بین آرامگاهها، قبور و معابد دفن گردیده اند.

باستانشناسان به منظور کشف و در یافت این مواد و اشیاء حفريات می نمایند تا حقایق را تشریح و آنرا درج تاریخ نمایند. بسیاری از کشفیات باستانشناسی در ۱۵۰ سال اخیر صورت گرفته و آنهم بدلیل اینکه متودهای علمی در مورد باستانشناسی مخصوصاً حفريات بطور قابل ملاحظه در طول مدت فوق الذکر انکشاف نموده و باستانشناسان را قادر ساخت تا هکنیم میلیون سال دوره سابق را تاریخ و ... سال دوره تاریخی اروپا را از طریق این متودهای جدید، مطالعه و از زبانی نمایند و بر تصویر حقیقی تاریخ که هنوز هم خلاها در آن موجود است تدریجاً روشنی بپا نوازند.

(Archaeopteryx) :- معنی آن (بال قدیم) است. این اولین پرنده بوده که علم در باره آن اگاهی داشت. این پرنده در عصر (Dinosaurs) تقریباً ۱۰۰ میلیون سال قبل از امروز زندگی داشت. بجای منقار دندانهای تیز داشت و چنگال آن در بالهایش بود، دمش مانند دم چلپا سه اما پوشیده با پر بود جسامت یا بزرگی اش تقریباً مساوی زاغ بود اما بصورت در مت پر و از کرده نمیتوانست، بلکه از هک شاخه درخت به شاخه دیگر آن جست و خیز میزد.

اولین اسکلت این پرنده در سال ۱۸۶۱ در سنگلاخهای جراسیک (Jurassic) در جرمنی کشف گردید و فعلاً در موزیم انگلستان است.

(Archaic Period) :- اصطلاحیست که برای تشریح تمدنهای ادوار قدیم که آنها عبارت از مصر، کریت، یونان و بین النهرین و گاهی هم بصورت عمومی در بازه سابق التاریخ استعمال میگردد.

(Arrow-head) :- اسلحه بود از سنگ چقماق، که توسط مردمان عصر آخرسنگ قدیم ساخته و استعمال میشد. بگمان اغلب این اسلحه در سوراخ یک میله جاگزین گردیده و توسط پیهای حیوانات بسته و محکم میگردد. ساختمان آنها در مناطق مختلف متفاوت بود مثلاً: در وند میل هیل (Wind-mill-Hill) انگلستان ساختمان آن برگ مانند بود در حالیکه در دیگر حصص بشکل لوزی، چاقو و نیزه کشف گردیده است.

مردمان عصر بر و نژه از این نوع اسلحه را که از سنگ چقماق ساخته میشد بکار میبردند

اسلحه در عصر آهن این نوع اسلحه بکلی ناپدید گردید.

(Artifact) :- تمام اشیاء و آلاتیکه انسان به منظور استفاده خود آنرا میسازد (Artifact) نامیده میشود.

در باستانشناسی این اصطلاح عموماً به اشیاء آلات سنگی یا فلزی اطلاق میگردد که به منظور اسلحه یا زیورات ساخته میشد.

(Ashur) :- اولین پایتخت اسورها بود. ساحه مذکور توسط باستانشناسان جرمنی در اوایل همین قرن حفريات گردیده. در جریان حفريات خرابه های معبد اشتر (Ishtar) (الهه عشق و حاصلخیزی با بلهیا و اسورها) را کشف نمودند. معبد مذکور در سال ۳۰۰۰ ق.م آباد گردیده بود.

(Ashur-bani-Pal) :- یکی از پادشاهان اسوری بود (۶۲۶-۶۰۵ ق.م).

او هیئت مخصوصی برای جمع آوری تمام لوحه های قلمرو خود گماشت تا آنرا بدست آورده و در کتابخانه نانیری (Ninereh) ترتیب و تنظیم نمایند البته لوحه های جمع آوری شده در مورد تجارت، مذهب اسور سلطنت داری، معجز و خدایان بزرگ بابلی بود. یکی از لوحه ها (Gilgamesh Epic) بود. این اولین شعر تحریر شده و طویل است. یکی از مجسمه های اسور-بانی پال (Ashur-bani-pal) که فعلاً در موزیم انگلستان است شاه را در حالتی نشان میدهد که توسط گاردش محافظه گردیده و بالای شیر شکار شده روغن قربانی را میریزد.

(Assyria) :- دوین امپراتوری سامی بود که در وادی (Tigris) و فرات بنیاد آن گذاشته شد و نانیری (Ninereh) مرکز آن بود.

تمدن اسوری توسط مردمان بادیه نشین که متعلق به سامیان غربی بود انکشاف نمود این مردمان در سال ۳۰۰۰ ق.م در اسور مسکن گزین شده بودند آنها بعضی از خصایصهای کلتوری، سبک تحریر و مجسمه سازی را از سومریها کسب نمودند زهرا اسوریها در آن جاتوطن بودند. اسوریها در بعضی موارد دیگر نیز از هیتیها فنیقیها و مصریها متأثر گردیدند. اسورها مردمان جنگجو بودند و امپراطوری آنها از خلیج فارس تا رود نیل امتداد داشت. هر چند تاریخ آنها پر از قصه های جنگی است با آنهم آنها قدرت و ثروت را از طریق تهرکز دادن تجارت و اقتصاد بدست آوردند.

اسورها در ۶۱۲ ق.م توسط چالدها (Chaldeans) و میدها (Medes) شکست خوردند و امپراطوری شان ضم

امپراطوری فارس گردید.

Athens) :- شهر هست در یونان کهنه در سال ۵۰۰ ق. م آباد گردیده و هزار سال بعد یعنی در سال ۵۰۰ ق. م این شهر به سیستم حکومت دموکراتیک اداره میشد و مکان مرکز کلتوری یونان بود، رقیب بزرگ آن اسپارته (Sparta) بود و همیشه در مقابل تهدید حملات فارس مقاومت و ایستادگی می نمود. اما در سال ۴۹۰ ق. م صلح بین آنها برقرار گردید و پریکلس (Pericles) آتن را به اوج قدرت رسانید و در زمین هفت هیشرفت های چشمگیری نصیب آتن گردید. در بین سالهای ۳۶۰ و ۳۵۰ ق. م متحدین آن بر ضد سلطه آتن قیام نموده و مخصوصاً قیام مقدونیه (Macedonia) قدرت شهر مذکور را سرعت از بین برد.

(Auger) :- آله ایست که به منظور جمع آوری نمونه های خاک از آن استفاده می نمایند طول آن تقریباً ۳ اینچ بوده سرطویل داشته و شکل برمه نجاری را دارا میباشد دسته آن اعضا مانند بوده و قتیکه میخواهند نمونه از خاک بوزارند بالای دسته فشار آورده ، خاک مذکور بدور میله برمه مانند جمع شده و بعد آنرا جمع آوری می نمایند.

(Aurignacian-Culture) :- پیشرفته ترین مرحله کلتور اخیر عصر سنگ قدیم (Upper-Palaeolithic) است. ابزار و آلات این دوره از مغاره (Aurignac) که در فرانسه موقعیت دارد بدست آمد و بعد از آن بدین اسم مسمی گردید. بکمان اغلب مردمان آسیائی بطرف اروپا مهاجرت نموده و در آنجا مسکن گزین گردیدند. اکثر آنها مغاره نشین بودند اما زندگی آنها تنها منحصر به این حالت نبود. یکی از ابزار مخصوص آنها عبارت از چاقوی چاقمانی که یکطرف آن تیز و طرف دیگرش کندو در حصه نوک منحنی شکل بود میباشد. تراش کهنه های (Scrapper) تیرهای سردار (arrow-heads) نیزه های سردار (Spear-heads) ، گردن بندهای ازدندان و صدف ، سوزن ها و سوراخکنهای ساخته شده از استخوان و عاج ، که مربوط بدین کلتور بوده در دست آمده است. (Aurignacians) اولین نقاشانی بودند که در مغاره ها نقاشی نمودند و در آنجا مجسمه می ساختند. انسانهای کرومگنن من (Cro-Magnon-Man) کومپوچولی من (Combe-Chepelle-Man) و گرامالد من (Grimaldi-Man) تماماً در تکامل این کلتور سهیم بودند و نمونه این کلتور در انگلستان هم کشف گردیده است.

Australopithecus :- میمون جنوبی که در اوایل عصر پلستوسن (Pleistocene) ۶۰۰۰۰ سال قبل از امروز زندگی میکرد. بقایای فوسیل آن از جنوب، مرکز و شرق آفریقا

بدست آمده است. الاشه آن مانند الاشه شامپانزی بوده اما دندان امیاب آن بسیار شباهت بدندان انسان دارد. قسمیکه مجموعه آن مشاهده گردیده طوری به نظر میرسد که ظرفیت و گنجایش بیشتر مغز را داشته ، پیشانی آن کمان مانند بوده (Australopithecus) قامت خمیده نبوده بلکه راست حرکت مینمود و زندگی مغاره نشین داشته حیوانات بسیار کوچک را شکار می نمودا بزار سنگی خشن میساخت.

Awi :- دروش یا سوراخ کن :- آله سوراخ کننده که از استخوان ، مس ها بررونز ساخته میشد و یک سران بدسته نصب میشد.

Azilian Culture :- کلتور میان عصر سنگ است. این کلتور بعد از کشف اسباب و آلات که از مغاره مس دازیل (Mas D'Azil) در فرانسه از پرنیه کشف و بدین اسم مسمی گردید. ساحات دیگر این کلتور در جنوب فرانسه ، بلجیم و اروپائی مرکزی میباشد. خالقین این تمدن ۸۰۰۰ سال قبل از امروز زندگی میکردند آنها غذا جمع آوری می نمودند. سنگ از جمله حیواناتیست که توسط آنها اهلی ساخته شده بود.

از جمله ابزار سنگی آنها یکی هم ابزار هست که از سنگ چتاق بوده که بسیار نازک و باریک میساختند و بنام (Microliths) یاد میشود.

تیرهای سردار آنها بیش از یک اینچ طول نداشت که گاهی بصورت متفردانه و بعضی اوقات چند عدد آنها را در دسته های چوبی نصب می نمودند و توسط آنها ماهیان را شکار میکردند. سردمان این کلتور بعضی نقاشی ها و خط های باریک را در روی سنگهای لشم رسم مینمودند ممکن این طرز عمل شان به منظور سحر و جادو و مقاصد مذهبی بوده خطوط و لکه های منحنی و سنگر شاهد سمبولی از تصویر انسان بوده باشد.

Azoec-Era :- یک دوره زمانیه است که ختم این دوره معادل است به خلقت زمین یعنی (Azoic) ۵۰۰ میلیون سال قبل از امروز. اصلاً (بدون حیات) را معنی میدهد. زمین در زهداتر مدت این عصر بصورت مواد از آب بود و اکثر سنگها که تشکیل یافته بودند بی نهایت گرم و این خود حیات را مشکل میساخت.

(Aztecs) :- همراه با انکس (Incas) و ماهاس (Mayas) از تیکس (Aztecs) سه کلتور بزرگ امریکا را تشکیل داده مهد این کلتور مکزیکو بود که از قرن دوازده میلادی شروع و تا تهاجم فاتحین اسپانوی یعنی ۱۵۱۹ دوام پیدا کرد. مرکز آن در جزیره بود که از چهار سمت راه داشت. مذهب آنها متکی به قربانی انسان بود.

به همین دلیل این سردمان خواهان جنگ با قبایل دیگر بودند تا دیگران را اسیر و آنها را قربانی نمایند .
 جنتری آنها با ساس ۳۶۵ روز سال شمسی تهیه شده بود و ۲۶ روز مقدس نیز بان ضم گردیده بود . بعد از هر پنجاه و دو سال روز اول سال مقدس با سال شمسی تصادف میکرد وقتی این تصادف صورت میگرفت آنها سعادت خود را دوباره میساختند یا سعادت جدید را احداث می نمودند تاخشم خدایان خود را پائین آرند تجارت بعد از جنگ جز مهم زندگی آنها بود .

Babylon - با یتخت قدیمی با بل بود . بنیاد این شهر توسط هامورابی در قرن هشت ق . م گذاشته شد و بعیث شهر قانون تاسال ۵۳۸ ق . م باقیمانده بود در همین سال توسط سیروس شاه فارس ویران گردید .

با باین (Babylon) در کنار شرقی ساحل دریای فرات موقعیت دارد .

در زمان سلطنت نیبکد نیز از (Nebuchadnezzar) (۶۰۵ - ۵۶۲) ق . م باغهای متعلق بابل که یکی از عجایب هفتگانه دنیا است بخاطر شکوه هر چه بیشترش معبد زیگمارت (Ziggurat) (معبدیست که مانند اهرام تعمیر گردیده و بنزل های بالائی اش زینت مانده است) اعمار گردید . معبد مردک (Marduk) و دروازه اشتار (Ishtar) در مقابل دروازه دخولی آنها ساخته شده که این دو نیز از جمله ساختمانهای شگفت انگیز است .

Babylonian Civilization تمدن بابلیها - بابلیها اصلاً مهاجرین ساسی بودند که از غرب بطرف اراضی حاصلخیزی که بین دریای تایگرز (Tigris) و فرات واقع است مهاجرت نمودند . آنها مردمان تجارت پیشه بوده و اموال تجارتی شان را توسط کاروانهای بزرگ حمل و نقل مینمودند . و نیز کانا لهای بزرگ به منظور آبیاری اراضی با بر حفر نمودند . آنها ریاضیات را انکشاف دادند و مطالعه وسیع در باره ستاره ها نمودند ، ظروف سفالی میساختند و مکرکنده کاری و مجسمه سازی را میآموختند .

جنگهای طولانی و مسلسل بین بابلیها و اسوریها ادامه داشت . اسوریها اعمارات زیبا را اعمار نمودند ، همچنان مردمان اخیر الذکر (اسوریها) مجهز با سلاحهای آهنی بودند و از گادیها یک توسط اسپان را نده میشد استفاده می کردند . نتیجه اینکه در سال ۹۰۰ ق . م بابل را جز قلمرو خود ساختند .

دومین امپراتوری بابلیها توسط نیبکد نیز از (Nebuchadnezzar) تاسیس شد و در زمان این شاه باوج

ترقی اش رسید . اما در سال ۵۳۸ ق . م توسط سیروس شاه فارس سقوط نمود و جزء قلمرو آن گردید . و از آن به بعد گاهی جزء امپراتوری میگردید و زمانی جزء قلمرو دیگر . حالا از تمام آن تمدن با عظمت جز چند تپه و گودال چیزی پیش باقی نمانده است .
 Baluchitherium - جدیدیایاکان کرگدن است که در عصر (Oligocene) تقریباً ۵۰ میلیون سال قبل از امروز زندگی میکرد . بقایای اسکلیت و فوسیل آن در بلوچستان یافت شده است .

Baluchitherium از جمله بزرگترین حیوانات پستاندار بشمار میرفت . ارتفاع آن ۱۸ فوت و طول قامتش از حصه بینی تا دم آن ۲۵ فوت بود .

Barley (جو) - اولین نبات بود که در اوایل عصر سنگ جدید در شرق میانه و شرق نزدیک زرع گردید . مقداری از آن که در خم های بزرگ ذخیره گردیده بود در جارسوی عراق و فیوم مصر یافت گردید که تاریخ آن ۴۵۰۰ سال ق . م تخمین شده است .

این نبات در سواحل جهیل سویس و وادی دانیوب نیز زرع میشد .

Barrow - محل قبرستان قدیم است که خاک زیادی آنرا پوشانیده است .

Barrow در سراسر انگلستان بچشم میخورند مخصوصاً در مناطق بایر این سرزمین . در حدود ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ منطقه بعیث قبرستان تثبیت گردیده که اینها از عصر (Neolithic) یعنی عصر سنگ جدید تا قرون میانه مورد استفاده و استعمال بوده این قبور نظر به ادوار مختلف اشکال متفاوت داشته است . در اثر سروی که در این مورد صورت گرفته بدین نتیجه رسیدند که قبور عصر سنگ جدید طویل بوده که طول آنها از ۱۰۰ تا ۳۰۰ فوت و عرض آنها بین ۳ تا ۱۰۰ فوت بوده و بعضی اوقات این قبور دارای احاطه و راهرو بوده است .

این نوع قبور در جنوب انگلستان ، اسکاتلند ، شرق انگلند ، ایرلیند و آلمس ، لیتکومنشاير ، شرق پارک شایر و بعضی مناطق اروپا کشف گردید . قبور (Megalithic) دارای احاطه سنگی بوده که توسط تخته سنگها اعمار و پوش گردیده شکل آنها مدور بوده و یکی از مشخصات عصر پروتو نواست .

شکل دیگر آن (bell-barrow) است که این نوع ساختمان در جنوب انگلستان معمول بود .

(bowl-barrow) شکل دیگر ساختمان است که در عصر پروتو نوا همین معمول بوده مانند تپه مدور شکل که اطراف آن را حفر می نمودند . در این نوع قبور تنها یک میت

دفن میگردید اسلحه و بعضی ابزار کار نیز در آن یافت شده است.

Disc-barrow: این نوع ساختمان در عصر برنز و نوزواج داشت و برای دفن زنان این نوع قبور را میساختند.

(Barrow) که حصه فوقانی آنها هموار و کنار آن زینه دار بود در روم و انگلستان به منظور دفن میت اشرافیون اعمار میگردد و بعد تر برای مشرکین ساکسون اعمار میشد.

Baskets: بافتن شاخچه ها و گاه (علف) به منظور ساختن سبد، تاریخ ۶۰۰۰ ساله دارد. پارچه های این نوع مواد که به منظور فوق استعمال گردیده در مصر یافت شده است. سبد ندرتاً در ما قبل التاريخ مورد استفاده قرار میگرفت اما استعمال سبدو تورما هیگیری در عصر سنگ میانه مورد استعمال بود.

در عصر سنگ جدید و برنز مواد یکه از آن سبد میساختند عبارت بود از پاپیروس، شاخچه ها، و علف هیزه. سبدهای ابتدائی قسمت بیرونی آن با گل پوشانیده میشد. قسمت بیرونی این سبد ها را که معمولاً با گل پلاستر مینمودند و یا اینکه با بعضی مواد قیر مانند و سرش آنرا می پوشانیدند تا آب در قسمت داخل نفوذ نکند.

Bat Cav: پناهگاه های بزرگ سنگی است در نیو-مکسیکو. سنگ چقماق که ۶۰۰۰ سال وسایز (Maize) که ۴۰۰۰ سال قدمت دارد از محل مذکور یافت شده است.

Batter: طرز ساختن تعمیرات است که برای اولین بار توسط مصری ها و با پناه این میتود مورد استفاده ازین روش ساخته شده طوریکه دیوارها را بطرف داخل میل میدهند تا قسمت بالای آن بار یکتر از قسمت پائین آن شود.

Battle-axe: اسلحه ثقیل صیقل شده است که توسط مردمان عصر اخیر سنگ قدیم و برنز و پارو و پا مورد استعمال بود. معمولاً یک لب داشته و عقب آن پهن بوده است و بحیث اسلحه جنگی از آن استفاده می نمودند اما گاهی علامه و یا سمبول قدرت و اقتدار نیز میبود.

(Baulk): فاصله بین هر تراش را در حفاریات باستان شناسی بنام Baulk مینامند و این بدان منظور است تا لایه یا طبقه بندی خاک ساحه مذکور از نگاه باستان شناسی مطالعه گردد.

Beaker: ظرف بخصوص مردمان Beaker folk بود که برای نوشیدن آب از آن استفاده مینمودند اگر از نیمرخ آنرا ملاحظه نمائیم شکل حرف (S) را داشته و اشکال هندسی به سیستم کنده کاری در روی آن ترسیم گردیده است.

(Beaker folk): اولین مردمان عصر برنز انگلستان

بودند که ظروف سفالی ظریف و بعضی اشیای را که با مردگان یکجا دفن می نمودند، می ساختند. این مردمان اکثر تجارت پیشه بود و کمتر به مالداری اشتغال میورزیدند.

این مردمان اصلاً از مدیترانه بوده که از طریق اسپانیه، فرانسه، جرمنی و هالند در بین سالهای ۱۹۰۰ و ۱۸۰۰ ق. م در اسکاتلند مسکن گزین گردیدند. این مردم مردگان خود را سفر دانه در قبور مدور دفن می نمودند. آنها آثار و ابدات سحر انگیزی مانند: سنگ مدور (Stonehenge, Avebury) از خود به میراث گذاشتند.

(Tholos tomb, Bechire Tomb) (قبر کغدوئی) - قبرستانی برای خاندان سلطنتی بود. یونانیان میسنین (Mycenean) ازین نوع قبور برای دفن اجساد مردگان خود استفاده میکردند، ساختن این نوع قبور از ۱۵۸۰-۲۱۰۰ ق. م رواج داشت مشهورترین آنها (Treasury of Atreus) یا خزانه اتریس (Atreus) بود که در قرن ۱۴ ق. م اعمار گردیده بود، طرز اعمار کردن آن طوری بود که پایه یا ستون دایروی شکل را در بالای تپه اعمار میکردند، در داخل آن طاقچه میساختند و بشکل کندو بدو طرف آن دیوار اعمار میگردد که بعضی اوقات طولش به ۱۲ فوت میرسد و این دو دیوار به ساختمان مذکور حکم را هر دوها را داشت.

Behistun Rock: محلیست که توسط داریوش در سال ۵۱۶ ق. م. انتخاب گردید تا موفقیّت و کامیابی خود را در آنجا جشن گیرد. این محل در راه قدیم بین اکباتانا (Ecbatana) و بابل واقع است.

در اینجا سنگی بزرگست که ۱۷۰۰ فوت ارتفاع داشته و در ۳۰۰ فوت پائینی آن از طرف شاه مذکور به سه لسان کتیبه حکک گردیده که عبارت از فارسی - الا میت (Elamite) و بابلی میباشد. کتیبه مذکور توسط (Sir Henry Rawinson) کاپی و کتیبه میخی آن توسط همین دانشمند تفسیر و تشریح گردید.

Boats: اولین قایق، شاید کنده درختی بوده باشد. بعدتر انسانها پوست حیوانات را از هوا پر نموده و بحیث قایق از آن استفاده می نمودند و یا اینکه چغندرین کنده درخت را با یکدیگر محکم بسته نموده و بحیث قایقهای بزرگ از آن کار میگرفتند پاروی این قایقها عبارت بود از پوست درختان و یا شاخچه های میان تپه.

در عصر سنگ جدید (Neolithic) که طول این پاروها

به ۵۰۰۰ سال پیش در امکا تلند یافت شده است.
 ساختن قله‌های تخته‌ئی در عصر آهن، در انگلستان رواج داشت.
Boghaz-Koi: قریه ترکی زبانی است در انتوی (در شمال آسیای صغیر) که در شروع قرن ۲۰ ق. م. مرکزها تو-ساساها (Hattusas) و در قرن ۱۶ ق. م. مرکز هیتی‌ها Hittites بود. قلعه‌های بزرگ و محکم نظامی داشت چندین معبد و یک ذخیره‌خانه عمومی در محل مذکور کشف گردیده که در آن ۱۰۰۰ لوحه‌ها به خط میخی نوشته شده، که از روی این سند تاریخی در باره طرز زندگی، مذهب سیستم حکومت، قانون - و جنایات مردم هیتی‌ها معلوماتی بدست ما می‌آید.
Bolas: اسلحه عصر سنگ قدیم است که مشتمل از دو یاسه سنگ می‌بود و بایکدیگر بسته می‌شدند طرز استعمال آن طوری بود که وقتی مردمان این عصر حیوانات وحشی را که در گرد و نواهی شان گردش می‌نمود می‌دیدند، به پاها میزدند و اسلحه مذکور مثل دام به پاها پیچ می‌خورد و حیوان مذکور فرار کرده نمی‌توانست.
Bone beds: قشر سنگی است که از فوسیل حیوانات ترکیب شده و حالت شکسته را دارد.
Book of the Dead: کتاب قدیم مذهبی مردمان مصر است که مشتمل بر سحر، جادو و اشعار رزمی در باره خدای آفتاب (Sun-god) و هم گفتار خداوند است. این مجموعه در یک ورق طویل با پیرو من نوشته شده و کاپی آن در مقبره شخصی ژروتمندی که به سلسله سلطنتی هجد هم مصر تعلق دارد یافت شده است. طومار نوشته مذکور نظر به عقیده آن زمان، سفر شخصی مرده را که در دنیا دیگر در پیش دارد آسان می‌سازد و وقتی شخصی متوفی بد آنجا رسید آسایش او را تضمین می‌کند. یک کاپی آن مشتمل به ۲۰۰ حرف بوده است.
Borer: ابزار چقماقی است که تنها از یک طرف آن کار گیرفته می‌شد و این ابزار مورد استعمال مردمان عصر اول سنگ قدیم بود.
Botta, Paul Emile ۱۸۲۰ - ۱۸۷۰ م: دانشمند فرانسوی بود که در سال ۱۸۴۲ م معاون مشورتی موصل (Mosul) مقرر گردید. بعد از موفقیت اندکی در حفاریات کیو نیک **Kuyunjik** توجه خود را به حفاریات خورس آباد (Khorsabad) معطوف داشت.
 او در سهار-ر کین (Dur-Shar-rukin) پایتخت بزرگ شاه اموری سارگن دوم (Sargon II) (۷۰۵ - ۷۲۱ ق. م) را کشف نمود. وی فکر کرد که (Nineveh) (سوین) پایتخت بزرگ اموریها است.

شهر مذکور دارای قصر باشکوه بوده مجسمه‌های برجسته اشکال گاوهای بالدار و انسانها در سنگهای بزرگ حک شده است و نیز کتیبه خط میخی از شهر فوق‌الذکر کشف گردیده است. بعضی از آثار کشف شده از ساحه مذکور در هنگام فرستادن بیمار به مقود گردید اما بکته‌عداد ناچیز آن در سال ۱۸۴۷ در موزیم لوفیغ (Louvre-museum) به نمایش گذاشته شد.
 در فرانسه در سال ۱۸۴۸ جمهوریت خواهان قدرت بیشتری بدست آوردند و از قدرت شاه پرستان کاسته شده به همین دلیل مقام کوچکی را به بوتتا (Botta) اعطا نمود و دیگر او نتوانست کارهای باستانشناسی را بدلیل ضعف قدرتش پیش ببرد.
Bow and Arrow (تیر و کمان): یکی از اختراعات بشر است که تاریخ آن به ۱۵۰۰ سال یعنی به عصر اخیر سنگ قدیم میرسد. حصه چوبی و رسیما ندارد آن تنها در باطلها و یا جاهای که کاملاً خشک باشد مثلاً در مقبره مصریهای قدیم یافت گردیده است. این تیر و کمان در سفارهای عصر سنگ نیز رسامی شده و تعداد زیاد تیر سردار چقماقی در سطوح عصر سنگ (Stone Age levels) یافت شد.
 در شمال جرمنی در یک منطقه با تلاقی ۱۰۰ عدد دسته ویا سهله اینوع تیر که از چوب کاج می‌باشد یافت گردیده است.
Bowser: اله تشبیت کننده ساحات با ارزش برای حفاریات بوده مشتمل از یک نعلبکی آهنی یا سربی که به یک دسته وصل گردیده است. وقتی اله مذکور بالای ساحات گذاشته شود صدا مخصوصی میدهد. این اله در قبور یکه در آن سنگ بکار رفته و محل مسکونه که توسط خاک واپس پر گردیده، صداهای از هم متفاوت میدهد. مثلاً صدای خفیف اله مذکور دلالت بر بی ارزش بودن ساحه مذکور از نگاه حفاریات میکند.
Bread (نان): نان فطیر که بقسم بسکیت ساخته می‌شد توسط مردمان عصر سنگ جدید (Neolithic) تهیه می‌گردید.
 اما شواهد نشان که در آن خمیر قرش هم مخلوط می‌کردند از اوایل عصر برنز بدست آمده است ریزه یا توتبه‌های نان که به کارین تبدیل شده از نواهی جهیل سویس بدست آمده، و این نانها طوری تهیه می‌شد که اولاً گندم را کمی کوبیده و بعداً آبرابان مخلوط کرده و خمیره بدست آمده را بالای سنگی هموار می‌نمودند و بالاخره آنرا بالای خاکستر گرم می‌گذاشتند (۵۰۰۰ سال قبل از امروز مصریها از گندم سفید، نان تهیه می‌نمودند).

Breuil, Henri (۱۸۷۰ - ۱۹۶۰) :- کشیش فرانسوی بود که درباره عصر سنگ قدیم دانش کافی داشت. رشته اصلی مطالعه آن درباره نقوش سفاره های جنوب فرانسه، شمال اسپانیه، افریقای شمالی و جنوبی بوده و هزار نسخه درباره آنها به نشر رسانید.

Bricks :- از ابتدا با شروع تمدن خشت ها به منظور تعمیر نمودن قصرها و معابد مورد استعمال بوده است. مواد خشت ها از گل بوده که در قالب های مستطیل شکل ریخته میشود و به منظور پخته شدن آنرا در نور آفتاب میگذارند و یا آنرا در دایره های خشت پزی میگذارند تا سخت گردد. برای اولین بار در بابل خشت راد رکوره های خشت پزی سخت ساختند. در مصر قدیم به منظور این هدف گاه و نوبی با مواد که خشت از آن بدست میآید یکجا می نمودند تا سخت و محکم گردد.

Bronze (برونز) :- مفرغیست مرکب از مس و جست این فلز برای اولین بار تصادفاً بدست آمد. وان هنگامیکه سنگهای معدنی را به منظور اعمار داشها بکار میبردند. سنگهای مذکور دارای هر دو نوع فلز (جست و مس) بوده و بعد از حرارت هر دو فلز ترکیب گردیده و فلز سومی که عبارت از برونز بود بدست آمد. برونز و نسبت به مس سخت بوده و سلاح جنگی از قبیل شمشیر، تبر، نیزه های سردار و زره های دفاعی را قبل از استعمال آهن از آن میساختند.

Bronze Age :- عصریکه جانشین عصر سنگ جدید در تاریخ گردیده بنام عصر برونز یاد میگردد. ابزار و سلاح این دوره اکثراً از برونز بوده اما ابزار و سلاحهای سنگی

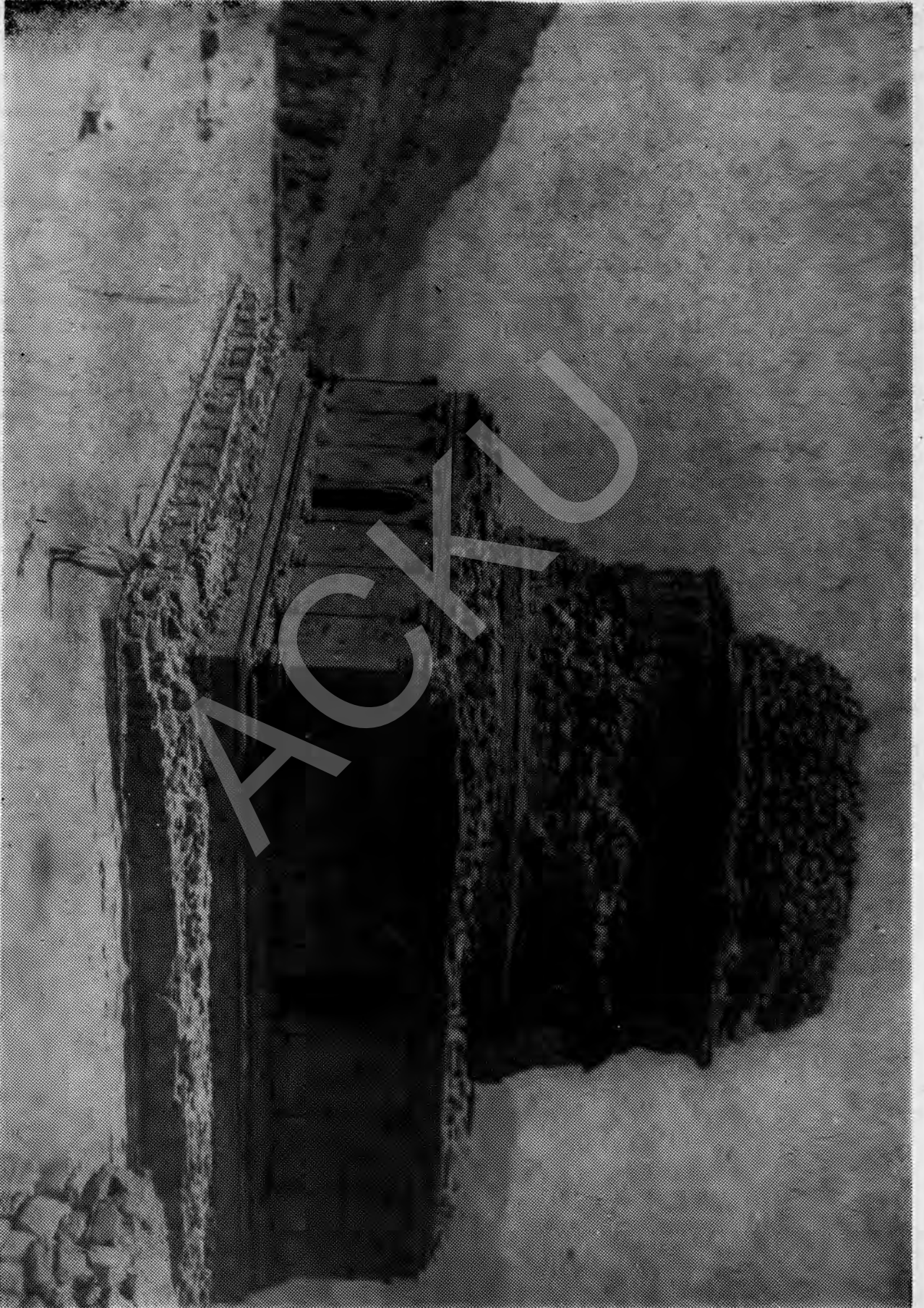
نیز درین عصر مورد استعمال بود. شروع عصر مذکور در بین النهرین مصر و هندوچین در بین سالهای ۴۰۰۰ و ۳۰۰۰ ق. م. بوده و آهسته آهسته در نقاط مختلف جهان توسعه پیدا نمود. مثلاً در انگلستان شروع آن ۱۹۰۰ ق. م. بوده و ختم آن ۴۰۰ ق. م. می باشد برونز از اروپا توسط مردمان (Beaker folk) که خنجر، تبر، زین، شمشیر و نیزه ساخته این فلز را با خود با انگلستان آوردند.

در ایرلند به حد اعظمی تکامل خود رسید با آغاز این عصر تجارت انکشاف نموده و مردم بیشتر مسکن گزین و قایم مقام گردیدند. عراده و گاو و کراچی مورد استعمال قرار گرفت و نوشته اختراع گردید.

Burin ابزار چاقو قی عصر اخیر سنگ قدیم و سنگ میانه بوده که حصه فوقانی آن به منظور استفاده تیز ساخته شده بود و این ابزار برای بریدن و قطع نمودن شاخ حیوانات و چوب بکار میرفت.

Caerleon :- قلعه نظامی است نزدیک یک در پای (USK) اوسک در مونت شایر (Monmouth Shire) این قلعه در سال ۷ میلادی توسط رومیها اعمار گردید یکی از بهترین استحکامات نظامی محسوب میشود زیرا در ساحه (۵۰) ایکر ۶۰۰۰ سپاه زندگی میکرد. و در خارج این ساختمان سفیقا تر بنا گردیده بود که گنجایش ۶۰۰۰ تماشاچی را داشت.

ازین تیاترگاهی به منظور تربیه نظامیان و زمبانی هم به منظور تماشای سپورت ها از آن استفاده میشد و این قلعه تا نیمه قرن چهارم میلادی بحیث یک شهر پر قدرت نظامی باقیماند.



East and north views of Guldara Stupa

7A

56

958.10105
FER
1358
69

RAPPORT PRELIMINAIRE SUR LA CAMPAGNE DE FOUILLES
DE L'AUTOMNE 1978 A AI-KHANOUM

par Paul BERNARD, DIRECTEUR DE LA D.A.F.A.

La campagne d'automne 1978 faisant suite à une série de sondages exploratoires et de vérifications exécutées au printemps s'est déroulée du 16 Août au 23 Novembre, avec un temps de fouille effectif de neuf semaines et trois semaines consacrées à l'étude du matériel et à la préparation des rapports de fouille de chantiers. Les travaux, répartis sur neuf chantiers, ont été menés avec une centaine d'ouvriers, une quinzaine de contremaîtres et dirigés par un personnel scientifique composé des membres permanents de la DAFA (P. Bernard, directeur, F. Grenet, directeur-adjoint, J.-C. Liger et R. de Valence, architectes, S. Veuve et J. Thoraval, archéologues) et de collaborateurs venus de France pour la durée de la fouille (Melle A. Rougelle, MM. O. Guillaume, P. Leriche, C. Rapin, E. Vion, archéologues, P. Garczynski, architecte). Les autorités archéologiques afghanes étaient représentées auprès de nous par trois membres de l'Institut Afghan d'Archéologie, MM. Sadek Farazi, Karim et Nader, qui ont participé activement à nos travaux, les deux premiers en qualité de taurateurs, le troisième en tant qu'archéologue.

I. GYMNASE (direction: S. Veuve)

L'existence de salles d'eau intimement liées à la fonction même de gymnase et que nous avons été amenés à restituer dans l'état III de l'édifice (240-200 av. J.C.) au-dessus de grands soubassements de briques crues analogues à ceux qui portent les pavements de dalles ou de mosaïques des autres salles de bain de la ville a été confirmée par un sondage de vérification qui a mis en évidence, sur l'un de ces soubassements de maçonnerie, des traces d'arrachement d'un dallage de briques cuites ou de carreaux de pierre démonté lors de la construction de l'état II (vers 200 av. J.C.). Cette observation permet du même coup d'attribuer à des salles d'eau de semblables soubassements de briques crues de l'état II situés plus au Sud, à proximité des fondations de l'énigmatique rotonde dont le rôle nous demeure toujours inconnu.



Ce même sondage a montré que la limite orientale du gymnase à l'état III se trouvait plus à l'Est que nous ne la plaçons.

II. THEATRE (direction: F.Grenet)

Quelques sondages de vérification ont permis de confirmer l'existence d'états successifs qui n'avaient été que soupçonnés l'an dernier:

a) Les restes d'une première avant-scène remblayés sous l'orchestre du théâtre actuellement visibles prouvent l'existence d'un état antérieur de l'édifice.

b) Il est maintenant sûr que les loges sont une insertion après coup dans un théâtre qui à l'origine n'en comportait point.

Ces réfections successives dont le théâtre fit l'objet montrent l'importance du rôle tenu par l'édifice dans la vie publique de la cité.

III. FORTIFICATIONS ET SONDAGES SUR L'ACROPOLE (direction: P.Leriche, A.Rougeulle)

Nos recherches sur le système défensif de la ville se sont conclues cette année par l'étude des fortifications de l'acropole. Les quatre sondages ouverts à cet effet ont en outre permis de mettre en évidence pour la première fois à Al-Khanoum différentes phases d'occupation antérieures et postérieures à la ville grecque et à la brève réoccupation dont elle fit l'objet de la part des populations locales immédiatement après l'abandon du site par les colons hellènes.

Nous avons délibérément laissé de côté l'étude du rempart extérieur de l'acropole dont on peut raisonnablement penser qu'il n'est pas structuralement différent de celui de la ville basse maintenant bien connu, et dont une exploration, même limitée, aurait accaparé tous les moyens mis à la disposition de ce secteur au détriment d'investigations moins systématiques mais plus diversifiées.

Deux lignes de remparts au tracé légèrement courbe et distantes l'une de l'autre de 150 à 200 m étaient visibles avant fouille sur le terrain, barrant transversalement l'acropole dont elles isolaient l'extrémité Sud-Ouest. Un sondage a montré que la plus septentrionale

de ces deux fortifications était constituée par un mur de construction médiocre, épais de 2,60 m, conservé sur 1,80 m de haut, et précédé par un fossé sur sa face Nord. La céramique qui lui est associée montre qu'il s'agit d'un ouvrage postérieur à l'occupation grecque, de l'époque des Grands Kouchans, ou même encore plus récent (sondage A).

Le rempart transversal méridional qui date, lui, de la fin de l'époque grecque ou du début de la période kouchane, présente un type très particulier: c'est un simple fossé très profond dont la face Sud a été parementée et surélevée par une maçonnerie de briques dont le point le plus haut est conservé à 4,40 m du fond du fossé (sondage B).

Deux autres sondages ont été effectués sur la citadelle qui occupe l'angle Sud-Est de l'acropole et qu'une profonde dépression, très certainement creusée de main d'homme pour servir de fossé, isole du reste de la ville haute. Le premier de ces deux sondages, ouvert transversalement sur le bord Nord de la citadelle (sondage C), a fait apparaître deux solides murailles des débuts de l'occupation grecque (1ère moitié du III^e siècle av.J.C.), parallèles et distantes environ de 12m, la plus septentrionale étant implantée très bas sur la pente extérieure, à 2 m au-dessus du fossé Nord, et à 4 m en contrebas du pied de la muraille intérieure. Les dimensions restreintes du sondage ne nous ont pas permis d'élucider la relation fonctionnelle de ces deux murs. Diverses réfections apportées à ces constructions portent à six le nombre de phases architecturales de la seule période grecque. Ces niveaux proprement grecs sont surmontés par une occupation grecque tardive ou kouchane ancienne, laquelle est coiffée sans transition par une puissante fortification islamique dont l'élément le plus marquant est une énorme tour d'époque timouride ou post-timouride, oblongue, dont la largeur maximale atteignait une vingtaine de mètres. Les murs, épais de plus de 3 m, sont construits en briques crues de 38 cm sur des fondations en blocs de marne et briques cuites de 28 cm. Après qu'elle eût perdu toute fonction militaire, les vestiges de cette tour firent encore l'objet d'une intense occupation domestique marquée notamment par la montée des sols et le creusement de grandes fosses à débris.

La découverte de cette puissante fortification timouride sur l'emplacement de l'ancienne citadelle grecque et de l'établissement

non militaire qui lui succéda vient fort opportunément combler le seul vide que présentait le tableau des phases de peuplement de la plaine d'Al-Khanoum où la prospection menée par l'URA n°10 n'avait pas rencontré, hors du site de la ville grecque, de traces d'une occupation sédentaire postérieure à la conquête mongole du début du XIII^e siècle.

Un second sondage fut effectué dans la citadelle pour explorer le côté Est de la fortification (sondage D). La muraille rectiligne que nous y avons dégagée comporte six phases architecturales, dont la plus récente est d'époque timouride, les troisième et quatrième phases, à partir du haut, de la fin de l'époque grecque et de la période kouchane ancienne, tandis que la plus profonde, à 8 m au-dessous du couronnement timouride, et qui est constituée par une maçonnerie en grosses briques de 55 cm, pourrait dater, d'après la céramique recueillie à ce niveau, de la période immédiatement pré-grecque dite achéménide.

A ces informations sur la vocation militaire de l'acropole d'Al-Khanoum sont venus s'ajouter d'autres renseignements fort précieux sur le peuplement grec et immédiatement post-grec. Le sondage A a montré que le rempart tardif avait été construit sur deux niveaux d'occupation antérieurs:

- a) un groupe de pièces d'habitation, indépendantes et très modestes, qui se datent de la période IV (3^e quart du III^e siècle) et dont l'existence très brève ne dépassa pas cette tranche de temps.
- b) sur les ruines de cette zone d'habitation, vint s'installer, au début de la période kouchane (1^{er} siècle ap.J.C.), une nécropole dont nous avons dégagé cinq tombes pourvues de matériel céramique (deux vases par sépulture), d'ornements de parure (bracelets, colliers pour les inhumations féminines), d'armes (un couteau, une dague) dans une sépulture masculine. Le type très particulier de la dague trouvée dans cette dernière tombe (courte lame surmontée d'une garde saillante, poignée se terminant au sommet par deux appendices globuleux), bien connu par des nécropoles d'Asie Centrale que les archéologues rapportent à la tribu des Sauromates, révèle la pénétration au 1^{er} siècle de n.è., dans la plaine d'Al-Khanoum, d'influences et, très probablement aussi, d'une population nomade, alors que le mode de construction des tombes qui imite celui de cer-

73

taines sépultures gréco-bactriennes (fosses en pleine terre couvertes par des briques de champ posées diagonalement et suggérant une couverture en double pente) ainsi que le matériel céramique où se marque l'évolution des types gréco-bactriens vers les formes de l'époque kouchane, attestant, eux, la continuité de la culture sédentaire.

IV. GRAND PROPYLEE SUR RUE PRINCIPALE (direction: O. Guillaume)

Les recherches effectuées cette année sur cet édifice qui permettait de descendre du niveau de la rue principale à celui de la rue conduisant à l'entrée du palais étaient orientées sur un double objectif:

- 1) Déterminer les limites exactes du bâtiment dont les lignes directrices et les grandes masses architecturales avaient été reconnues l'an dernier.
- 2) Définir par des sondages stratigraphiques le nombre exact et la relation des différentes phases de construction et d'existence du bâtiment.

1) Délimitation du bâtiment

A. Du côté Est, devant la façade du propylée, une tranchée stratigraphique ouverte a permis de s'assurer:

- que l'alignement du bâtiment sur la rue, au cours de ses différentes phases architecturales, était toujours resté le même.
- que la rue elle-même, pavée de galets, n'avait jamais changé ni de tracé ni de largeur (14 m), alors que ses quatre sols successifs faisaient monter son niveau de 40 cm. Sur le côté de la rue, opposé à la façade du bâtiment, courait un caniveau peu profond qui recueillait les eaux de ruissellement d'un talus haut de 1,50m, formé par le bord aménagé d'une terrasse naturelle qui s'élève au-dessus de la rue.

B. Du côté Ouest, sur la façade arrière de l'édifice, il s'agissait de poursuivre l'étude du système de descente vers le niveau de la ville basse à 5 m en contrebas. Nous avons dégagé l'an dernier une première volée de marches, remplacée ultérieurement par une rampe de galets plusieurs fois refaite, qui nous avait amenés à un palier situé à mi-pente. Nous nous attendions à trouver un second escalier qui eût rejoint le niveau de la ville basse. A notre grand étonnement, la continuation de la fouille a montré que ce second es-

calier n'avait jamais existé et que la descente, dès le premier état du passage, s'achevait par une simple rampe de terre. Le contraste dans un même édifice entre une structure architecturale élaborée (escalier monumental de quinze marches, long de 7,30, large de 5,50 m) et un aménagement très sommaire comme la rampe de terre est tout-à-fait caractéristique de la manière des architectes d'Al-Khanoum.

C) Sur le côté latéral Sud, nous avons trouvé une pièce symétrique de la pièce latérale Nord fouillée l'an dernier et qui est liée architecturalement au passage, mais dont la fonction, au moins aux états anciens, semble sans rapport avec lui (Cf ci-dessous).

2) Sondages stratigraphiques.

Ils ont été ouverts en deux endroits où nous sommes descendus jusqu'au sol vierge, ce qui nous a permis de reconstituer le profil du terrain avant l'arrivée des Grecs et de mieux apprécier l'importance des travaux d'aménagement exécutés par eux.

A. Pièce latérale Sud: nous y avons reconnu un niveau ancien, puis, au-dessus, un sol correspondant au dernier état grec du bâtiment (état I), et enfin un sol de la deuxième et ultime phase d'occupation tardive (100-50 av. J.C.). Le niveau le plus ancien est caractérisé par une dizaine de petits foyers de fondeurs, en coupelles, analogues à ceux qu'utiliseront plus tard au palais les occupants tardifs pour fondre le produit de leur pillage, et dont la présence dans une annexe du propylée est difficilement conciliable avec la fonction de l'édifice.

B. Dans le portique sur rue: nous avons trouvé là confirmation de l'existence des trois grandes phases architecturales déjà détectées l'an dernier dans la partie du bâtiment tournée vers la vallée basse. Dans la plus récente de ces phases (état I), le propylée atteint son développement le plus monumental (longueur: 20 m, profondeur: 10 m), avec huit colonnes corinthiennes en deux rangées de quatre. A l'état le plus ancien (état III), l'édifice est de dimensions beaucoup plus modestes (10 x 10 m). L'état intermédiaire II était, pour les dimensions au moins, analogues à l'état récent I.

Dans l'attente du nettoyage d'une dizaine de monnaies recueillies dans ce chantier et de l'étude de la céramique qu'il a livrée,

nous ne sommes pas encore en mesure d'assigner une date absolue à chacun de ces trois états, mais les analogies de style et de travail des chapiteaux corinthiens du dernier portique, dont un exemplaire a pu être reconstitué partiellement à partir de plusieurs fragments, avec les chapiteaux de la salle hypostyle du palais et ceux de la grande maison du faubourg Nord laissent à penser que cet état I, le plus récent mais aussi le plus monumental, date de la dernière grande période d'activité architecturale de la ville que nous avons quelques bonnes raisons de placer sous le règne d'Eucratide, vers 150 av.J.C.

Cette campagne de 1978 marque la clôture de nos travaux sur ce chantier, travaux qui, je le rappelle, avaient débuté en 1967 sous la direction de deux archéologues soviétiques et qui n'ont été repris, qu'après une longue interruption, que l'an dernier, sous la direction d'Olivier Guillaume, avec une équipe d'ouvriers qui a rarement dépassé la quinzaine. Certains problèmes, somme toute secondaires, restent sans solution, mais nous avons le sentiment qu'ils ne méritent pas, vu le temps limité qu'il nous reste pour achever notre investigation archéologique d'Al-Khanoum, l'investissement en moyens financiers et scientifiques d'une campagne supplémentaire.

Ce monument, céramique comprise, fait actuellement l'objet d'une étude par O. Guillaume, son fouilleur, qui la présentera en Juin 1979 comme thèse de III^e cycle. Le manuscrit de la publication finale pourra être présenté à l'imprimeur dans le courant de l'hiver 1979-1980.

V. "AGORA" (direction: S.Veuve)

Un chantier a été ouvert en bordure de la rue principale, à hauteur du palais, sur la terrasse intermédiaire qui marque la transition entre le pied de l'acropole et le niveau de la ville basse, dans l'espoir de repérer à cet endroit l'agora civique, c'est-à-dire le centre des institutions municipales de la cité, qui a bien dû exister à côté du siège du pouvoir central représenté par le palais. Une série de sondages a permis de déterminer la configuration d'ensemble de l'édifice situé en ce lieu. Il s'agit de locaux entourant sur trois côtés une grande cour de 70 x 40 m. Sur les côtés Nord et Sud de cette cour, se trouvent, en vis-à-vis, deux exèdres (11 m x 6,75 m) présentant en façade deux colonnes in antis dont les bases retrouvées en place sont de type samien, pre-

mier exemple de l'utilisation dans l'architecture publique d'Af-Khanoum de cet ordre originaire de l'Asie Mineure hellénisée et déjà connu ailleurs dans la ville mais dans d'autres contextes. Sur le côté Est de la cour, se développe un ensemble compact de locaux dont la fouille, ralentie par l'état de dégradation des murs et une occupation tardive extrêmement dense, ne nous a pas permis de déterminer ni l'aspect général ni la fonction, que seul un dégagement exhaustif, impossible à envisager pour des raisons de calendrier, pourrait nous permettre d'entrevoir.

En outre, derrière l'exèdre Sud, s'étend un ensemble résidentiel identifié comme tel par les salles d'eau que nous y avons trouvées (vestiaire, salle d'ablution et salle d'alimentation en eau). Un détail intéressant a pu être observé dans celle-ci: un écran de briques oblitérait partiellement la baie ouverte entre la cuisine-chaufferie et la salle d'alimentation en eau, baie dans laquelle se trouvait le chaudron à eau chaude, dérochant ainsi aux serviteurs la vue des baigneurs. C'est un dispositif de même type qu'on est maintenant en droit de restituer dans les autres salles de bain de la ville où il n'était pas conservé.

La situation privilégiée de cet ensemble architectural dans la ville et le caractère monumental que lui confèrent les exèdres à colonnades permettent d'affirmer que nous sommes en présence d'un édifice public comportant une résidence de fonction où logeaient un ou plusieurs magistrats. Mais nous ne sommes pas en mesure de dire s'il s'agissait ou non d'une agora où auraient siégé l'ensemble des magistrats municipaux.

VI. ARSENAL D'ETAT (direction: F.Grenet)

La découverte de cet important édifice est le résultat d'une méprise. Depuis la prospection de 1964, nous n'avons jamais perdu de vue une énorme butte de forme allongée (haute de 7m, longue de 30m), située au centre d'une vaste cour ceinturée de bâtiments qui s'étendait de la rue principale jusqu'au pied de l'acropole, à hauteur du quartier résidentiel Sud de la ville. L'aspect général de la ruine et sa situation privilégiée dans la cité rendaient tout-à-fait vraisemblable l'hypothèse d'un sanctuaire avec temple de type grec. Nous nous devons d'intégrer la fouille de ce monument dans

77

la dernière tranche de nos travaux à Ai-Khanoum. Il ne nous fallut que quelques jours pour comprendre que l'imposante butte centrale n'était rien d'autre qu'un gigantesque tas de débris, sans aucune construction sous-jacente, et comportant par endroits de grosses poches de déchets métallurgiques. Il n'y avait donc jamais eu de monument au centre de la cour et la signification de l'ensemble était par conséquent à chercher dans les bâtiments périphériques.

Nous reportâmes donc nos recherches sur l'alignement des constructions Ouest en bordure de la rue. Un premier sondage à cet endroit fit apparaître les murs d'une pièce allongée, large de 6m, dont la longueur, non entièrement reconnue, est supérieure à 40m, et dont nous ne pûmes, en raison de la richesse du matériel, fouiller jusqu'au sol qu'une section de 16m de long. Le sol était jonché d'une multitude de pièces métallurgiques de petit armement: plusieurs dizaines de pointes de flèches de types divers, fers de lances et de javalots, une dague en bronze doré, des morceaux de mors, une étoile en fer à quatre pointes destinée sans doute à blesser les pieds des éléphants. Ces pièces étaient probablement placées sur une double rangée d'étagères en bois dont les murs gardaient les trous d'ancrage et qui étaient portés à l'avant par des plots carrés de briques crues régulièrement espacés.

L'intérêt du matériel militaire mentionné ci-dessus est encore rehaussé par deux trouvailles exceptionnelles. La première reste, pour le moment, largement énigmatique: il s'agit de deux garnitures décoratives faites de pièces de toile enduites de plâtre peint, qui étaient appliquées, à l'origine, sur un support rigide, aujourd'hui disparu, en forme de bouclier rond ou ovale, dont elles avaient gardé l'empreinte. Bien que très mal conservés, ces pauvres et modestes restes de peinture sur plâtre sont les premiers témoins à apparaître de l'art pictural gréco-bactrien qui n'était jusque là connu qu'à travers sa riche descendance des époques plus tardives (fresques d'époque kouchane de Dilberjin). L'une de ces garnitures ne portait qu'un décor de bandes concentriques polychromes, mais l'autre gardait les traces du visage d'un personnage debout de face ainsi qu'une bordure de palmettes estampées. En l'absence de toute analogie directe, il nous a semblé que l'interprétation la moins invraisemblable de ces singulières trouvailles est

celle de boucliers de parade, ou spécialement décorée pour la parade.

Plus significative encore est l'autre trouvaille dont il nous reste à parler. Il s'agit d'une armure en fer de cavalier lourd dont nous avons recueilli de nombreux éléments: partie avant d'un corset formé d'un assemblage de longues plaques, une moitié d'une jupette en écailles articulées, un brassard en cercles emboîtés, une épaulière et, peut-être, un protège-pied. Ce type d'armure, dite de cataphractaire, portée par certains contingents de cavalerie nomade, n'était attesté jusqu'à présent que par quelques mentions d'auteurs classiques, des représentations iconographiques et de petits fragments d'un exemplaire trouvé dans une tombe scythe de la région du bas Syr-Daria (Chirik-Rabat). Le nombre et l'importance de ces pièces découvertes dans l'arsenal d'Al-Khanoum permettra certainement, après nettoyage et restauration, une étude technique précise de ce type d'armure. La signification exacte qu'il faut attacher à la présence de cette armure dans l'arsenal d'Al-Khanoum est malaisée à définir. Une chose est sûre: il s'agit d'une armure centrale asiatique qui n'a rien à voir avec l'équipement militaire grec. Permet-elle de supposer le recrutement par les Grecs de mercenaires nomades, ou le recours à des contingents de sédentaires locaux ayant emprunté aux nomades ce type d'armement, ou même son utilisation par les Grecs eux-mêmes? Entre ces trois possibilités, le choix reste ouvert, encore que la troisième paraisse la moins vraisemblable.

La poursuite de la fouille sur ce chantier se recommande pour deux raisons principales. Ce bâtiment offre, pour la première fois en Asie Centrale, la possibilité de réunir un matériel militaire aussi bien daté (150 av. J.C.) que riche et divers. En outre, la présence d'abondants déchets métallurgiques dans le tas de détritiques central peut laisser supposer l'existence, dans l'arsenal même, des ateliers de fabrication dont la connaissance serait du plus haut intérêt pour l'histoire des techniques.

VII. PALAIS: COUR DORIQUE (direction: P.Garczynski)

Le dégagement de cet ensemble ayant été achevé l'an dernier, la présente campagne a été consacrée au travail de reconstitution des blocs à partir de multiples fragments, résultat de leur débitage, ainsi qu'au travail de dessin et de restitution, toutes tâches

qui ont été menées par P.Garczynski. 79

Les tambours des colonnes courantes ayant presque entièrement disparus, l'essai de restitution a été tenté sur l'un des quatre piliers-colonnes d'angle qui avaient été cassés sur place mais dont les fragments n'avaient pas été autant pillés: c'est ainsi que 9 des 10 assises du pilier-colonne d'angle Nord-Ouest, ainsi que son chapiteau d'angle, ont pu être reconstitués, ce dernier à partir de 35 fragments. La hauteur complète de la colonne atteignait 4,85 m, ce qui donne un rapport hauteur/diamètre de base (58,3 cm) = 8,3 nettement supérieur à tout ce que l'on connaît dans le monde classique où ce rapport n'excède jamais 7,30. L'extraordinaire élancement de la colonne qu'exprime ce rapport se retrouve à Ai-Khanoum dans l'ordre corinthien et semble caractéristique de l'architecture gréco-bactrienne. Il faut peut-être voir dans ce développement non canonique l'influence des colonnes de bois ou des colonnes de pierre de type achéménide.

VIII. PALAIS: TRESORERIE (direction: C.Rapin, E.Vion)

Nous avons poursuivi la fouille de la trésorerie, commencée l'an dernier, par le dégagement complet de son côté Ouest et celui, partiel, de son côté Nord. Comme nous l'avions supposé l'an dernier, le côté Ouest présente le même plan que le côté Est, à savoir une juxtaposition de cinq pièces semblables, plus profondes que larges (4,50 x 7,50 m), ouvrant directement sur la cour.

Dans l'aile Nord, reculant devant un dégagement exhaustif avant d'être sûrs qu'il fût justifié par les trouvailles possibles, nous nous sommes contentés de déterminer le plan par des sondages adéquatement placés. Cette aile Nord apparaît, elle aussi, comme formée d'un alignement de locaux tous semblables, mais plus nombreux, (8), et presque deux fois plus profonds que ceux des ailes Est et Ouest (4,50 x 14 m), dont les portes donnent toutes sur le Sud, sur un couloir de façade Est-Ouest qui les sépare de la cour et qui communique avec cette dernière par une ouverture unique placée dans son axe. Le mur extérieur de ces deux ailes Ouest et Nord, qui, contrairement à tous les autres en briques crues, comporte un socle de briques cuites, constitue la limite du palais qui forme ainsi, à cet endroit, un décrochement.

Un sondage nous a fait entrevoir, juxtaposé à l'extrémité Est de cette aile, un autre ensemble distinct de la trésorerie, fait d'un alignement Nord-Sud de pièces ouvrant à l'Est sur un couloir longitudinal. Le mur extérieur de cet ensemble, à socle de briques cuites, marque un retour vers le Nord de la limite Ouest du palais.

A la différence des ailes Est et Sud, les ailes Ouest et Nord contenaient très peu de pierres semi-précieuses brutes ou à demi-travaillées, mais surtout de nombreux objets finis de petite dimension, essentiellement des perles, appartenant à des parures démembrées, et des petits ivoires. Toutes ces trouvailles étaient dispersées à travers les différentes pièces sans concentration particulière, témoignant du pillage intensif des occupants tardifs de la ville. Du lot abondant de ces épaves se détachent quelques trouvailles qui témoignent avec une particulière éloquence des richesses autrefois contenues dans la trésorerie:

1) Dans une des pièces Ouest fut découverte une cache où un habitant tardif, pressé par les événements qui causèrent l'abandon soudain, et cette fois définitif, de la ville par la population qui y avait succédé aux Grecs, dissimula en les empilant douze lingots de métaux précieux, huit d'argent en forme de larges galettes plates d'un poids total de 13 kg, et quatre loupes d'or plus petites, pesant ensemble 800 gr. Les plateaux d'une balance enfouis avec ces lingots et les marques de découpage que portent certains de ceux-ci révèlent les activités du propriétaire de ce trésor, qui se livrait sans nul doute à la récupération et à la fonte des objets en métaux précieux ainsi qu'à leur revente au poids. On imagine sans peine tout ce qu'il fallût de parures, d'objets précieux, de monnaies peut-être, pour donner ces masses brutes d'or et d'argent:

2) Les restes d'un disque, de 25 cm de diamètre, fait d'un assemblage de plaquettes de nacre, portant sur une face une décoration dont les silhouettes en champlevé étaient remplies de minuscules éléments en pâte de verre polychrome, compartimentés par endroits à l'aide de fils d'or tenus comme de la soie et exprimant les détails intérieurs. Etant donné que nous ne possédons qu'un tiers environ des plaquettes

de nacre et que, de plus, certaines ne peuvent être exactement situées, la composition et la signification de ce décor nous échappent. Les éléments connus sont les suivants:

- Frise circulaire de bordure avec répétition d'un motif composé d'une succession d'animaux (biche, cerf, paon), de personnages en vêtements amples assis "à l'indienne" et saluant d'une main; d'un édifice à toit arrondi surmonté de trois flèches, et de rinceaux de fleurs rondes.

- Motif central circulaire où apparaissent, mais dans un ordre que nous ne comprenons pas, les motifs de la bordure auxquels s'ajoutent des cavaliers, des chevaux, des colonnes à base bulbeuse sur plinthe à deux degrés. Les personnages assis apparaissent par groupe de trois, apparemment au-dessous de ce qui semble être un parasol.

L'origine non grecque de cet objet ne fait pas de doute. Les meilleurs points de comparaison sont du côté de l'art indien: absence de perspective, composition surchargée recouvrant complètement le champ, stylisation des drapés, parasols, édifices à toit arrondi surmonté de trois flèches qui évoque de très près un signe des monnaies indiennes à poinçons multiples, colonnes à base bulbeuse et la nacre d'origine maritime. La découverte de nouveaux fragments paraît indispensable si l'on veut approcher de plus près la vérité. Les éléments recueillis l'ont été dans l'étroite bande que nous avons dégagée de la cour, entre les portes de deux pièces. L'extraordinaire finesse du travail d'incrustation, le caractère unique de cette pièce pour laquelle on ne peut offrir que de vagues comparaisons, la lumière que jeterait sur des rapports entre la Bactriane hellénisée et l'Inde Maurya son origine indienne si elle était dûment prouvée, justifierait que l'on décidât, pour la compléter, de dégager la totalité de la cour en courant le risque de n'y pouvoir rien ajouter.

3) Nous avons augmenté notre collection d'inscriptions économiques sur vase d'une dizaine de textes fragmentaires, où les seuls noms propres que nous avons pu déchiffrer sont grecs: comme noms nouveaux: Νικηρατος, Κορμας, Φιλισκος est apparu encore plusieurs fois.

L'un des textes est quasiment complet: " Par l'intermédiaire de Cosme (fils de) Dokimos.../ A été vérifié par Nikératos / A été scellé par le même Nikératos". L'amphore sur laquelle se trouve ce texte avait comporté deux autres inscriptions qui furent intentionnellement effacées par grattage, mais de l'une d'elles reste lisible en fin de ligne le chiffre $\phi = 500$, ce qui confirme, par analogie avec la cruche du temple à redans, que le vase avait contenu 500 drachmes. Sur un autre vase en forme de bol à fond pointu dont le sens de l'écriture montre qu'il a servi, renversé, de couvercle à un autre récipient, on lit clairement en deux mots "huile d'olive". Il s'agit certainement d'huile importée puisque, nous le savons par Strabon, "tout poussait en Bactriane sauf l'olivier".

Aux occupants tardifs, coupables du pillage systématique, nous devons au moins quelques renseignements positifs relatifs aux techniques métallurgiques. Nous avons en effet retrouvé en plusieurs endroits et notamment dans l'aile Ouest de nombreuses coupelles en argile vitrifiées avec conduit de soufflage ayant servi à la fonte des métaux de récupération.

Si peu que soit ce que nous avons pu recueillir dans la trésorerie comparé à ce qu'elle avait dû contenir, l'intérêt multiple et la nouveauté des trouvailles que nous y faisons depuis deux ans imposent, à notre avis, qu'elle soit dégagée dans son entier.

IX. PALAIS: SONDAGES AUTOUR DE LA COUR SUD (direction: J. Thoraval)

Nous avons toujours été intrigués par un vaste talus au sommet fait de galets bordant à l'extérieur l'enceinte de la cour Sud du palais aux côtés Est, Sud et partiellement Ouest. Cette observation avait donné lieu à des hypothèses si diverses et si lourdes de conséquences pour l'urbanisme de la ville (réserve de galets non épuisée pour la construction des fondations des édifices publics, retranchement défensif qui eût été le plus ancien établissement de la cité) qu'il s'imposait de passer du domaine des idées à celui des

faits. Un sondage fut donc ouvert sur chacun des trois côtés et il est apparu que ce talus, loin d'être homogène, cache deux réalités différentes:

- A l'Est et au Sud, il s'agit d'un relief naturel partiellement réaménagé: à l'Est, un lambeau de terrasse résiduelle, au Sud, le bord d'une avancée vers l'Ouest de la grande terrasse intermédiaire qui porte la rue principale et les bâtiments publics alignés le long de celle-ci.

- A l'Ouest, il s'agissait d'un faux talus qui cachait en fait les fondations de trois grands murs parallèles de direction Nord-Sud, d'époques différentes, dont l'un très ancien, appartenant à des constructions extérieures au palais.

Ces sondages, poussés jusqu'au sol vierge, complètent de façon très positive les indications fournies par d'autres sondages ouverts ailleurs dans la ville et nous permettent de nous faire une idée plus précise de la topographie naturelle de la ville basse avec ses différentes terrasses avant les aménagements apportés par la colonisation grecque.

Un dernier sondage ouvert dans la pièce Sud-Est de la trésorerie a dégagé sous le sol de celle-ci le prolongement d'un conduit couvert d'évacuation des eaux en briques cuites, plus ancien, venant de la grande cour Nord du palais et se dirigeant vers l'Oxus, qui fut condamné lors de la construction de la trésorerie.

X. ETUDES POUR PREPARATION DES PUBLICATIONS

Les architectes J.C.Liger et R.de Valence, outre les relevés qu'ils ont effectués des différents chantiers, ont terminé l'étude

des pilastres de pierre de deux grandes salles du palais.

P. Bernard a, de son côté, étudié les éléments en pierre (bases, dallages) trouvés dans le sanctuaire du temple à redans en vue de la publication finale de ce monument.

ACKU

8491

8491



AGORA

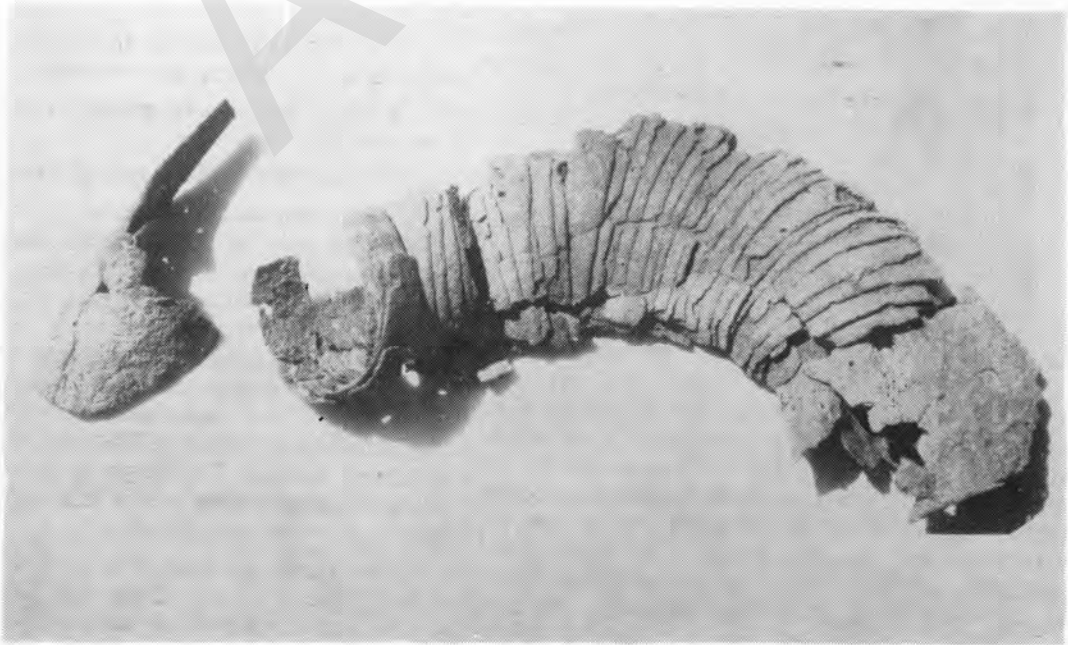


PROPYLEE

8492



L'ARSENAL.



ARMURE, BRAS

The preservation of some historical monuments in the Kabul area

According to the terms of the current archaeological agreement with the Afghan Institute of Archaeology, the British Institute of Afghan Studies carried out the repair and preservation of three major monuments in the neighbourhood of Kabul: the Buddhist STAMBHA known as the Minar-i-Chakari and the Buddhist stupa and monastery at Guldara. The work was executed under the supervision of Mr. G. K. Rao, architect and engineer formerly of the Indian Archaeological Survey.

1.—THE MINAR-I CHAKARI

The Minar-i-Chakari stands on the crest of the north facing slope of the mountain which encloses the Kabul valley on the south-east. It can be reached from the village of Yakhdara about 22 km from Kabul. It is a free standing column, in its present state 28.6 metres high. The cylindrical shaft standing on a plinth 8 metres square tapers slightly and terminated in a bell-shaped capital surmounted by an abacus in the form of a vase. The whole is constructed of rubble masonry with a covering of so-called "diaper" facing, that is, stone tiles laid edge to edge and bonded at regular intervals with masonry blocks.

The Minar-i-Chakari is the only surviving free standing STAMBHA in Afghanistan. Another known as the Minar-i-Surkh was still standing on the same mountain slope to the west of the Minar-i-Chakari until 1965 when it collapsed as the result of an earth quake. Both STAMBHAS were visible from the Kabul valley and the ancient route which runs along the foot of the mountains to Butkhak, Khurd Kabul and eventually to Jalalabad. It has been suggested that these STAMBHAS served as markers to indicate to travellers the Buddhist stupas and monasteries which line the mountain slopes between the villages of Shawaki and Kamari.

The Minar-i-Chakari has in the course of time developed a pronounced lean towards the south-east, causing a prominent crack running from about 11 metres above the base at about 45° from the horizontal. Two "tension" cracks had also developed on the opposite side of the shaft. Holes had formed at various points on the shaft and tiles were missing on the bell capital and abacus. All the joints in the "diaper" facing were wearing thin and the wooden ring beams below the capital and abacus had shrunk. Two robber tunnels had been into the plinth, one just below ground on the south-eastern face and another in the south-western face. A third tunnel had been cut into the base of the shaft.

In order to prevent further deterioration and to render the monument stable and proof against weather, the following measures were carried out in the summers of 1975 and 1976.

The plinth had been restored with more enthusiasm than understanding in the 1920's. Only a small portion of the original diaper facing had survived. After filling in the two robber tunnels, the rubble masonry was thoroughly raked to a depth of 1 metre and the joints cleaned and relined with cement mortar. The surviving diaper facing was re-pointed with mortar: and where it had not survived, the projecting bonding stones were left in order to indicate the original form of the plinth.

Immediately above the plinth, a reinforced cement concrete ring beam 50x40 cm, was inserted into the shaft at a depth of 30 cm from the face and was concealed by diaper facing in the original style.

The diaper facing on both sides of the cracks was carefully dismantled and replaced by new tiles which serve to bond and close cracks. Elsewhere on the shaft, all joints were repointed with cement mortar coloured to match the masonry, loose stones were reset and all holes filled in and rendered waterproof with cement mortar.

The debris on top of the abacus was cleared and a rectangular platform was revealed.

Finally the uneven ground around the monument was cleared.

2. THE STUPA AND MONASTERY OF GULDARA

The stupa and monastery of Guldara are situated on a rocky spur of the southern slopes of the mountain which encloses the Kabul and Logar valley on the south-east. The approach is up the Logar valley as far as Musahi-ye Logar where a track leads north-east to the village of Guldara. This track then follows a broad river bed and passes the stupa and monastery. It then divides into two, one going over the mountains past the Minar-i-Chakari to Shewaki, the other to the plain of Khurd Kabul. The stupa is clearly visible from the Musah-i Logar, a rich tract on the important route leading to Wardak and the Hazarajat.

The stupa consists of a square socle and podium, a lower and an upper drum and the dome. The angles of the socle and podium are orientated towards the cardinal points of the compass. A stairway in the mid-

dle of the south—western side leads to the top of the podium. The socle follows the contours of this stairway.

Like the Minar—i—Chakari, the exterior of the stupa is executed in diaper facing on an interior core of rubble masonry. The diaper facing was originally concealed by a coating of stucco in which were carved details such as the acanthus leaves of the pilaster capitals.

At the instigation of the then Afghan Directorate of Antiquities the preservation and restoration of the stupa was undertaken by UNESCO and carried out under the supervision of the architect, Monsieur Alexandre Lezine, between 1962 and 1964. His principal measures were the filling in of two robber tunnels, one in the niche on the north—eastern face of the podium, the other at the head of the stairway in the lower drum: the restoration of the niches on the three faces of the podium, the angle pilasters of the podium, a portion of the entablature and pilaster of the podium in the east angle of the stairway, and the conjectural restoration of a part of the dome.

Much of M. Lezine's conservation work had been allowed to deteriorate since 1964. The British Institute of Afghan Studies, therefore, carried out a complete programme of the monument's conservation in the summer of 1977 and 1978. Where necessary, the restorations of M. Lezine were repaired. As in the case of the Minar—i—Chakari, all hollows in the face of the structure were masoned up and loose stones whether in the diaper facing or in the exposed rubble masonry were fixed with cement mortar finished with clay. The rubble masonry which is all that survives of the dome had worked loose and holes had developed. These were grouted with cement mortar. The collapsed masonry core of the dome and a part of the upper drum had been reshaped in tiers. The latter were removed and then reset to give the appearance of a natural collapse.

Finally the terrace immediately surrounding the socle was carefully cleaned. In the process, structural remains were revealed on the north—western, south—western and south—eastern sides of the stupa. That on the south—eastern is a low platform which repeats the socle decoration of the stupa.

The monastery occupies the terrace to the north—east of the stupa. Square in plan, its massive exterior wall is reinforced on the north—eastern face by three three—quarters round buttresses. The entrance is in the centre of the south—western side through a short corridor and rectangular chamber to the main corridor enclosed on the inner side by the solid wall of the interior open court. On the outer side of the corridor are openings leading into seventeen chambers of varying dimensions. That in the east angle is considerably larger and served as the hall where monks assembled for the UPOSATHA. At the western end of the south—western corridor a stairway led to an upper story of which

nothing has survived. All the walls are of masonry rubble finished with diaper facing. The main and lesser corridors and cells were originally vaulted. The vaulting structures were of sundried bricks and above these are traces of masonry rubble which once formed the footings of the walls of the upper story. The only complete vault is in the cell at the west angle and consists of a dome supported on squinches.

Archaeological investigations were carried out by the Delegation Archeologique Francaise en Afghanistan under the direction of Professor Gerard Fussman and the late M. Le Berre between 1963 and 1965. They succeeded in covering the ground plan of the monastery although excavation were not carried entirely to the footings of the walls.

The British Institute of Afghan Studies carried out the conservation of the monument in June and July, 1979, again under the supervision of Mr. G. K. Rao. The principal measures taken were:

(1) The exposed tops of walls were rendered watertight. Where these were of clay, they were covered with a mixture of clay and cement and where they were of masonry rubble, loose stones were fixed in cement mortar and the joints pointed with cement mortar.

(2) All pockets in the masonry were masoned up. A tunnel about 8 metres deep in the eastern buttress was solidly built up. Where walls had collapsed, they were built up to a point up to 30 cm above ground level. The south—eastern exterior wall of the monastery has developed a lean towards the outside and has caused cracks at the junction of the cell walls and the exterior wall. These cracks were grouted and plugged with cement clay mixture.

(3) All the surviving plaster covering on the walls was edged with plaster of Paris coloured to match the original and where it had come adrift from its base, it was grouted from behind and fixed with plaster of Paris mixed with clay.

Surviving cornice mouldings rendered in plaster in the first cell to the west of the entrance and on the north—eastern wall were coated with plaster of Paris mixed with clay and matched in colour. Similar treatment was given to the sundried bricks which form the dome structure in the cell in the western angle.

(4) All debris was removed from the corridors, cells and central court and floor levels were adjusted to allow for drainage.

A small stupa stands halfway down the slope of the spur about 50 meter south of the great stupa. Like the latter, it has square base and upper and lower drum and dome. Only a small portion of the decoration has survived.

The dome—now only rubble masonry — and the faces of this stupa were rendered watertight and the debris removed from the immediate surroundings.

2591



The northern part of Guldara's stupa after being repaired.

8042



A view of Guldara's stupa and shrine.

ARCHAEOLOGICAL RESEARCH BIENNIAL MAGAZINE

EDITOR'S NOTE:

Since reactivation and introduction of the true culture and of the glorious history of the country as well as preservation and restoration of cultural heritages of this soil are regarded as one of the prime targets of the Democratic Republic of Afghanistan, the Afghanistan Archaeological Review began publication as the organ of the Institute of Archaeology and Preservation of the Historical monuments in order to take an active role in this national resurrection the first issue of which has been published and presented to the esteemed readers.

The first issue of Afg-

hanistan Archaeological Review consists of articles reports and essays etc. related to the archaeological activities and ancient history of Afghanistan.

The editorial board of this magazine requests its esteemed readers to send their articles in the whatever languages they may write so that with their kind cooperation the magazine improve its publications.

The board also expresses the hope that the esteemed readers will overlook the mistakes which might appear in this issue of the magazine. We look forward for your criticisms and opinions regarding our publications.

یاد داشت دفتر:

باستانشناسی و تاریخ باستان افغانستان در
بر میگیرد .

از محققین ، دانشمندان و علاقمندان گرامی
که بتوانند در موارد فوق با ماهمکاری نمایند
متوقع هستیم تا با ارسال همچو مطالب به
هر زبانیکه خواسته باشند ، ما را یاری نموده
ممنون سازند .

اذعان داریم نخستین شماره این مجله
عاری از نا رسائی نیست لذا از خوانندگان
ارجمند تمنا داریم با ارسال انتقادات و
پیشنهادات و مقالات خود ما را کمک نموده
نواقصی را که اگر درین شماره وجود داشته
باشد بر ما ببخشند .

از آنجائیکه یکی از اهداف جمهوری
دموکراتیک افغانستان احیا و معرفی فرهنگ
اصیل و تاریخ پر افتخار کشور و حفظ و ترمیم
باز مانده های باستانی این سر زمین میباشد ،
مجله «د افغانستان لرغون پیژندنه» نیز جهت
سهیم گیری درین رستاخیز عظیم فرهنگی
و نشر فعالیتهای موسسه باستانشناسی و
حفظ آبدات تاریخی و در نهایت غرض معرفی
کلتور غنی و تاریخ این خطه باستانی
بمیان آمدواینک اولین شماره آن به خوانندگان
ارجمند تقدیم میگردد .

مواد و محتویات این مجله را مقالات تحقیقی ،
رپور ، ترجمه ها و موضوعات دیگر مربوط

23

Democratic Republic of Afghanistan

Ministry of Information and Culture

Directorate General of Archaeology &

Conservation of Historical Monuments

Afghanistan Archaeological Review

Director & Editor : A. W. Feroozi

Address :

Afghan Institute of Archaeology

Qala-i-Fathullah

Kabul - Afghanistan

Tel. No. 31462 & 31316

958.10105

FER

1358

VOL.1 - No.1

Six monthly (Vol.1 - No. 1)